نمی نشیند و بمناسبت و مقاربت وی نمی شاید * و لهذا اگر
تمام عالم خلق و امر که مسمی به شخص اکبر است با هزاران امثال
خود در مبادی این وادی قدم نهاده الی ابد الاباد تکاپوی
بی قیاس کند و یا از خطرهٔ موازنهٔ شکر نعما در خیالش بگذرد
بجز عرق شرمندگی رونق بخش جبین قصور آگین خود نیابد * و بهزاران
زبان معترف بی زبانی خود شده توقیع مسجل وَإِنْ تَعُدُّوا
نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا را بمحکمهٔ عجز کی بر عجز خود شاهد
پیش آرد * پس ازین دست تا کسی شمهٔ از حمد و شکر سر[illegible]
نمی آید مگر آنچه او تعالی با لطف عمیم خود به بیان آمرش فرماید ناچار
چارهٔ کار این بیچاره آن است که از حول و قوت خود متبری گشته
اتباعاً لامره تعالی اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ گفته گاهی سر از جیب
قصور بیرون نکشد * و نیابت و وکالت و ولایت آن حکیم حقیقی که
خود آن پاک بی چون و بی چگون به تعالی [illegible] حمد این ناچیز محض
را نواخته فرا رسیده لذت این نعمت عظمی را اعلی الله و ام[illegible]
بمذاق کام جان بخشد وَ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ

لاشریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله وسبحان الله

والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة

الا بالله العلی العظیم * رامدم و هنفس دمونس نفس خود

ورزده * ذرود و نامحدود بر بام عرصهٔ وجود * صاحب مقام

محمود * مطلع جریدهٔ اصفیا * مقطع قصیدهٔ انبیا * رونق افزای

چمن اصطفا * گل سرسبد گلشن اجتبا * مضمون کتاب ایجاد

وتکوین * مقصود خطاب ارشاد و ثقلین * طغرای فرامین تکلیف

وتشریع * خط کش دواوین تدلیس وتلمیع * اعنی احمد مجتبی

محمد مصطفی صلوات الله وسلامه علیه وعلی آله واصحابه

اجمعین وعلی ورثته ونوابه الی یوم الدین وعلینا معهم و

فیهم برحمتک یا ارحم الراحمین * اما بعد می گوید عاجز

ذلیل * الراجی الی رحمة ربه الجلیل * بندهٔ ضعیف محمد اسمعیل * که

نعم الهی دربارهٔ [illegible] نامتناهی است و از انعام آن

حضرت کفیل هدایت بمنزل [illegible] زمان ترحاندان سعادت *

مرجع ارباب هدایت * مرکز دائرهٔ ولایت * دلیل سبیل

تاج دورشاد * رهنمای طریق استقامت و سداد * مظهر
انوار نبوی * منبع آثار مصطفوی * سلالهٔ خاندان صاحب طاهر
سید الاولیا * اعنی علی مرتضی * نقاوهٔ دودمان سبط اکبر
سید الاصفیا * اعنی حسن مجتبی * مقتدای اصحاب شریعت *
پیشوای ارباب طریقت * هادی زمانه * مرشد یگانه * سراج المحبین *
تاج المحبوبین * الامام الاوحد * السید احمد متع الله المسلمین
بِطُولِ بَقَائِهٖ ونَفَعَنَا وسَائِرَ الطّالِبِينَ بِاَقْوالِهٖ وَاَفْعالِهٖ وَاَحْوالِهٖ
است * واین ضعیف ودادان حضور آن مجلس ملاذ مآب بانس
باستماع کلمات هدایت آیات فائز گردید * پس محض نصیحت
عامهٔ مسلمین وخیرخواهی جمهور طالبین چنین اقتضا کرده که
دراین فیوض الهیه وفائدهٔ مستفیده غائبین را همراه حاضرین
اشتراکی بهم رسد وطریق آن بجز مقید کردن آن مضامین پابند پرواز
قید قفص تحریر نیافته * اگرچه این بیان تا بیان و از حضور تا
غیبت تفاوتیکه هست بر هیچ یکی از عقلا پوشیده نیست
که اَلشّاهِدُ یَرٰی مالایَراهُ الغائبُ بران شاهد عدل است *

لیکن بحکم مالایدرک کلہ لایترک کلہ کر است در ...)
این امر چست بستہ و نیت خالصہ از تہ دل درست نمودہ
سعی بیش از بیش بجاآوردہ و در انشای تحریر این کتاب
مستطاب باوراقی چند کہ جناب افادت مآب قدوۂ فضلای
زمان زبدۂ علمای دوران مولانا عبدالحی ادام اللہ برکاتہ
کہ در سلک ملازمان آن عالی جناب و باریافتگان حضور آن
والا قباب منسلک بودند پارہ از مضامین ہدایت آگین
را کہ از زبان غیب ترجمان حضرت ایشان شنیدہ دران
اوراق تحریر کردہ بودند فائز گردید پس آن اوراق را
غنیمت باردہ تمہید باب ثانی و ثالث این کتاب را بران
کلام ہدایت التیام بعینہ مشتمل ساخت اگرچہ احسن و اولیٰ
در تالیف این کتاب ہمان می نمود کہ طوریکہ در تحریر اکثر
مضامین این کتاب محض برہمہ آنچہ از زبان ہدایت نشان
حضرت ایشان صدور یافتہ بود اکتفا کردہ شد در تمامی
مضامین ہمان را پیمودہ می شد لیکن از بسکہ نفعہ عالی

حضرت ایشان بر کمال مشابہت جناب رسالت مآب
علیہ افضل الصلوات والتسلیمات و رنہ فطرت مخلوق شدہ
بنا برعلیہ لوح فطرت ایشان از نقوش علوم رسمیہ ورائ
دانشمندان کلام وتحریر وتقریر مصفی ماندہ بود لہذا ادراک
این اسرار غامضہ ومضامین عمیقہ بدون تمہید مقدمات و
ایراد تمثیلات وبدون تطبیق این مضامین بر اصطلاح سلف
متقدمین بر اذہان اہل زمان کہ بعلوم رسمیہ معتاد اند از محض
ترجمہ آنچہ از زبان برکت نشان حضرت ایشان صدور یافتہ
بود خیلی دشوار می نمود* لہذا در بعضی مقامات کونہ از تقدیم
وتاخیر و در بعضی قدری از تمہید مقدمات وایراد تمثیلات
وتطبیق بر اصطلاحات علمائ لاسیما بر اصطلاح قطب المحققین
فخر العرفاء والمکملین العلیم باللہ الشیخ ولی اللہ قدس سرہ*
برای تقریب مضامین بسوی [illegible] تضمین بعمل آوردہ
شد* مع ہذا این ضعیف ہر پارہ را از این کتاب بعد از املا
بر مسمع مبارک حضرت ایشان عرض نمودہ تفتیش از مضامین و

مقصود از غیر مقصود تمییز نشود و نقصانیکه بسبب مداخلت عقل ناقص این هیچمدان راه یافته باشد باصلاح حضرت ایشان منجبر گردد ✻ و این کتاب را الصراط المستقیم ملقب نمود و بریک مقدمه و چهار باب و یک خاتمه مرتب ساخت و ابواب را بر فصول و فصول را بر هدایات و هدایات را بر تمهیدات و افادات منقسم گردانید و مبادی را بلفظ تمهید و مقاصد را بلفظ افاده مصدر ساخت • وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللّٰهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ

✻ مقدمه ✻ و آن مشتمل بر سه افاده است

✻ افاده ✻ باید دانست که ثمرهٔ شریعت و طریقت و اساس حقیقت و معرفت تحصیل محبت حضرت حق است چنانچه مَنْ كَانَ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا تصریحی است ازان ✻ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلّٰهِ تلویحی است بآن ✻ این مسئله اگرچه مجمع علیه [illegible] کرام است بالکه مستحق بابه طوایف انام مگر اینجا نکته ایست بس باریک که اکثر اهل زمان ازان در غفلت و نسیان اند و آن تمیز است در میان ,

حب نفسانی که ملقب بعشق است و حب ایمانی که مشهور به
محبت عقلی است * چه اول از واردات مبادی سلوک
است و ثانی از کمالات انبیای کرام و مقامات اولیای عظام اکثر
عوام صوفیه اول را بجای ثانی نهاده و مشار الیه باشارات
شرعیه پنداشته در تطبیق سیر انبیا و اولیا باحوال اهل عشق
و مواجید شوریشات بی حاصل بکار می برند حالانکه سیر این
بزرگواران هیچ گونه بواردات این سالکان مطابقت پذیر
نیست * تفصیل این اجمال آنکه مراد از عشق قلقی و شورشی
است که در باطن انسان بسبب فقد مقصود پدید می آید
و در تمام قوای باطنه سرایت می کند و غایتش وجدان آن
مقصود و وصال آن محبوب است * موقع اول این قلق
است که محل جمیع کیفیات نفسانیه او ست * و ثانیا سایر قوای
باطنه و غایتش اضمحلال و از خود رفتگی طالب است در
وجدان مطلوب باز چون این غایت مترتب می شود
شورش آن قلق و اضطراب فرو می نشیند و کیفیتی مشبه

بعض است زائل میگردد* و مراد از حب عقلی انبعاث
داعیهٔ طلب چیزی است که طالب بر فوائد و منافع او احتیاج
خود بسوی او مطلع شده و این داعیهٔ مقاسات مشاق طریق
طلب را بروی سهل گرداند و باین سبب کمر همت
در طلب او بسته و هر حیله که در کیسهٔ فکر خود مید اشت بر
طلب او باخته و از سر و سامان خود در گذشته اختیار الا اضطرار را
و موقع اول این حب عقل است که خزانهٔ معلومات است* و ثانیا
در سائر قوای باطنه همین داعیه سریان می کند مثل سریان
آب از اصل شجر در برگ و ثمر و پس در عقل چه افکار
و انظار است که برای تحصیل او درست میکند و در قلب چه عزایم
و همتها است که در طلب او می انگیزد و در جوارح چه مشقت ها و ترک
مالوفات است که در سلوک طریق آن مرخود می پسندد
و چنانکه نتیجه حب اول [illegible] است یعنی غیبت و عدم
شعور بماسوای محبوب حتی که بنفس خود هم چنین ثمرهٔ حب
ثانی فنای است است یعنی هرچه می گوید از محبوب میگوید

و هرچه می‌شنود از ان می‌شنود هر فکری و نظری که نتیجه
اش جز تحصیل محبوب و سلوک طریق او باشد نزد او
از قبیل وساوس لَا یَعْبَأُ بِهَا است * و هرچی و بغض
و استمانی و کراهی که بملائم و منافر محبوب و طریق او
نباشد پیش او از قبیل عوارض لَا یَلْتَفِتُ اِلَیْهَا است *
بالجمله داعیه تحصیل مطلوب و تمهید طریق او ظاهر و باطن
طالب را از بر حکومت و فرمان روائی خود فرا گرفته بخلاف
حب اول که استیلای تمام باطن محب شرط تحقق آن نمی تواند
شد چه بسا است که عشق چیزی با بغض عقلی او مجتمع میشود
لَاسِیَّمَا عِنْدَ التَّعَارُضِ بَیْنَ الْحُبَّیْنِ * مثلا نوجوانی متدین
بار بوالدین را عاشق زنی یا امردی بهم میرسد و از بیگانه
شارع یا والدین که نزد او محبوب بحب عقلی اند تعرض
ازین امر می نماید هر آینه آن متعادت منه آن معشوق را
بالکل حق او را انیز بکر و و مبغوض از صمیم عقل میدارد
گو باعتبار طبیعت خود مغلوب آن باشد * و اما حب ثانی

پس از بسکه مقر اصلی او عقل است واز انجا جنو داد بقوای طبیعیه رسیده تمام باطن محب را مسخر کرده است معارض زائج کردوان را نیست وچنانکه حب اول بعد حدان محبوب زائل میکردد ولهب آن منطفی میشود همچنان حب ثانی بوصال محبوب روباز دیادمی نهد واز یک هزار میشود ومعنی میکیرد که هرکز آن وسعت وقوت در هجر متصور نیست * چه اول مبنی بر نقد بود وشروط به هجر وَاِذَا فَاتَ الشَّرْطُ فَاتَ الْمَشْرُوْطُ ٭ وثانی بر علم فوائد ومنافع محبوب وبر دانستن کمالات او واحتیاج بسوی او ٭ واین معنی در وصال واضح تر می شود چه علم الیقین بعین الیقین مبدل می کردد واجمال بتفصیل منشرح می شود مثلا عطشان راز دیک جرعه ی حالت عطش یعنی هیجان حرارت درمعده وسوزش در سینه وخشکی برلب بر نسبت آب عشق بهم رسیده ٭ یعنی ازنجدر طبیعت او میلانی بسوی آب وقلقی وکربی بنابافت او سرتر می زند اکرچه از کسی نشنیده باشد که آب همکان عطش است ٭ و

اگرچه عقل او مانع از استعمال آب بسبب توقع مضرتی
جسمانی یا نفسانی باشد وچون درعین شدت عطشش بآب
زلالی می رسد و از ان سیراب می شود و آن سیرابی در هر
بن موی او سرایت می کند در ان زمان یک حالتی وارد
می شود که تعبیر از ان بجز نسیان ماسوای آب نتوان کرد بلکه
بالاست که خماری شبیه بسکر او را بهم می رسد و
بسبب آن ساعتی از خود در فتگی بدست می آید و آن
حالت عطشیه بالکل زائل می گردد* و اهل زراعت وفلاحت
را بنسبت آب حب عقلی است* چه میلان آنها بسوی
تحصیل آب مبنی بران است که قطعا میدانند که مزارع و مراعی
ورياض آنها که سرمایه معاشش و اساس حیات انست
بدون آن آب صورت نه بندد و بالجمله شدت احتیاج خود را
بسوی آب و کثرت منفعت او را در حبوب و ثمار دانسته
داعیه طلب آن از قعر عقل ایشان سر بر آورده همگی
همت ایشان را در طلب آب مصروف ساخته* پس

چه قدر غایت وادیه است که در کتاب یاران از ایشان
ظاهر می شود و چه حیله و تدبیر است که در ترکیب
دولابات و ایوانی و دوالی از ایشان صورت می بندد و چه مشقت
است که در حفر آبار و کری انهار و کشیدن نهر و درست
کردن حیاض شب و روز برایشان و بر مهام ایشان می
گذرد و ایشان آن همه را کمال دانش خود دانسته
بر نمایی همت خود استغراق در امثال این امور سرگرمی
دنیا که در تحصیل آنها دگر می برند که هرگز قصور همت و
سستی عزیمت را در این دخلی نیست * و اگر احیانا کسی از
ایشان در این امور قاصر الهمت شود بر آنها او را مطعون
و ملام خواهند کرد و به نقصان در همتی او را منسوب
خواهند نمود * و هر قدر که آب به دست ایشان می آید و بر
فوائد و منافع او عین الیقین مطلع می شوند تمام جهد و سعی خود
را و مشاقی که در طلبش تحمل کرده بودند بجا می انگارند و بآن
فرحان و شاکر می شوند و در تحمل مشاق باک نمی کنند *

چون این مقدمه ذهن نشین گشت پس باید دانست که حق
جل وعلا بعضی را از بندگان خاص خود که سعادت ازلی نصیب
شان شده اصطفا کرده بمحض عنایت وکرم خود بنوعی از نوعین
محبت یا بهره وازان بنسبت خود هدایت می‌کند* و ایشان
را باین سرمایه سعادت دو جهانی موفق می‌سازد* و بثمرات
و نتایج آن مفتخر و مباهی می‌گرداند* وَذٰلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيهِ مَن
يَشَاءُ* و هر یکی را ازین نوعین اسبابی و مؤیداتی و
آثاری و ثمراتی هست که بآن نوع اختصاص می‌دارد*
و از بس که طالب راه حق هر یکی را از نوعین محبت ممتاز از نوع
دیگر بهمین امور می‌شناسد لهذا این امور را بعد از وجوه
تمایز فیما بین النوعین مرتب ساخته شد

* افاده ۲ * از بسکه حب ایمانی را احوالی و مقامات و
نتایج و ثمرات و منتهی به نبوت می‌شد این طریق را
که ابتدای آن از حب ایمانی و انتهای آن به نبوت است
براه نبوت و نسبت نبوت مسمی کرده شد و از بسکه

حب عشق و احوال و مقامات او و نتایج و ثمرات
او منتهی به معرفت اشتمال حقایق اشیا در جنب وجود
حضرت حق که آن معرفت خلاصهٔ ولایت است می شد
بنا علیه این طریق را که ابتدای آن از حب عشق و انتهای آن
به معرفت است برادر ولایت و نسبت ولایت مسمی کرده آمد
فقد ... اکابر این امت بوی آیهٔ طریقت و پیشوایان حقیقت
اگر چه بکمالات طریق نبوت متصف و در مقام ثمرات او
راسخ القدم بودند اما طریق تحصیل او را ممتاز از طریق تحصیل
ولایت نفرموده و در مباحث ادا ... ننموده
... تعیین مبادی آن معنی بلیغ ننموده لهذا چنان مناسب
می نماید که یک باب ازین کتاب برای بیان وجوه تمایز فیمابین
الحبیین عقد کرده شود و از بسکه در یافت آثار و علامات هر طریق
مقدم بر سلوک آن طریق است این باب را مقدم بر سایر ابواب
کرده شود و از بسکه تخلیهٔ نفس از رذایل و تحلیهٔ آن بفضائل و بجا
آوردن عبادات شرعیه طریقیکه مقصود شارع است اساس .

راہ نبوت ورونق بخش راہ ولایت است پس لابدیک باب ازین
کتاب کہ مشتمل برتخلیہ وتحلیہ ومتضمن بیان طریق ادای عبادات
شرعیہ باشد مقدم از بیان سلوک ہردو طریق وموخر از بیان
دید ونمایز طریقین معین کرده شد تا طالبین راه نبوت را
سررشتہ کاز خود بدست آید وسالکین راه ولایت را ثمرات
سعی خود در ونماید ونیز اکابر ہر طریقت اگرچہ در تعیین مبادی راه
ولایت از اذکار ومراقبات وریاضات ومجاہدات سعی بیش
از بیش بکار برده اند اما بحکم آنکہ ع ٭ ہر سخن وقتی وہر نکتہ مکانی
دارد ٭ اشتغال مناسبہ ہر وقت وریاضات ملائمہ ہر قرن
جدا جدا می باشد ولہذا محققان ہر وقت از اکابر ہر طریق در تجدید
اشتغال کوشش ہا کرده اند بنا برانیہ مصلحت دید وقت چنان
اقتضا کرد کہ یک باب از ین کتاب برای بیان اشتغال جدیده
کہ مناسب این وقت است تعین کرده شود ودر تجدید اشتغال
بر طرق ثلاثہ یعنی قادریہ وچشتیہ ونقشبندیہ اکتفا نموده شود کہ این
طرق ثلثہ اشہر الطرق اند پس تجدید اشتغال این طرق مبنی از

قد بد اشتغال دیگر طریق است و از نسکه حصول نسبت ولایت سلوک راه نبوت را آسان می گرداند و صاحب نسبت ولایت نسبت نبوت را بسی قبل حاصل تواند کرد * لهذا احسن ترتیب مقتضی تقدیم این باب بر باب چهارم که مشتمل بر طریق سلوک راه نبوت است کردید و بالله التوفیق وبیده ازمه التحقیق * باب اول در بیان وجوه تمایز طریقین * یعنی طریق نبوت و طریق ولایت و آن مشتمل بر دو فصل است * فصل اول در بیان وجوه تمایز طریق ولایت * و آن مشتمل بر چهار هدایت است * هدایت اولی در بیان اسباب تحصیل حب عشقی * و آن مشتمل در افاده است * افاده ۱ * باید دانست که سبب عادی برای تحصیل محبت حضرت حق ذکر و فکر است اما ذکر و فکر که سبب تحصیل یک نوعی از نوعین محبت باشد غیر ذکر و فکریست که سبب تحصیل نوع دیگر تواند شد چنانچه اشارتی بسوی این معنی در ضمن تفاصیل احکام آن هر دو نوع کرده خواهد شد * افاده ۲ * اما سبب حصول

عشق پس تصویرش آنست که چنانکه نار که الطف و اصفی
و اعلای عناصر است با اجزای لطیفهٔ ارضیه که مسمی بدخان است
ممتزج می شود و آنرا بسوی حیز خود که فوق جمیع احیاز عنصریه است
جذب می کند تا او را فانی در خود کرداند و همرنگ خود در آثار و احکام
بسازد ولیکن چون غبار یک مجتمع در جو توده توده شده است
عائق از صعود آن دخان بجانب حیز نار میشود لابد که در میان
اقتضای نار و اقتضای غبار تزاحم و تعارض بهم می رسد و بایں
سبب اصوات هائله رعدیه و شعلهای ناریه برقیه حادث میشود تا اینکه
اجزای ناریه بسبب شدت و حدت خود بعضی عوائق را تحلیل
بآب کرده بسوی ارض میریزد و بعضی دیگر را پاره پاره کرده
در جو پریشان می سازد تا اجزای لطیفهٔ دخانیه را کشان کشان
بجانب حیز خود برده فانی و متلاشی در خود کرداند همچنین لفظ
مبارک اسم که تجلی حضرت بیچون است و منشأ الفاظ چون
حلق و زبان و کام و گوش ذاکر را بالطرق المعهوده فیما بین
الصوفیة للذکر الجهر الموضوعة لدفع الوساوس و جمع الخواطر

باشند از صمیم قلب و این معنی بفکر ابعث نزدیک قوم
بالجمله چون طالب با دراک و ہمت خود درین مفہوم
استغراقی قوی حاصل میکند و آن تجلی پیوند جان اومی گردد *
اللطف اجزای سالک را که روح الہی اوست و کرخود
بیاخته و یا او امتزاجی بهم رسانیده بود و با اصل خود می کشد
و روح الہی که از عالم پاک است * و قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي
وزشان اوست * و بسبب محبوسیت باین مشت خاک
اصل خود را نسیان کرده و آئینه ادراک او زنگ خورده
بود چون بنور این تجلی زدی او مصقل گردیده عکس کمالات حق
درخود دیده که * ان الله خلق آدم علی صورته * اشتیاقی سخت
بآن * وطن فراموش کرده خود را بازیاد نموده اقتضای
وصول باصل خود میکند پس جذب آن تجلی این روح
را و انجذاب این روح بسبب تنبهی و تیقظی که از استغراق
این تجلی حاصل کرده اقتضای صعود به حظیرة القدس میکند
و تقاضای لحوق برفیق اعلی می نماید اما چون نجبار بشریت

مانع لحوق او بحظیرة القدس میگردد ناچار تزاحمی در مابین
اقتضای روحانی و نفسانی حادث می شود باین سبب
شورشی و تغلغلی و گرمی در نسمه که ملقب بروح طبی است
حادث میشود مثل حدوث شورشی و گرمی در وقت غضب
یا انبساطی و انشراحی در وقت فرح * بالجمله این شورشی
و تغلغل که در روح نفسانی حادث شده طالب را دیوانه
وار دیستانه شعاری گرداند و عقل و فکر او را برهم می زند
و بپاسیست که از قانون شرع و ادب بیرون می کشد و
بسبب شدت و حدت این آنست بقیافی و منیاد بن و
دوحشت از مجالس و مساکن و صدور آه و فغان و حدوث
زردی رنگ و اشکبار بهم می رسند و همین کیفیت
مسمی بعشق است و از بسکه حاصل این کیفیت روح حیوانی
است این را حب نفسانی مسمی کرده شد و این کیفیت
آنا فانا متزائد میشود تا که حجاب بشریة و نکرة منخرق شود
و غبار نفسانیه پاشش پاشش گردد ثمره این حب

مترتب شود* ہدایت ثانیہ در بیان مؤیدات نسبت عشقی*
و آن مشتمل بر چند افادہ است* افادہ ۱* از عمدہ مؤیدات
نسبت عشقی ریاضت است یعنی تقلیل منام و کلام و صحبت
با انام چہ روح حیوانی را بایں امور رقتی و لطافتی حاصل میشود
و بہر قدر کہ روح حیوانی رقیق تر حدوث تفاعل و شورش و گرمی
سریع تر* افادہ ۲* از جملہ مؤیدات آن استماع الحان خوش
و اصوات دلکش و قصص شوق آمیز و اشعار عشق انگیز است
* افادہ ۳* از جملہ مؤیدات این اجتناب از امور یکہ باعث
حدوث کثافتی در روح طبعی باشد مثل کثرت منام و ادامت
بر اغذیہ کثیفہ و امثال آنہا کہ بر اہل تجارب پوشیدہ نیست
* ہدایت ثالثہ در بیان آثار نسبت عشقی* و آن مشتمل بر ہیچ
افادہ است* افادہ ۱* از جملہ آثار آن این است کہ این نسبت
بالذات اقتضای انخراق حجاب بشری و حصول روح الہی
را حاصل خود میکند و بسیں نہ مطابقت ہیچ قانونی خواہ قانون
شرع باشد خواہ قانون ادب و نہ استغنای رضای کسی خواہ رضای

محبوب باشد خواه رضای غیر آن و در التزام متابعت کسی خواه
متابعت خود محبوب باشد خواه غیر آن * بدانکه مقصود ازین
کلام آنست که ارباب عشق و مواجید مقید بقیود شرعیه و متابعت
عادات عرفیه و طالب رضای مولی و ملتزم متابعت مصطفی صلی
الله علیه و سلم نمی باشند حاشا و کلا بلکه مقصود آنست که
این حب بالذات مقتضی این امور نیست بلکه محض اضمحلال
صاحب این حال در مشاهده جمال حضرت ذوالجلال می خواهد
و بس بهر طریقیکه بدست آید خصوصیت این طریق را در
انتهای آن دخلی نیست مثلا اگر صاحب این حال را ظن حصول
مقصود در استماع مزامیر و عشق مجازی و تقبیل رخ و
تخلیه اوقات از اذکار و طاعات و امثال آنها از امور ممنوعه
شرعا هم رسد البته از صمیم قلب او میلانی بسوی این امور نمودن
خواهد گرفت اگرچه آن صاحب حال از دیانت و تشرع از
ظهور آثار این داعیه مانع آید بلکه در ازاله آن جهد کند آیا نمی بینی
که در عشق مجازی عاشق را مشاهده جمال و شوق و قرب و وصال

او مطلوب همی باشد اگر چه آن معشوق از قرب این عاشق متاذی باشد
بلکه بر عکس است که این معشوقان مجازی عشاق خود را از دیده
بازی و آمد و رفت در مجلس خود ممانعت می کنند و از قرب و جوار
بلکه از محله و دیار خود اخراج می نمایند حتا که نوبت به شتم و شکنجه
و لگد کوب می رسد و آن عشاق هیچگونه از دید و از دید و از آمد و رفت
محافل و مجالس معشوقان خود دست بردار نمی شوند بلکه مقتول
شدن از دست معشوقان خود و تحمل غضب آنها نمودن و جان
در کوی آنها باختن را کمال فخر و علو دست می سازند چنانچه کلمات
نظمیه و نثریه آنها دلالت صراحة بر این می دارد * و آیا نمی بینی که
کلام شکایت آمیز تا هیچ یکی بر زبان آوردن و حرف کله یکی
بر زدن چه قدر باعث رنجش آن شخص می شود و در مقام حب
عقلانی بلکه از پایه می افکند * معهذا ارباب عشق مجازی در
بیان امثال این حکایات و شکایات صرف تمهید اند بلکه کلام
خود را با امثال این مضامین و نکات مزین می سازند * بالجمله
مقصود از این کلام آن است که حب حقیقی نیست حاشا و کلا بلکه

اشارتیست بسوی فرقی که درمیان حب عشقی وحب عقلی است

* افاده ۲ * از جمله آثار آن تنزه است یعنی قطع علائق ماسوای محبوب وتنگدلی از عروض مشاغل متشتته وهجوم علائق متکثره وتنگی حوصله از نظم وترتیب امور متفرقه مثل سیاست منزلی وسیاست مدنی وامامت جماعات واقامت اعیاد وجمعات وایفای حقوق ذوی الحقوق از اهل قرابات وامثال آن * ولهذا از زوج که اصل همه علائق است نهایت نفرت ووحشت میکرد * افاده ۳ * از جمله آن شدت تعلق قلب است بمرشد خود استقلالا یعنی بی‌توسط آن ملاحظه که این شخص نائب ودوان فیض حضرت حق وواسطه هدایت او ست بلکه بحیثیتی که متعلق عشق همان میگردد چنانچه یکی از اکابر این طریق فرموده که اگر حق جل وعلا در غیر کسوت مرشد من تجلی فرماید هر آینه مرا با او التفات در کار نیست

* افاده ۴ * از جمله آثار آن عدم اعتنا است بعلوم وطاعات ظاهره چه اشتغال باین علوم از جمله نظم وترتیب امور متشتته

۱۴ است دانیکه کار او بساطت در بساطت است
اشتغال باشان این امور کار و بار او را پریشان می سازد
* افاده * از جمله آثار آن عدم تفطن علاقه ایست که در میان
ظاهر شرع و باطن آن واقع است * تفصیل این اجمال
آنکه شرع را باطنی است و آن تعلق قلب است بحضرت
حق جل وعلا و این تعلق را انحائی است مختلفه که هر یک را از آن
انحا بنسبتی می نامند چنانچه تفصیل این در محل خود مذکور است *
و ظاهری هست و آن امتثال اوامر و انتها از مناهی است *
و در مابین این افعال ظاهره و آن تعلقات قلبیه علاقه ایست
بس باریک که قبلهٔ ارباب تحقیق و کعبهٔ اصحاب تدقیق
اعنی الشیخ ولی الله قدس سره بشرح و تفصیل آن
موفق شده اند پس هر کسی که بوجدان خود متفطن آن علاقه
میشود عبادات او سراسر مغز بی پوست می گردد و احوال
او منسرج بافعال میشود والا آن شخص قشری محض و متقشف
بحت میگردد و اگر فقط تمسک بظاهر افعال شرعیه کرده

باشد و الاشعہ از الحاد و زندقہ نداد و را می یابد اگر فقط تمسک
بباطن شرع نمودہ ظاہر را از درجۂ اعتبار ساقط داند *
و از بسکہ تحقق باین طائفہ از قبیل نظم کثرت افعال در
وحدت احوال است صاحب حب عشقی را درین میدان
جولانی نیست الاستبداد بباب حب عقلی * و از دین آثار مذکور
آثار دیگر کہ بسبب تنگی مقام در ظلم تحریر نیامد و پی بردن براہل
فطانت چندان عسیر نیست کہ اَلعَاقِلُ یَکفِیہِ الاِشَارَۃ * ہدایت
را ثمرہ در بیان ثمرات حب عشقی * و آن مشتمل بر سہ ادوا ست
* ادا و ا * چون بسبب حدت و شدت کیفیۃ عشقیہ و قوت
جذب تجلی علمی و کمالی اندا ب روح الٰہی غبار شہادت و
مثال منکشف می گردد و حجب نورانیہ و ظلمانیہ منخرق می شود
لاجد بنا برانجاز وعدہ کہ منطوق کلام لازم الوثوق وَ الَّذِینَ
جَاھَدُوا فِینَا لَنَہدِیَنَّھُم سُبُلَنَا است * مدلول کلیہ فَاذکُرُونِی
اَذکُرکُم است شاہد جمال لایزال حضرت ذوالجلال
دست میدہد و معنی قرب و معیت کہ مضمون * اَنَا عِندَ ظَنِّ عَبدِی

۱۵ بی وانا معه اذا ذکرنی واحفظ الله تجده تجاهك

که مشعر بوصال است هویدا می‌گردد * و در وجد وی تب و تابی

و قلق و اضطرابی که در وقت حرمان و هجران تحمل کرده بود

حاصل سیر و ورود ابتهاج و خاصیت مکالمه و مسامره بدست می آید *

بالجمله سر او بکلی بالفت مبدل می گردد و وحشت بالنسبت

* افاده * باز چون قائد توفیق دست این مدهوش ابتهاج منشا را

را گرفته بالای کشد مقام فنا و بقا از پرده اختفا بر ظهور می آرد *

بیان اجمالش آنکه چنانکه آهن پاره را در آتش می اندازند

و زبانهای آتش او را از هر جانب محیط می شود بلکه اجزای

لطیفهٔ ناریه در نفس جوهر آن آهن پاره تمام داخلت می نماید

و بشکل و لون او را همرنگ خود می سازد و حرارت و احراق

که از خواص نار است باوی بخشد هر آینه آن قطعهٔ حدید بمعدود

از جملهٔ قبیحات ناریه خواهد شد بنان معنی که آنچه از حقیقت خود

منقول شده بنار صرف متحول گردیده که این امریست بدیهی

البطلان بلکه او همان آهن پاره در حقیقت خود آهن است لیکن

بیباکیت اوہم حنو و شمعل بار بدید نشش مع آثار و احکام خود در
بیزار آورده در زاویه اختفا خمول در زید * پس هر چه
آثار از آثار و احکام مترتب می شد همان آثار و احکام تماما
بی کم و کاست بر آهن پاره هم می تواند شد * بی بی بلکه آن
آثار و احکام حالا هم مترتب بر نار نیست که آن آهن پاره را
احاطه کرده * اما چون آن نار این آهن پاره را مرکب خود ساخته
عرش سلطنت خود قرار داده این آثار و احکام را بآن آهن پاره
نسبت می توان کرد * چنانچه وما فعلته عن امری تصریحیست
از آن * وما رمیت اذ رمیت تلویحیست بآن * القصه اگر آن آهن پاره را
درین حال مجال مقال بودی هر آئینه بصد زبان آواز حقیقت خود
با نار و غلغله انا النار با حدید در گنبد افلاک انداختی * البته لیکن
بشا عن باز خود رفته و از حقیقت خود غافل گشته این کلمه متکلم شدی که
من انگری از آتش سوزانم و منم آنکه کار و بار لطیفان و
داذان و صوامان بلکه جمیع ارباب صنایع منوط منست * هم چنین
ون امواج حدث و کشش رحمان نفس کامله اینها لب را در قعر

۱۶

بیچ بجاه احدیت فرو می گیرد نعرهٔ انا الحق و لیس فی
جبتی سوی الله از آن سر بر می زند که کلام به ایشان التیام
کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و یده
التی یبطش بها و رجله التی یمشی بها * و در روایتی
و لسانه الذی یتکلم به حکایت از آن * و اذا قال الله
علی لسان نبیه سمع الله لمن حمده و یقضی الله علی لسان
نبیه ما شاء کنایت از آن * این مقامیست بس باریک
و مسئله ایست بس نازک باید که در زبان نیک تامل کنی
و تفصیل او بر لسان تقاضی دیگر تفویض نمائی * شعر * و وراء ذالک
فلا اقول لانه * سر لسان النطق عنه اخرس * و نهار بدین
معامله تعجب ننمائی و باید که بیشتر تامل نیز اگر چون آثار وادی
مقدس ندای انی انا الله رب العالمین سر بر زند * اگر از نفس
کاملهٔ کامل مرتبت موجودات و هموار حضرت ذات است
آواز انا الحق بر آید جای تعجب نباشد * و از جمله لوازم این مقام
صدور خوارق غریبه و ظهور تاثیرات قویه و استجابت دعوات

ودرع لیانات است ۵ لان نبالبنی لاعظمته و لان استعداد
لا یعید له مصرح است باین معنی * واز جمله لوازم آن ظهور
ثابت ودبال توحید بدسکال این صاحب حال است که منو
مادی ولیا تقدادیته بالحرب نفید ہمین مضمون است
* افاده ۳ * باز اکثر لطائف دیگر از جیب وجذب حدید از پردۂ ادریب
بیاو می دہد وادراک یدو ستی ستین عظیم وبہای بستن فخیم پید
می کند کہ بسبب آن با ضمحلال جمیع حقایق کونیہ مولودات امکانیہ
وراجب ذات بچون امو ید این کرده ونسبتی کہ ما بین نفس
ما بین ... وحضرت حق ظاہر شده بود ہمان نسبت درمیان
ہر چیزی که در حرمہ وجود بظہور رسید و حضرت حق نوشن
می گردد * باتجا انبساط قیومیت حضرت حق بر بساط وجود قیام این
حقائق بمشاہدہ آن ذات متوحدہ مدرک می گردد و مضمون
ہو الاول والاخر والظاہر والباطن وہو بکل شیء محیط لو ولیتم
بحبل الی الارض السابعة السفلی لہبط علی الله دم می زند*
سبحان الله نہی تاثیر جیب عشق وخم جذب تجلی عمی که بسبب

و آن این مشتی خاک در مقام مقدس و پاک چقدر چالاک گردیده ٭ و این تراب مهین در مجلس قرب رب الارباب عظیم چه بمقعد صدق و مقام کریم یافته ٭ شعر ٭ جسم خاک از عشق بر افلاک شد ٭ کوه در رقص آمد و چالاک شد ٭ عشق جان طور آمد عاشقا ٭ طور مست و خر موسی صاعقا ٭ و از لوازم این مقام است دم از وحدت وجود زدن و لب بمعارف الهیه کشودن و ترنم بمضامین این ابیات نمودن ٭ شعر ٭ اینچنین میکوبیم اندر زیر و بم ٭ فاش گر گویم جهان برهم زنم ٭ جمله معشوق است و عاشق پرده ٭ زنده معشوق است و عاشق مرده ٭ این است آنچه از احکام حب نفسانی ضروری البیان بود ٭ اما شرح و بسط این احکام خصوصا تفاصیل مقام فنا و بقا پس از کتب قوم طلب باید کرد ٭ و قدوة اولیا و زبدة ارباب صفا اعنی شیخ ولی ابهر ازین کمال بقرب النوافل تعبیر می فرمایند ٭ فصل ثانی در بیان دیو امایز طریق نبوت ٭ و آن مشتمل بر چهار هدایت است ٭ هدایت اولی در بیان اسباب تحصیل حب ایمانی ٭

و آن مشتمل بر سه تمهید و دو افاده است * تمهید اول * باید
دانست که انسان در اصل خلقت خود در چند چیز مفطور
است و استحسان آن امور و استهجان اضداد آنها در
جذر جبلت او ودیعت نهاده اند * و هر فردی از ین نوع که
لوح جبلت او از نقوش باطله تقلید ادیان جهل و عناد که
فطرت خود را فاسد کرده و احکام جبلت خود را از دست
داده اند صافی باشد البته این امور را از مفاخر و مناقب
خود بلکه جمیع ابنای نوع خود می شمرد و اضداد آنها را از نقائص
و معائب خود و امثال خود میداند * و هر کرا از ابنای نوع
خود عاطل ازین امور و خالی از طلب آنها می بیند البته او را از
زمرهٔ اغبیا و سفها میداند از جملهٔ آن امور حب منعم و تعظیم
اوست و ترجیح جانب او بر ماسوای او و شکر نعمای او و
تحمل مشاق در تکمیل الوفات و صرف مرغوبات در ابتغای
رضای او و خود را در زمرهٔ بندگان او شمردن و نفس خود را
اجیر مخلص در حب او دیدن و زبان را بمدح او کشادن و جوارح را

و در خدمت او بکار آوردن و کردن و در زیر بار منت او فرو
کردن و منت او را بر خود قولاً و فعلاً اظهار نمودن و مرغوبات
خود را فدای او ساختن و دل را بر عزیمت امتثال اوامر
و در رضاجوئی او محکم داشتن و از خضوع و نیاز او عار نکردن
کو که مبادرت امور خسیسه یا شاقه پیش آید و استقامت
و مداومت بر امور مذکوره که خلاصهٔ آن حق شناسی منعم
است نمودن و بالجمله خلاصهٔ این کلمات آنکه انسان
جید الفطرة را با منعم خود علاقهٔ بهم میرسد که هرگز از عهدهٔ آن
مدة العمر به هیچ خدمتی از خدمات بیرون نمی تواند شد و هیچ چیز را
مقابل نعمای او نمی تواند ساخت و جزای تحمل مشاق در
بجا آوردن خدمات جز رضای او نمی تواند دانست و اگر
نیک تأمل کنی هیچ فردی را از افراد انسان که در جودت
فطرت سلیم اقران خود باشد خالی ازین امور نخواهی یافت
و تمادح بجنب منعم و تباهی و تفاخر بآن و اجتناب از کفران
منعم و نفرت از آن و تناسب و تشابه بآن و در باین

شیئاً از منعم بکمال می رسد باعث تعظیم هر چیزیکه موید جنب او
مروج شکر او باشد می گردد * مثلاً تعظیم کسی که بشکر او دعوت
می نماید یا در خدمت گذاری و تائید این محب می کند یا اعلام نعم او
می نماید * و چون این مرتبه هم قوت می گیرد دور و بافراط و غلو می نهد باعث
تعظیم اموری می شود که از محب در تعظیم منعم و خدمت گذاری او بظهور
رسانیده مثل تعظیم اقوالی و افعالی که بازای نعم او بجا آورده و تعظیم
اموالیکه در رضا جوئی او باخته * بدانکه این از قبیل عجب باقوال
و افعال خود و اختیال بطرف اموال خود است زیرا که آن اقوال
و افعال و اموال را دو جهت است یک جهت از کمالات
و ملابسات محب است و از جهت ثانیه از شعائر منعم و تعظیم
آن بجهت ثانیه متعلق شده نه بجهت اولی و از ان جمله حب جواد
است و مراد از جواد شخصی است که افاضه امور نافعه لا لغرض نماید
چه هر انسان سلیم الفطرة هر کرا باین صفت موصوف می داند
بالطبع او را دوست می دارد مثلا اهل سخاوت و فتوت و ارباب
کرم و مروت را از سلاطین و ذوی الاقتدار و امرای نامدار هر کسی که

ارباب فطانت و لیاقت باشد البته از صمیم قلب خود
دوست می دارد و در سویدای دل ایشان خواهش از دیاد
عز و جاه آن کرما سر قرار می گیرد خواه بایشان انعامی از آن عظما
رسیده باشد یا نه چنانچه بر اهل وجدان پوشیده نیست حال اگر
هیچ یکی ازین عظما را جواد حقیقة نتوان گفت چه هر که سوای حق جل و علا
متصدی افاضهٔ امور نافعه می شود و سعی در فیض رسانی عام
می آرد بهر این امر اغرضی از اغراض دینیه یا دنیویه از ابتغای مرضی
حق یا طلب ثواب جزیل یا دفع عذاب اخروی یا تهذیب
اخلاق خود یا طلب نام و نشان خود یا انتشار صیت سخا و کرم
و شاد مدح در اقران خود یا امثال این امور باعث این
افاضه و کرم گردیده لیکن چون آن غرض را عند الافاضه والانعام
مستور نمیدارند و بی غرضی محض اظهار می نمایند و در بادی نظر
شبیهی بجواد مطلق پیدا می کنند بنا برین مستوجب حب
ارباب فطانت گردیدند چه جای جواد مطلق که صفت جود
حقیقة در ذات فیاضهٔ او منحصر است و بس * آیا نمی بینی

که اگر احیانا از کسی از ایشان عند الانافه والانعام بتحصیل
غرضی یا طلب منفعتی ظاهر میشود همه ارباب فطانت او را از
زمره کرما خارج شمرده در جماعه دون همتان معدود می نمایند ٭
و از ان جمله تعظیم صمد است و مراد از صمد شخصی است
که خود بی نیاز باشد و غیر او را بسوی او احتیاج پیش آید
و این صمدیه امریست مشکک در کمال و نقصان چه استغنا
از اکل و شرب و جماع و امثال آن از لوازم حیوانیه مرتبه ایست
از صمدیه و استغنا از جهت و شکل و لون و امثال آن از
لوازم جسمانیه مرتبه ایست فوق از ان و استغنا از معین و
وزیر و شریک و مشیر و آلات و وسائط و امثال آن از
لوازم عجز و همچنین استغنا از جواسیس و هرکاره و خفیه
نویسان و وقایع نگاران و امثال آن از لوازم جهل مرتبه ایست
فوق از ان ٭ و استغنا از علت خواه فاعل باشد خواه قابل
که مسمی بوجوب است مرتبه ایست فوق از ان و دیگر مراتب
فوقانیه را برین قیاس باید کرد ٭ همچنین مراتب احتیاج غیر بسوی

او نیز متفاوت است چه احتیاج در استحلال مشکلات و استدفاع بلیات
مرتبه ایست و در تربیت از تغذیه و تنمیه مرتبه ایست فوق از آن
و در حصول جوارح و قوی بسوی ایجاد و عنایت او مرتبه
ایست فوق از آن و در نفس وجود و بقای او یعنی در
خروج از کتم عدم بظهور و بر منصه وجود مرتبه ایست فوق از آن
و دیگر مراتب فوقانیه را برین قیاس باید کرد و بازای هر مرتبه از
صمدیت مرتبه ایست از تعظیم که مثل آن باشد در کمال و نقصان
یعنی هر قدر که صمدیت عالی تر و احتیاج بسوی او قوی تر باشد تعظیمی که
مقابل اوست کامل تر و خاضع تر خواهد بود بالجمله صمدیت و تعظیم
را مثل دو پله میزان قیاس باید کرد که هر قدر که یک پله علو
و رفعت بهم میرساند همون قدر پله دیگر بانحطاط و پستی رو
می نهد آیا نمی بینی که هیچ یکی از متدینان مطلق خواه حق باشد خواه
باطل عبادت را که غایت تعظیم است در حق کسی بغیر
اثبات صمدیت او یعنی استغنای او از حاجات امثال خود و
احتیاج خود بسوی او در حوایج و مشکلات تجویز نمی نمایند بلکه همین

صمدیت برا استحقاق آنها مر عبادات را استدلال می نما
یند و نوع غیر معبودیت معبودان باطل را بنفی صمدیت از ایشان
ابطال فرموده که جابجا اثبات احتیاج آنها نموده و عدم احتیاج
الهی عابدین در هیچ یکی از حوائج بسوی آنها اظهار کرده چنانچه
بر اهل مهارت از علمای تفسیر پوشیده نیست و از آن جمله
است حب اهل کمال و تعظیم آنها و این امر بدرجه ظهور
و بدیهة بمرتبه رسیده که مستغنی از بیان است چه هر سلیم
الفطرة هر کس را که متصف بکمالی می داند مثل علم و ذکا و قوت
و قدرت و حسن صورت و سیرت و وقار و تمکین و امثال
آنها البته از ته دل او را دوست می دارد و هر قدر که ممکن
باشد از تعظیم و تفخیم او بجا می آرد و در مجالست و مصاحبت
او می کوشد و از بسکه حب منزلت کامله در مراتب کمال و نقصان
تفاوت فاحش می دارد در مراتب حب و تعظیم که بازای آنهاست
ناچار متفاوت خواهد شد* بالجمله چون هر یکی ازین امور مذکوره در
احداث حب عقلی در باطن انسان سلیم الفطرة کافی است

احتماع این همه لاسیما که در انفصای مراتب کمال باشد
وجب از دیاد حب وساعت حدوث فرط تعظیم کفوق از ان متصور
نیست المته خواهد شد* مهمه ندانال* چون منعم حقیقی وجوادمطلق
نجات افراد انسان را از مصایب اخروی ونیل ایشان را
بمناصب علیه جنه بحصول ارتقای مراتب حب حق وعلو عروج
بعایت تعظیم او دانست وآنچه در حد رحباب او از حب بمعم
وامثال آن از امور مذکوره دو بعیت نهاده بود ایمان را طریق اوضح
این سعادت جاودانی وسرمایه دوحیانی قرار داده بزبان هدایت
شان اشرف واکمل افراد انسان بدای احبوا الله لما
یغذوکم من نعمه* وآواز قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی
از گوشه فطرت دور داوند* وکلام سراسر لطف التیام که مشحون از
بتهای حضرت حق وجود او وملو از تشریح وبسط آثار صمدیت و
مثبت صفات کمال ومانی سمات نقص وزوال بوده در باطن او
بیچند دست مخالی دکبیرانی که مشعر صمدیت اوست وتحمیدانی که مخبر از
بود وامامات اوروسمی از اوصاف وکمالات او ہنمانا قی که مظهر

تفردات او ست که اصل صمدیت است مر بوبیت که اصل جود
و انعامات و اسباب حمائد و کمالات است بواسطهٔ آن
اکمل الافراد تعالی نمودند و آیاتیکه منبث در آفاق و مظهر ذرات
است وعجائبیکه در اجرام علویه و اجسام عنصریه خصوصا در
نوع انسان که در ایجاد او از تبنزانی و تحولاتی مثل نطفیه و علقیه
مضغیه که بر نا ده می کنند و در تصویر او از ایجاد الوان خوش و صو
دلکش و اعضای متناسبه و قوای متخالفه و در تربیت او
تغذیه و تنمیه او در بطون امهات و ثانیا در صغر سن و ثا
و در کبر سن و را ابقاء در شیخوخت و از دفع بلیات و
مبشرکات و اغاثه ملهوفین و استجابت دعوات مضطر
و در هدایت او از ارسال رسل و انزال کتب و امثال آ
به محض فضل و کرم خود به بیان بلاغت نشان افصح العرب
والعجم ایضاح کرد تا آن امور یکه در خیمه فطرت مستور بود
بر منصه ظهور جلوه گر شود * و دین حنیفی که بر تعقیل فطرت
تاسیس یست که بمنطوق فاقم وجهك للدين حنيفا فطرة

اللّٰہ الّتی فطر النّاس علیہا لا تبدیل لخلق اللّٰہ ذٰلک الدّین القیّم ـ وقدرل بل ملّۃ ابراہیم حنیفا است نصیب
ایشان شود * تمہید ثالث * باید دانست کہ ہرچند اقوال
وافعال از فروع وتوابع احوال است لیکن بعض ازوآن
را از متممات احوال وکمالات آن نیز توان شمرد * چہ افعال
واقوال بمنزلہ قالب است واحوال بمنزلہ روح وچنانکہ
قالب بی جان معیوب واز جنس جمادات است ہم چنین جان بی
قالب عاطل از کمالات مناسب خویش ہم وضرب وبالجملہ
اگرچہ از فروع کیفیت غضبیہ است وآن از احوال قلبیہ لیکن
آنرا در رتبہ کمالات ومتممات آن باید نہاد چہ اگر کسی را اصلا
خوشی یا فرحی طاری شود واز ظہور آثار آن از شتب وشتم
یا نغمہ وسرود سرائی واز ضرب وجلد یا از آرایش
اسباب عیش ونشاط وترتیب محافل عشرت وانبساط
وامثال آن از افعال واقوال فرحیہ یا غضبیہ مانع آید ہر آینہ
آن غضب وفرحت از جنس ومبادی نفسانیہ معدود شدہ

دریں حتی لهب آتش غضب منطفی شده وانبساط فرحت
بر وبا انقباض نهاد دباطن خواهد شد واگر آن حالت قلبیه را باقوال
لسانیه وافعال جسانیه تایید کنند البته آنها را فوقی وتزایدی بهم رسد
دوستی و احاطه دست و هم چنین حب منعم جواد و تعظیم که یکه
در کمالات خود منزه از اضداد وانداد باشد اگرچه از امور قلبیه وحالات
نفسانیه است لیکن اقوال محبت انگیز وافعال تعظیم آمیز آن را در بالا
می سازد و آب وتابی می بخشد که بر اهل وجدان سلیم پوشیده نیست
و بدون این امور آن حالت قلبیه مثل کاتب مقطوع الید وشهسوار
مالک الفرس خواهد شد * چون این مقدمه ممهد شد پس لابد بر سر اصل
کلام بیائیم * آمدیم * باید دانست که مردم سلیم الفطرة که در ازل
الازال او را از اهل سعادت نوشته اند وعنایتی خفیه در باره او گماشته اند
چون بگوش هوش خود می شنود که منعم حقیقی او منعمای جسمانیه ونفسانیه
در اقصای مراتب صمدیت واعلای مناصب جود واقع است
و با کمل اوصاف وافضل نعوت متصف واز شمات
نقص منزه واز صفات زوال مبرا واین شخص در اقوای

مراتبست احتیاج واقع شده در هر ساعت بنسبت هر چیز بسوی
او محتاج حتی که در جوارح واعضای خود هم پس گویا که تمام وجود
این حاجت ودحاجت است ونعمای منعم حقیقی با وجود کمال صمدیت
واسبغ نعمای او در هر ساعت باران صفت دران * ودیده بصر
وبصیرت خود هم آیاتی را که منتشر در آفاق وانفس است وهمگی
را که مبسوطا از سمک تا سماک وازثری تا ثریا است بلکه از عرش تا
فرش خصوصا در نوع انسان وخصوصا در نفس این ناظر که بسوی
پاره ازان اشارتی در صدر کلام که بسبب تبادر امور مذکوره الصدد
که در فطرت او ودیعت نهاده اند جنبشی پیدا میکنند وسینه او را
پر می سازند ذوق تحمید وتعظیم بنسبت آن منعم حقیقی الاسم ثابت
او می خیزد وظهور افعالی واقوالی که دال بر تعظیم وشکر او باشد
وشایان صمدیت وکمالات او بما یختص بدل ام الکتابی ان
رضای او بدست آید تقاضای نماید * پس تسبیح وتحمید
وتکبیر این نمودج بافعال خصوصی وحرکات تعظیمیه ملاحظه آن
معانی که در اول کلام مذکور شد از وی سر بر می زند لاسیما تامل کرد دلالت

برتر از آن است که بفکر و اندیشه احاطه تواند کرد و باعلای مراتب صمدیت ذات او تا مقام ربوبیت میرسد از تحقیق و مقام ظهور می رسد خصوصا کلام پاک او که شارح و مفسر امور اربعه قطریه بر وجهی است که فوق آن متصور نیست باوجودی که بآن کلام پاک تعظیم شعائر منعم هم مخلوط گشته * پس آن کلام پاک را آن مومن پاک به کمال تعظیم و بعد بر مناقی بوجهی که بالا مذکور شد بر زبان می آرد و لذت این اذکار خصوصا عظمت این کلام پاک قلب و عقل او را لالال می سازد و عذوبت الفاظ و رشاقت مضامین دل او را صید می کند و هوش و عقل او را بسر بستر و روشن می گرداند و خیالات منتشره و وساوس پراگنده و امانی باطله و جرایم عصیان و حب و تعظیم ماسوی الله را پاش پاش کرده متلاشی می گرداند * و عقل و قلب او را از الواث بهیمیه پاک می سازد * و این است ذکر این قوم و این را ذکر ایمانی ملقب می کنم * و از بسکه از صدر کلام معلوم شد که از اقوال لسانیه و افعال جسمانی ذاریات و احوال نفسانیه تائیدی عظیم بهم می رسد و آب و تابی فخیم وست می دهد پس بناء علیه این ذکر مذکور باعث از دیاد

... بلکه نظر بخواهد شد والتقی و تعظیم بعد از نهاد ذاکر خواه صفت
جوش خواهد زد و آن جوش حب و تعظیم آلوای و انعامی دیگر تقاضا
خواهد کرد و همچنین امر از جانبین می‌رود تا که مضمون منبای که نزد حضرت
حق است با تو دیعت دروبیت و نضائل ذاتیه و نوافل متعدیه
و انتهای مراتب استغنا او منبع جود و فیض و سقوط وسائط تاثیر
و انعام و اعراض از التفات بانهاد عدم اعتنا بحال آنها است
در دل ذاکر قرار گیرد و استحکام پذیرد چنانکه هر کائنی که در عالم کون
به ظهور رسیده و می‌رسد همه را قدرت کامله او بلا واسطه متوسط
داند و هر انعامیکه باو یا بامثال او فائض شده همه را از آثار تربیت
بالغهٔ او بلا حجاب شمرده و هر گاه که دو ذره از ذرات موجودات
ماننده همه را عکوس جمال لا یزال او دست ناسد و هر نقصانیکه در ممکنی از
ممکنات هویدا است همه را آثار کاه جلال او در اعتقاد کند بحس
ساعة فساعة در بحر عجائب قدرت او غوطه می‌زند و جانب
آسا جز بادیرت بدست نمی‌آرد و آنانا در کتاب انعامات
او مطالعه می‌باید حیرت مضمون محو و خجالت و عدم امکان بقیام حقوق

نعمای او دست بهم دهد و این نسبت بکر این قوم و این را بمراقبهٔ صمدیت مسمی می کنیم *افاده ۲۰* چون این فکر بکمال خود می رسد الفتی شدیده ممزوج با تعظیمی مفرط از قعر قلب او سر بر می زند و جمیع قوای باطنه او را مضمحل می کرداند و حالتی طاری می شود که او را تشبیه بگداختن نمک در آب یا شبنم در آفتاب توان داد که اگر بالا می بیند همه آیات عظمت و انعام می دریابد * و اگر زیر پا می بیند بجز آثار انعام و عظمت نمی بیند * و اگر درون خود می بیند همین می بیند و اگر بیرون خود می بیند همین می بیند * و اگر خود را در خدمت و شکر انعامهای او با خاک برابر کرده بلکه خاکستری بر باد داده کرده باشد و باز این سعی بلیغ را با انعام او موازنه در خیال خود می کند و با عظمت او در میزان عقل می سنجد هر آینه دریای انفعال و خجالت از جبین قلب خود می چکاند و خود را در آن مستغرق میدهد بلکه جوارح و قوای خود را هم از جمله نعمای او شمرده و از عجایب قدرت او شناخته صحبتی

و حیی بهم می رساند * بیت * نازم بچشم خود که جمال تو دیده
است * افتم بپای خود که بکویت رسیده است * هر دم
هزار بوسه زنم دست خویش را * کو دامنت گرفته
بسویم کشیده است * و هرگاه که اسم مبارک او در زبان
می راند تمام باطن او از عظمت و حلاوت این اسم عظیم
مثل بید از نسیم سحری میلرزد * و از هر بن موی او ندای عجز
و احتیاج را و از استغنا و بی نیازی او از صفت می
جوشد * پس این الفت شدیده را که ممزوج به تعظیم مفرط
و مسلط بر ظاهر و باطن مومن می شود حب ایمانی ملقب می کنند
از آنکه تخم این حب در صعید طیب عقل مومن که خالی از اتباع مواد
اختراع بدعت است کاشته شده و حب عقلی مسمی می سازیم
و از آنکه شارع بسوی همین حب دعوت فرموده و همین
را در مقام مدح عباد خود ذکر نموده و تمام ارکان و آداب دین را
برای تحصیل همین حب قرار داده حب ایمانی نیز ملقب می نمائیم
* هدایت ثانیه * در بیان مؤیدات حب ایمانی و آن مشتمل بر دو

تمهید و مستفاده است * تمهید ۱ * باید دانست که اصل اسباب
حصول حب ایمانی و اساس مؤیدات این سعادت جاودانی
اجتبای حضرت حق و اصطناع جواد مطلق است که در ازل
الآزال نصیبهٔ این ذرهٔ ناچیز گردیده و او را از زمرهٔ مقبولان معدود
کرده * پس همان اجتبای ازلی این ذرهٔ ناچیز را از حضیض
خاک تا ذروهٔ سماک سلطان سبحان می برد و در هر مقامی لطفی جدید
و تربیتی مناسب از و بظهور می رسد * اما چون آن اجتبا در بدو
فطرت مستور الاثر و مفقود الخبر می باشد بسبب مصادفت
بعضی امور مناسبه پردهٔ خفا از روی او دور می شود و آثار
او تدریجا بر منصهٔ ظهور می نشیند بنابر آن این امور را از زمرهٔ
مؤیدات و اسباب می توان شمرد اگر چه مؤید حقیقی و سبب
اصلی همان نور ازلی است که در بدو فطرت در جبلت او
ودیعت نهاده اند * چه از اضعاف مضاعف این امور مؤیده
حصول عشر عشیر آن آثار هم مستبعد می نماید چه جای ترتب این قسم
الطاف بر امثال این مورد صفات * تمهید ۲ * باید دانست که اگر چه

مؤیدات این سرمایۂ سعادت را بتقریر وتحریر مفید ساختن و در حیطۂ عد و شمار محصور کردن متعسر بل متعذر است لیکن بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله بسوی بعضی از ان اشارت کرده می شود تا اہل عقل وفطانت سکوت را بر منطوق قیاس کرده بحقیقت کار پی برند ۞ اذ ۱ از عمدہ مؤیدات حب ایمانی استحکام عزیمت قاینه است بر اتباع شریعت وکمال وفور رغبت بر موافقت سنت وشدت نفرت از ملابست بدعت وقوت اعتصام بحبل الله المتین یعنی اقتدای ظاہر وباطن بکتاب مبین وسنت رسول آمین وگرہمت را بر رضا جوئی حضرت حق چست بستن واعتقاد وتعظیم او وتعظیم شعائر او لا سیما شرع که اعظم الشعائر است درست کردن ۞ بدانی که مقصود ازین کلام کثرت عبادات شرعیه است تا باہم رسانیدن وسواس که عوام الناس او را بتقوی ملقب می نمایند بلکه مقصود ازان اطمینان قلب بر عقاید شرعیه وبجوش زدن محبت ورغبت وتعظیم از صمیم قلب بر سنت او امر دینیه وعدم مبالات بموافقت ومخالفت خلق

۲۷

ودر رضاجوئی حالی داشت تمام عزیمت بر رفع مانع وعائق بحیثیتی که جان
و مال خود را در رضاجوئی منعم خود بر باد دادن و سر و سامان خود را بعد
اشتغال ادای او باختن در نظر همت عالیه خود هیچ نمی شمارد و هر عائق
و مانع را که در سر راه وی است خود بر رضاجوئی او سوا از نمی کند هم سنگ
ذره نمی یابد بلکه در بعض بصیرت او مثل پر کاهی با کوهی می نماید
و در دل خود بر رفع آن مانع و طرد آن عائق شجاعتی می یابد و خود را
باعتبار همت خود بران چیره دست می شمارد اگرچه آن عائق
صعب الزوال و عسیر الانفکاک باشد مثل پهلوان آهن تن که
آوازه رجز نقیبان و نعره مبارزه اقران او را مست کرده بمیدان
محاربه کشیده آورده پس آن شیر زبان بسبب نشه شجاعت و
تهور کسی را از اقران خود نمی شمارد بلکه در دل خود قطعا می داند که هر
که روی همت خود آرم و نیزه عزیمت بر کمارم فی الحال مثل مورچه
بد حال پایمال توانم کرد اگرچه رستم زمان و افراسیاب وقت
باشد و این امری است از وجدانیات که دائره تقریر و نطاق تحریر از
بیان و تصویر آن تنگی میکند و بر جستجوی دیگر و عساکر عقل نیل حقیقت

آن صرفه‌نکی می نماید وجه وجدان واقعات ما رنیست دیگر تاب سلیم
دا آنجا کار دل * ع * لدن می شناسی خدا ناپخشی * ا ا ۱ د ه ۲ ۲ *
ارجمند موید است جب ایمانی ترجیح جانب حق است برجانب
نفس بو جیکه در صاحب نفس انکساری از ان پدید آید و در اسباب
بهیمیه از ان انقلاصی هویدا گردد و دلها حوادیکه باعث این انکسار
و مقتضی این انقلاع تواند شد بحسب اشخاص و اوقات
اختلافی عظیم و تفاوتی فاحش متحقق است مثلا در بهیمیه کسی که
مشعوف الاکل والشرب باشد و مثل کاس برمان و حلوا
می افشرد که میل باین امور و ایثار غیر دران مجض اتباعا لرضاء الله
جایگه در طبع حصول مثل آن باشد تو ز امید حق شناسی و
حظ مشتاکر ادمی آن خیمر دن توقع انتشار حیث زهد و اجتاره
امثال این امور و خلی وا درکه در غیر آن نزد هم چنین در نظیر
آن کسیکه مجبول بر قوت شوق و عشق نسا است و ادرا
مشتو زوات الجمال والحسب والمال بحسن اتفاق و یاوری
نصیب مستورة عن اعین الرقیب بدست آمده را توقت سز دا

۲۹
۶

بشجاعت ابتهاج دارد که بذل اموال خطیره بدست آورده ترک زنان
و مصاحبت با وجود توفر رغبت طرفین و هیجان شوق و شبق
و عدم موانع عرفیه و طبیعیه محض ابتغاء لمرضاة الله و خوفا من سخطه
نموده و بسوی مشتاقی که در تحصیل آن معشوقه تحمل کرده و اموالیکه
برای بدست آوردن آن محبوب بذل نموده هیچ التفاتی نکرده تأثیری
وارد که در غیر آن نه و همچنین بذل اموال خطیره محض ابتغاء لوجه الله
بحیثیتی که طلب نام و نشان یا امید حق شناسی و مداحی آن مبذول
علیه یا مکافات نعمتی سابقه آن و یا امید حصول منفعتی از ان یا توقع
اشتهار خود بجود و سخاوت امثال این امور نباشد و در حق بخیل و مثان و
طالب عزت و نام کاری می کند که در غیر آن نه و همچنین تواضع
مقابل فقراء و مساکین اذلا و در حق اغنیای اعزه که در اقران خود
بعزت و جاه ممتاز و در زبان خود بنام و نشان مشتهر باشند و همچنین
اقدام در مهالکه که تلف جان و مال و بربادی عیال و اطفال در این
بنظر می آید و در حق اهل جاه و خمول کردی کار از دو نبرد را ندیده و کرم
و مهرو ز ما نبرد را نخشیده اند و همچنین سکوت در مناظره و ترک منازعت

در حق او اقرار نخاد ما فهمی خود و در حق علمائیکه مدکاد نمر مشهور بقوت
مناظره و اسکات خصوم موسوم اند و در من نه حسه و نه دلیل مرطوب و در
حل و منع کمیت عاجاد اند و همچنین ترک حسد بر اقران و عدم التفات
بنام و نشان و طلب بهره از استاد و در اهل زمان و ترک سعی در اظهار
خوارق و کشف و وقائع آمده و استحکامات ادعیه در حق مشایخیکه بقوت
تاثیر موصوف و کشف و وقائع منسوب اند و اما اختلاف این بحسب
اختلاف اوقات پس همین کاسهٔ آب است که در وقت
میرابی خصوصا در بلدان معموره بار بستهٔ انهار جاریه او در اعجر مهره کسی
نمی ستاند ماگاه وقتی می رسد که در میدان لق و دق بی آب و گاه گرفتار
میشود و از شدت عطش جان بلب آید و سوزش تشنگی او را بلب
گور رسانده و بهرا او مدد دهد کاسهٔ از آب زلال بدست آورده و
بهمگی همت خود را متوجه شده و نجات خود را در آن منحصر دانسته در
دست خود پیاله پر آب را نهاده میخواهد که خشکی لب و سوزش
سینه را بآن آب زلال دور کند و جان خود را از مهالکه نجات بخشد
در این اثنا شخصی دیگر که راهی بین حل گردیده و او ارجو ایشاه

کرده گویا که عصاره جان خود برآورده و لختی از جگر خود بریده بآن شخص
داده است و همین امر بالمعروف و نهی عن المنکر است که هر
طالب علمی که در مدرسه می نشیند و هر فقیری که در خانقاهی فرود
کش می شود بلکه هر مسلمانی که در مسجدی آید و رغبت می نماید بقدر
وسعت خود بجا می آرد پس ناگاه وقتی می رسد که از اظهار کلمه حق
جان بازی و آبرو ریزی پیش می آید لیکن در آن احیای سنتی یا
اخمال بدعتی بنظر می نماید القصه خلاصه این کلمات آنکه همین امور
سهل و یسیره اند که در مجاری عادات کسی از ارباب همم عالیه بآن
اعتنا نمی کند و اهتمامی نمی نماید و اثری معتد به در نفس فاعل نمی
بخشد باز وقتی می رسد که همین امور افضل عبادات و اشق ریاضات
می شود و در نفس فاعل تاثیری بهم می رساند که از الوف امثال
آن متوقع نیست ※ افاده ۳ ※ از جمله مؤیدات حب ایمانی وقوع
فعلیست در موقع عظیم مثل سعی در تائید شرع و احیای سنت و اخمال
بدعتی یا اشاعت طریقت از طرق حقه یا نصرت مقبولی از مقبولان حق
یا اعانت ملهوفی از اهل بلا یا دو سه اسب یا اعانت عاجزی از غارمین و اهل

نوائب بانفس کرنی از مصاحب قلق واضطراب و ازالۂ غمرانی
از کردنار پیچ وتاب و ہمچنیں سعی کہ ازان نفع عام بظہور رسد یا اصلاح
فیمابین الناس برآن مترتب شود و کہ ایں سعی چندان بر نفس شاق
نیامدہ باشد و چندان موجب صرف اموال خطیرہ یا اوقات عزیزہ
یا بذل مرغوبات یا ترک مالوفات کردیدہ باشد ٭ فائدہ ٭ رتنقیحی
ما بر نفس بیدیت پوشیدہ نماند کہ آنچہ در احادیث رسول امین و آثار
سلف صالحین از ترتب ثمرات جمیلہ کثیرہ بر اعمال قلیلہ یسیرہ مذکور
می شود مجاش ہمیں باید فہمید یعنی ایں انعمال یا از قسم ثانی باشد
یا از قسم ثالث و آن مستوجب حدوث حب ایمانی در نفس فاعل
خود ع عند صدور با شروطہای شود و حب ایمانی بحسب مراتب
خود کمالا ونقصانا بالذات موجب نجات و مقتضی رفع درجات است
واللہ اعلم ٭ ہدایت ثالثہ در بیان آثار حب ایمانی ٭ و آن مشتمل
بر سش افادہ است ٭ افادہ ا ٭ از عمدۂ آثار حب ایمانی فنای ہمت
و عزیمت در رضا جوئی حضرت حق است و امتثال اوامر اودر سعی
شاعت شرایع مقبولۂ موصلہ بہ رضای او و جد و جہد در دعوت ناس

یعنوی اتاعت و انقیاد و هدایت ایشان ترک بدعت و فساد و طلب ۴۷
مکالمه و مشاهده و حصول مقامات فنا و بقا و انکشاف حقائق
است نه آنکه مقصود ازین کلام بیان حرمان ایشان است
ازین مقام یعنی ایشان واصل باین مقامات و مترقی برین درجات
نمی شوند حاش و کلا چه ایشان فائزترین ناس بسعادت مشاهده و
مکالمه و چالاک ترین شهسواران میادین فنا و بقا و حاذق ترین سیاحان
بحور معارف و انکشاف حقائق است یا اند بلکه مقصود آنست
که دعائی همت و کعبه عزیمت ایشان جز رضای مولی و متابعت مصطفی
نیست اگرچه آن مقامات عالیه و درجات رفیعه بطریقهٔ دیگر از طرق
کسبیه یا بمحض عنایات و جذبات وهبیه نصیبهٔ ایشان شود * بیت *
فراق و وصل چه باشد رضای دوست طلب * که حیف باشد ازو غیر
این تمنائی * القصه صاحب این حب را بجز طلب رضای مولی و انقیاد او کاری
نیست و از هجر و بعدی که مخل انقیاد و موجب سخط باشد او را عاره و
حالات نفسانیه و ملکات قلبیه که او را از دیاد انقیاد بکار نیاید او را در کار نه و از
فراغ و نتائج این استغراق است فنای عزیمت است انقطاع علائق

چه بعضی از ماسوی الله که خیر و فواید و انحصار استحلال مشکلات
و اینکه قادر بر بلیات و اینکه منافع و امثال آن از لوازم
خوف و طمع فی حب الله و اصل این همه امور حالتی است از
حالات قلبیه که او را به وثوق و اعتماد بر تربیت او می باشد شبیه باعتماد
عبد معتاد بر تربیت مولای مشفق خود که آن عبد معتاد به سبب همین
اعتماد از فکر تحصیل حوائج خود در همه حال فارغ البال می باشد و افواج
هموم و غموم بر دل او هجوم نمی تواند کرد و خوفی و طمعی از ماسوای مولای
خود در دل او راه نخواهد یافت و در ممالیک او از بهایم و ناس بی دغدغه
و وسواس باذن او تصرف خواهد نمود در عصاة و بغاة از عبید و خدام
بی چین و اخم مثل شیر ژیان و پیل دمان حمله خواهد آورد و این اعتماد
قلبی روح توکل است و سایر امور لوازم آن نه اینکه مقتضای
توکل ترک اسباب است بلکه ترک اعتماد بر اسباب * بیت *
گفت پیغمبر به آواز بلند * بر توکل زانوی اشتر ببند * اباده * از جمله
آثار حب ایمان شجاعت بر بلایا و مصائب است و این از جنس
صبر نیست بلکه اعلی است از آن توضیحش آنکه چنانکه شخصی برای

رضاجوئی منعم خود تحمل مشاق می کند و تلخی آن مشاق بدل و جان او
می رسد و تب و تاب و فزع و اضطراب نفس او تقاضای کند اما
چون رضای منعم در تحمل آن مشاق می داند آن همه سختی و تلخی برخو
د را هموار و این تحمل امر شاق و مقاومت مشاق را که محض برای
رضاجوئی مولی بجا آورده از جنس صبر باید شمرد و شخصی دیگر که منعم
او را با انواع نعم خود محظوظ ساخته و بالوان آلای خود فائز گردانیده و مثلا
کوشکی عالی برای او بنا کرده و محفل شادی برای او ترتیب داده و
اهل عشرت و نشاط و فرح و انبساط را برای او حاضر کرده و سفینه
شاهانه و حله عروسانه برای او مهیا ساخته پس آن عبد القیها و سجاده
یکان عزت و افتخار رونق افزای آن محفل گردیده و پس اگر در مقابل
این همه شادمانی و ابتهاج و کامرانی پیشه بپاس خود دگر بندی یا
لنگی بدندان خود وردی یا در بیاید بهر آنچه آن بنده گفتا که از سر تا پا مملو اند
انعامات و مستلی از اکرامات است آن کرهند را در تلاطم امواج بهره
و ابتهاج برابر خسی و هم سنگ ذره نخواهد یافت و هرگز بخشی از آن
بدل او نخواهد رسید و اگر احیانا ماهر گنی که شهر باضطراب و منجر از بیچ

وتائب باشد از آن صادر شود هرآئینه در دل خود انفعالی و خجالتی خواهد
کشید و خود را بسبب صدور این فعل ناشایسته در زمرهٔ طفل طبعان
و سبک مزاجان خواهد شمرد و همچنین صاحب حب ایمانی بسبب ملاحظهٔ کثرت
نعم یزدانی و انواع تربیت رحمانی هیچ مصیبتی را از مصائب اگرچه
اعظم المصائب باشد بچیزی نمی شمارد و که ذلت آن در ابتهاج و سرور او
هیچ گونه اختلال و فتوری نمی بخشد پس این عدم اعتنا ببلایا و عدم
التفات بشدائد و عدم وصول اثر مصائب بدل آن مومن
و کمال سرور و ابتهاج به نعم منعم را شجاعت بر بلایا باید دانسته
و از اینجا دانسته شد که کار صاحب حب ایمانش دو شاخ داشت
و گاهی کار او بعنبر تعبیر شد و از روح شکر آنان سر در قلبی است که
بسبب ملاحظهٔ نعم منعم کارها و آلای متواتره سر بر زده و سائر افعال
و اقوال تعظیمیه و السنهٔ آن از فروع شجاعت بر بلایا دوام سرور
و ابتهاج است چه اصل این شجاعت همان فرحت و سرور
است که بسبب ملاحظهٔ نعم منعم حقیقی با وجود استغنای آن ذات
والا صفات از جمیع کائنات که از جملهٔ آن این مشتی از غبار وجود

جلی متمه است و بر ظاهر است که استغنای آن ذات کثیر البرکات
لم یزل و لایزال است و نعم او فائض در همه حال و از فروع همین
شجاعت است رضا بقضا چه آن مومن حقیقی و محب تحقیقی
چون خود را با وجود عدم استحقاق بانواع لطائف و اشفاق مالامال
در همه حال می بیند البته عقل خالص او که مستنیر بنور ایمان است هر
بلا و مصیبتی را که مستعرض حال او خواهد شد از قبیل تربیت و تادیب خواهد
شمرد و مع قطع النظر عن ذلک وقتی که بعدم استحقاق خود را بوجهی از
وجوه برای نعمتی از نعما ملاحظه خواهد نمود شکایت عدم ازدیاد بعضی نعم
یا که حدوث فتوری در بعضی از آن صادر از و نخواهد شد مانکه حکایت شکایت
و حرف گله را در ذهن خود موقعی نخواهد یافت * بیت * بدرد و صاف
ترا حکم نیست دم درکش * که هرچه ساقی ما ریخت عین الطاف
است * لهذا صاحب حب ایمانی از اشعار شوقیه و مضامین عشقیه که
اساس اکثر این کلمات بر گله و شکایات می باشد التذاذی نمی برد و
حلاوتی نمی یابد بلکه از شنیدن امثال این اشعار او را اذیتی بهم می رسد
* افاده * از جمله آثار حب ایمانی عدم اعتنا است بریاضات شاقه و در

تاکل وشارب وملابس وامثال آن از حظوظ نفسانیه مساعی این
امور شاقه را از کمالات خود نمیدانند و تحمل آن قصدا نمی نماید آری
اگر این عرض از اعراض صحیحه که از لوازم کمال او و از آثار حال
او است مترتب شود البته این امور شاقه را سهل ملکه لذیذ است
بکمال جرأت دل و وسعت صدر تحمل خواهد نمود مثل تحمل مشاق
در امر جهاد و امثال آن از مؤیدات دین متین و متممات
شرع مبین و مثل تحمل مشقت در ترک مرغوبی که رغبت آن
در نه دل حاکم [illegible] و علاقه آن در سویدای قلب قرار یافته و مثل تحمل
مشقت جوع و عطش و عری بسبب ایثار ذوی الحاجات برنفس
خود و امثال این امور بلکه بسا است که میل حظوظ نفسانیه
و انتفاع بلذائذ جسمانیه او را از قربات علیه می کشد که منطوق کلام
لازم الوثوق یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا کُلُوْا مِنَ الطَّیِّبَاتِ وَاعْمَلُوْا صَالِحًا
است تفصیلش آنکه چنانچه بعضی موالی بعضی بندگان برگزیده کا
خود را در تسخیر خزائن خود اجازت مطلقه می دهند پس
آن بنده برگزیده محض برای اظهار بندگی بلکه برای اظهار شکر

۳۳

احتیاج خود کرده او را ولی دیگر که متکفل حوائج او باشد یا مولای دیگر که
بحظوظ نفسانیه او را فائز گرداند نیست تصرفی زائد از قدر ضرورت
در بعضی استدعا نماید هر آینه علاقهٔ یگانگی و اتحاد خود را مستحکم تر
کرده باشد و اگر از آن اجتناب و احتراز نماید البته حجاب
تیرگی و پردهٔ بیگانگی در میان خود و مولای خود انداخته باشد * بالجمله
اگر در معاملات موالی و عبید مخلصین ایشان نیک تامل کنی البته
دریابی که در بعضی اوقات طلب و استدعای امثال این عبید بلکه
اقتراح و فرمایش ایشان بحظوظ نفسانیه و لذائذ جسمانیه بر موالی خود
علاقهٔ عبودیت را آب و تابی می بخشد که حصول آن در اوقات خدمات
متصور نیست بلکه بسا است که بندهٔ برگزیده سیداند که همه اسباب
عیش و عشرت و امتعهٔ تنعم و رفاهیت برای همین عبد موالی او
مهیا ساخته لیکن محض برای اظهار استغنای خود یا محض برای
اظهار احتیاج او یا محض برای انبساط طبع اجازت استعمال آنرا
بر استدعای همان عبد موقوف کرده اند پس در امثال این
احوال استدعا و طلب لذائذ و حظوظ لطفی دارد که خارج از بیان

است با لجمله چون نیل حظوظ نفسانیه و لذائذ جسمانیه اکثر
احیان در معاملات حب ایمانی که مطمح نظر شرائع همان است
موجب خللی نمی شد بلکه در بعضی اوقات نفعی عظیم می بخشید
ولااقل در دروازهٔ شکر که اعظم آثار حب ایمانی است بر روی
اهل ایمان بکشود نا مرین کلام ربانی و آیات قرآنی باباحت این
لذائذ و ترک اعتراض بر اهل آن ناطق گردید * یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ
اٰمَنُوْا کُلُوْا مِنَ الطَّیِّبَاتِ وَاعْمَلُوْا صَالِحًا * یَا اَیُّهَا الرُّسُلُ کُلُوْا
مِنَ الطَّیِّبَاتِ وَاعْمَلُوْا صَالِحًا * قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِیْنَةَ
اللّٰهِ الَّتِیْ اَخْرَجَ لِعِبَادِهٖ وَالطَّیِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ * قُلْ هِیَ لِلَّذِیْنَ
اٰمَنُوْا فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا خَالِصَةً یَّوْمَ الْقِیٰمَةِ * الی آخره * از
جملهٔ آثار حب ایمانی وجدان حلاوت مناجات و لذت طاعات
است و تحقیق این امر در صدر کلام مذکور شد چه حب ایمانی
الفتی است مخلوط بتعظیم مفرط و این امر مستوجب صدور
اقوال و افعال تعظیمیه ضرورت می شود بلکه مدح لسانی و تعظیم جسمانی
را بجد می تقاضا می کند که بدون صدور آن دل صاحب این حب

۳۷ اطمینانی نمی پذیرد مثل اقتضای صاحب غضب افعال غضبیه
را وصاحب فرح افعال فرحیه را چنانچه مفصلا در صدر کلام مذکور
شد* القصه باطن شرع که عبارت از تعلق باطن است
بالاظاهر آن که عبارت از افعال جوارح است در حق
صاحب این حال دائما مخلوط می باشد واحوال او ممتزج بافعال
او میباشد پس احوال تقاضای صدور افعال می نماید وافعال
ازدیاد قوت وکمال ترقی در باره احوال می بخشد وبسبب همین
وجدان لذت در عبادت وحلاوت در انقیاد ودوراز تقشف
وبیرا از الحادی باشد وازافراطات وتفریطات در امر تقوی
وعبادات محفوظ می ماند* افاده* از جملهٔ آثار حب ایمانی ترجیح
فوائد متعدیه بر تکمیل نفس خود است مثلا اصلاح بین الناس
ونظم سیاست منزلی یا مدنی وتحمل مشاق در خدمت خلق الله
وتحمل ایذا در تربیت ایشان وامثال این را از امور مخالطت مع الناس
بر عزلت وفرار از خلق وسکوت براری وفیافی وشغل اوقات
باذکار ومراقبات ترجیح میدهد چه امور ثانیه اگرچه در حصول مشاهده

بمثابهٔ تأثیر قوی میدارد و اما قسم اول داد رجانب رضای حق جل وعلا
ملاحظهٔ زیاده از امور ثانیه است و صاحب این حب هم کمال را هم سالک
است بجانب رضای حضرت حق می تواند شمرد * ان ره *
از عمده ترین آثار حب ایمان و افضل ترین لوازم آن حقیقت
تقوی است که در عرف شرع او را بصلاح تعبیر کرده اند چنانکه
فرموده و من یطع الله والرسول فأولئك مع الذين انعم الله
عليهم من النبيين والصديقين والشهداء والصالحين
و در حدیث * التقوى ههنا * مشيراً الى قلبه اشارتی بان رفته
فقط پس آنکه اذعان بمضرت امور ضاره و منافات نیست در کمال
نقصان وکسی که قائل بعدم منافات در نفس اذعان است
قول او مخالف وجدان و برهان است و کلام او مؤول است
چنانچه در مقام خود مفصل است پس شخصی که اعتقاد بمضرت
امور ضاره و منافات دارد نفس او به ترک آن مطاوعت نمی کند او را
مرتبهٔ از اذعان که اضعف مراتب او است حاصل است *
و این را بمحض اذعان عقلی می نامند و شخصی دیگر که او را اذعان

مضرت آن امور ضاره بمرتبه رسیده که بسبب آن نفس خود
را مجانبت در ملابست آن امور ضاره تواند کرد اگرچه اقتضای میل آن
امر ضاره و میل بملابست او در جبلت نفس او کامن باشد اما اذعان مضرت
او بآن مقاومت می نماید و او را نمی گذارد که جوارح و اعضا را باثار خبث
مکنون خود ملوث سازد پس این شخص را مرتبه ایست از
اذعان اقوی از مرتبهٔ اولی و این را باذعان انفعالی مسمی باید
ساخت و شخصی دیگر است که او را اذعان بمضرت آن
امور ضاره بحدی رسیده که وقتیکه آن امور ضاره روبروی او حاضر
می شود و او را همی بوصول اثر آن امور بنفس خود میرسد یا تقریبی
پیش می آید که باعث اقدام این شخص بران امور ضاره باشد
بمرتبه در باطن این شخص از آن خوفی و انزعاجی پدید می آید که انتظام
امور طبیعیه او را بر هم میزند مثلا رنگ او می پرد و چشمان او بی رونق
میگردد و استرخائی در اعصاب و تشنجی در اعضا بظهور میرسد
و این را باذعان قلبی ملقب باید ساخت پس همین مراتب
ثلثهٔ اذعانیه را بنسبت معاصی شرعیه و ترک واجبات و امثال آن از امور

ممنوعۂ شرعیہ مثل تشبہ بکفار در زی و لباس و تعید با عیاد انہا و مخالطت
باایشان در دعوای اوشمول در ترویج بدعات انہا قیاس باید کرد پس مرتبہ اولی از
اذعان عین ایمان است کہ بدون آن اذعان نجات از درکات
نیران منصور نیست ٭ و مرتبۂ ثانیہ را روح تقوی ظاہرا باید شمرد
چہ تقوی ظاہر عبارت از اجتناب امور ممنوعۂ شرعیہ و مجاہدہ
با نفس بہیمیہ است و روح آن ہمان مرتبہ ایست از مراتب
اذعان کہ بسبب آن مقاومت با نفس و شیطان تواند کرد ٭ و مرتبۂ ثالثہ
را روح تقوای حقیقی باید شمرد چہ تقوای حقیقی عبارت از کراہیت
طبیعی و نفرت ممنوعات شرعیہ است ٭ و روح آن ہمون ادعیست
کہ حلاوت ایمان و معدود از مراتب احسان است اینست
انموذجی از آثار صاحب این مقام و ہر صاحب وجدان سلیم و ذہن
مستقیم کہ بحسب بصیرت خود در ان امور مذکورہ تامل نماید انتہا استنباط
آثار کثیرہ از ین امور یسیرہ تواند کرد ٭ ہدایت رابعہ در بیان ثمرات
حب ایمانی ٭ و آن مشتمل بر سہ افادہ و دو فایدہ است ٭ افادۂ اولی
چون حب ایمانی کہ حقیقتش عبارت از الفت است ممزوج بفرط

۳۶ تعظیم بکمال خود میرسد و رضاجوئی منعم حقیقی ظاهر و باطن و جوارح
وقوای مومن پاک را با آثار و انوار خود مجلی و مزین میسازد و شکر و توکل
و صلاح در صمیم قلب او جای میگیرد و ملاحظه تفرد آن ذات بابرکات
بایجاد جمیع موجودات و تاثیر در همه کائنات بانواع تصرفات که از جمله
آن تربیت این ذرهٔ بی مقدار و مستی از عباد بالوان نعم و حفظ
آن از انواع بلا و الم است در ذهن او مستحکم می نشیند و توحید
افعالی که خلاصهٔ ایمان بالقدر است در قلب او استقرار می پذیرد
حتاکه جمیع امتعه و امتعهٔ خود را از مملوکات خود می شمارد و بلکه خود را مثل
بهیمه که در بسرود از مالک خود می چرد و میخورد و دگر ذه انتفاع از مزخرفات
دنیویه و اسباب زندگانی بر می گیرد و حتاکه اعضا و قوای خود را و
طاعات و عبادات خود را هم از آن خود نه انسته خود را مثل چوبی
یا سنگی که او را بیش از وساطت در تاثیر و آلیت در صدور افعال
از مالک آن سنگ و چوب بهره نیست قرار میدهد و بر بوبیت رب
الارباب صدر او منشرح میشود که رَضِینَا بِاللهِ رَبًّا رمز بست از ین
مقام ٭ و بر تحمل مشاق شرعیه سینه او وسعت می گیرد و که وَبِالْاِسْلَامِ دِیْنًا

وهکذا افمن شرح الله صدره للاسلام ایماییست باین کلام واز
اتباع سنت الذی میباید کرد و تحقیقا بنیایا یست از احوال امثال این کرام
بس لابد بحکم والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و انا عند
ظن عبدی بی و من یتوکل علی الله فهو حسبه و ان تشکروا
یرضه لکم وهو یتولی الصالحین وذلک بان الله مولی الذین
امنوا آثار محبت حق جل وعلا سویدای کرده و انوار صاف من اوکا
افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه
اشارتیست بان جلوه کرمی شود وادرا دو کیفیت ولایت خود کرفته و زیر
سایه کنف الست تربیت خود آورده چاره تدبیر تکوینی وتشریعی خود
می سازد واقصد اوبالاتصال بحظیرة القدس وتلقی از منبع تکوینیات
وتشریعیات چه در علوم حقیقیه و چه در عوارض تنبیه بدست می آید *
تفصیل این اجمال آنکه اهل تشریح روحانی در باطن انسانی دو
قوه ادراک کرده اند یکی قوه ادراکه آن دریافت و دانش است
یعنی بان قوت اشیای شهادیه و غیبیه را دریافت میتوان کرد
آن را مسمی بعقل می کنند و دیگر قوت عازمه که حامل سائر کیفیات

۳۷

ثابت نیست سوای مفهوم وادراکات مثل فرحت وغضب وشجاعت
وخوف ومحبت وبغض ودر ضد کراهیت وحزم وشوق وامثال آن
است واو را غایب ملقب می سازند وتمایز فیما بین القوتین بدیهی
است چه ادراک معنی شجاعت وتحقیق حقیقت آن دیگر است
ونفس شجاعت دیگر که بسا عالم بمفهوم شجاعت ومحقق در بحثش
انواع وشعب او ودر اسباب تحصیل اوست که مبارزت در زمان
مقاومت سارقی از دست نیفتد وبسا دلیر پر دل است
که در عربده جوئی متوحد ودر معرکه آرائی متفرد است که تحصیل مفهوم
شجاعت وتمیز آن از سائر کیفیات نفسانیه از وی متعذر
می نماید وهمچنین ادراک امر مخوف مثل احساس سیل شکسته
یا شیر ژیان ومثل اذعان بمضرت امور ضاره ومشاهده اسباب او امری
دیگر است وعروض نفس کیفیت خوفیه که از آثار آن زردی رنگ
وبی رونقی چشم وخشکی لب واسترخای اعصاب وتعطل اعضا است
امری دیگر است چه همان امر مخوف را شجاع وجبان هر دو ادراک
می کنند اما بر جبان حالتی می کند که بر شجاع عشر عشیر آن نه همچنین

وبادراک حس صاحب جمال و دریافت خط وخال آن حس و غیر آن مشترک اند اما در دل عاشق هیج وتابی و قلق واضطرابی می گذرد که بر غیر آن نه* چون این مقدمه مهد شد و تمایز فیمابین العقل و القلب ذهن نشین گردید پس باید دانست که بعض اشخاص در بدو فطرت ذکی العقل و غبی القلب می باشند و بعضی عکس آن چنانچه بر اهل تحریر پوشیده نیست پس یک در بدو فطرت ذکی العقل مخلوق اند چون حسات ازلیه ایشان را باین مقام می رساند و بوساطت تاثیرات غیبیه مشرف می سازد او را از جانب ادراک در تدبیر امور عجیبه استحکام می نماید و آثار رضامندی حضرت حق و ولایت کفالت وکیل مطلق از جانب او ادراک و هویدا می کنند مثلا در منام می بیند که او را از جانب حق جل و علا یا از جانب ملائکه عظام یا انبیای کرام یا اولیای ذوی الاحترام امری بسر انجام چیزی می شود یا در معامله بطریق مکالمه او در امر غیبی به سوی آن امر کرده می شود یا بطریق کشف تمام حال آن واقعه من اوله الی آخره در دم او حاضر می شود یا در وقت فکر و نظر امور بر بواعث بر فعل آن مامور بود

۳۸

ترجیحات ایقاع بر برکت آن در ذهن او خطور می کند وامثال این از
انکشاف وقایع کونیه یا انکشاف اموری که بتربیت طالبان تعلق
دارد یا مسایل اجتهادیه یا سیاسات منزلیه یا مدنیه و امثال این قیاس
باید کرد و همچنین افعال مستحسنه و مستهجنه خود را که متعلق رضا و سخط
غیبیه شده اند در کسوت انوار و ظلام می بیند و آفرین و نفرین ملئکه
را در صورت الوان مستحسنه و مستقبحه و اشکال جمیله و کریهه وده
می یابد و این قسم اشخاص را در عرف و شرع محدثین می نامند و کسانی که
در اصل جبلت ذکی القلب مفطور اند این امور مذکوره از قالب
ایشان سر بر می زند و عقل ایشان بحقیقت این امور متنبه شود یا نه
مثلا بر اشیای مقدرة الوقوع که وساطت این شخص در وقوع آن
اشیا در غیب متعین شده در دل خود شجاعتی و جرأتی می یابد و
داعیه و عزمی از دست او سر بر می زند که او را ناچار کرده بر سر ایقاع آن
می آرد و این شخص در سبب حدوث این عزم و داعیه حیران
می ماند و لمیت او را در نمی یابد و به نسبت اشیای غیر مقدرة الوقوع
یا اشیائیکه وساطت این شخص در وقوع آن اشیا نازل

تعجب متعجب میشود در وجود جنسی و انجذابی و استعدادی به قوه
آن اشیاء در وقوع هستی و یکسانی در معنی و توقع آنها و عروض کلال
و رنجی در تحمل مشاق طلب و وقوع آن در باطن او حادث می شود
و همچنین بر مغضوبان حضرت حق دریای پر غضب از دل او فوار
صفت می جوشد و بر مرحومان رحیم مطلق آب زلال رحمت و شفقت
از باطن او باران صفت می بارد گو که بر امور یکه باعث مغضوبیت آن
مغضوبان یا مرحومیت آن مرحومان گردیده مطلع نشده باشد و بعد
وقوع افعال مستحسنه و مستقبحه از خود سر در زمی وانبساطی یا کدورتی
و انقباضی در می یابد گو که مستحسنیت و مستقبحیت آن افعال را ادراک
نکرده باشد و بسوی طعامی حلال و طیب که در نظر برای اکل
او مهیا کرده اند در دل او آن رغبتی پیدا می شود و از طعام حرام یا غیر
معد برای تناول این شخص در دل او تنفری و نفرتی هویدا
میگردد گو که امر حلت و حرمت در ظاهر حال بالعکس می نماید
و بسا است که عقل این مرد کو ادراک حقیقت آن امور متنبه
نمی شود و در سبب حدوث این حواس علیه متحیر می ماند

۳۹

واین قسم اشخاص را بشهادت جوارحین در شرع ملقب می سازند
وعادت محدثین وجوارحین در باب امور محض دعا و توجه غیبی است
نه بست بر وقوع آن امر کاشف تا خود متصدی ایصال منفعتی یا
مضرتی گردیدن چنانکه رسم و راه ارباب قرب النوافل است
پس در محل اهتمام اعدا و مواسات احبه بجز دعا ازین کبرا صورت
نه بندد و بعضی اهل خدمات از اقطاب و اوتاد از زمره قسم ثانی باشند
و از لوازم این مقام خواه بمنصب آن محدث باشد خواه شهید
آن است که دعائی که بعد انکشاف مدلول بعد حدوث تصدیق عزیمت
حصول آن صادر شده باشد واجب الاجابت است چه آن دعا هم
از جمله کشوفات ظهور تقدیر و از زمره صعود فیض غیبی است پس
کسی که ساعی در ابطال آن امر مدعو شده در مقابله این بزرگان قائم گردد
البته خائب و مخذول خواهد گردید و کسی که ساعی در تحصیل آن
امر مدعو گردد در ترویج آن خواهد شد البته مفلح و منصور خواهد گردید
و تحقیق این مقام و تفصیل این مرام از سیر سلف کرام مثل صحابه
و تابعین مالا مزید علیه بالتجربه ائمه این طریق و اکابر این فریق در زمره ناجیه

مدبرات الامر که در تدبیر امور از جانب ملأ اعلی ملهم شده در اجرای آن
میکوشند معدود اند پس احوال این کرام را احوال ملائکهٔ عظام
قیاس باید کرد* افادهٔ ۲* داعی ازین مقام مقام ایمان حقیقی است که
بعضی از رجال منظور بر آن کمل می باشند و حب ایمانی پردهٔ خفا از
روی آن مقام دلکشا دور میکند و انوار و آثار آن رسد تابش در رونق
ظهور می فرماید تصویرش آنکه چنانکه افراد انسانی باعتبار ملکات
نفسانی در طبقات مختلفه و مراتب متفاوته واقع اند بعضی کمی
الاستعداد و بعضی جید الاستعداد و بعضی مجبول بر نفس آن ملکات مثلا
در امر شجاعت اگر تفحص کنی البته خواهی یافت که بعضی از افراد انسان
در دید نظرت دلاور و پر دل که همیشه خواهان مبارزت با قرآن و
جویای مصاحبت شجعان می باشند اگرچه گاهی روی نبرد و
کارزار ندیده و قصهٔ رستم و اسفندیار نشنیده و مشق
اسباب و آلات پیکار و ممارست سواری و شکاری نورزیده
باشند لیکن دریای شجاعت و دلاوری از دل اوی جوشد
و در مجلس کار آزمایان جنگ و جدال می کوشد که کار آز میان .

پرکاررا بابه آوشیع و اطوار ایشان را در زی و لباس مثل طرز بندش عمامه و طریق پوشش قبا و استعمال موزه و امثال آن از پوشاک سپاهیان و همچنین طریق ایشان را در محاورت و مجالست و سواری و شکاری از ته دل دوست میدارد و هر چیزی را که از ملابسات حرب باشد بدیدهٔ محبت و قبول می بیند و هر قصه را که مشتمل بر حکایات حرب و اہل حرب باشد بسمع رضا و قبول می شنود و بالجملہ امور متعلقہ بحرب در ته دل او جا میگیرد و باہل آن یگانگی طبعی میدارد و بضد آنها بیگانگی جبلی پس از مجالست نسوان و مخنثان و امثال آنها از اہل جبن و ضعف قلب و از اوضاع آنها در زی و لباس متنفر میگردد و ہر صناعتی که ادنی تعلق بحرب داشته باشد بادنی توجه او را بکمال میرساند و ہر صناعتی که یکسو ازین امر باشد ہرچند در تحصیل آن مشقت ہای بلیغه بکار برد در ذہن او استقراری نمی گیرد و دل او از ان انجامی می پذیرد و ما دامیکه آلات حرب او را بدست نیاید و استاد شفیق او را تعلیم فن حرب نماید

و پیشه‌ای که ملایمت و مدارا و بهت حاضر نشود دل تنگ و مشتت البال
نهم کی خود را اسعد هیچ و نیاب همی کند او و هم پس که این امید او را امیر شد
امید تشتت بال و پراکندگی حال از خود دفعت و عموم و هموم از میراندر رفت
پس این قسم شیجعی حقیقت شجاعت و نخواهد حساب شود مستمر میدارد
و احتیاج بسوی مهارت آلات حرب و تعلیم اساتذه فن و حصول معارک مناسبت
محض برای تحصیل توالف شجاعت است و پس ما را تامل باید کرد
که رغبت بسوی تحصیل توالف شجاعت هم در دل او بتعلیم یا تقلید
کسی حادث نخواهد شد بلکه حدوث آن هم از قبیل حدوث امور اضطراریه
است چه در دل او جوش شجاعتی که میدارد و تقضای آن بکار تحصیل
توالف آن مجبور و تحصیل توالف آن بکار مزاولت آلات و مجالست
اساتذه و حضور معارک بجز پس ناچار بالاضطرار خود بجو و طلب آلات
و تفحص اساتذه و استقرای معارک خواهد نمود و بعد از حصول این امور
ملکه قلبیه او بصفه آب و تاب ظهور خواهد فرمود که کسی از اقران
و امثال آن در امر مجاورت و مسارت طریقه مماثلت و مساوات با او نخواهد
پیمود و بعضی دیگر بر صفای نوع جبلت و طهارت استعداد از اول

مخایل شجاعت منظور می شوند پس اگر ایشان را مربی مشفق
بدست آید بقدر قوت تربیت و تعلیم استاد و موافقت زمانه از
بنور مشکاة تجربه تقیید خود خواهد یافت و کمال استاد بطریق انعکاس
در وی جلوه گر خواهد شد و شخصی دیگر که نقصان فطرت و خساست جبلت
در بدو فطرت واقع شده اگر هزار استاد ذوفن بانواع تربیت و تادیب
و قصد تعلیم حرب خواهند نمود هرگز گاهی قابل مبارزت و لایق محاربت
نخواهد شد و از تمام شاهنامه غیر از بیت * بتیر و سنان وحشت افراسیاب
* برانم تنم را ندید آفتاب * یاد نخواهد گرفت * هم چنین افراد
انسانی به نسبت فیض ربانی و نورید ذاتی که مسمی بشرع رحمانی
است و حقیقتش بر هدایت افراد انسان باعتبار نوع خود عموماً
بر سبیل قرب حضرت حق و تحصیل رضای آن جواد مطلق و اجتناب
از عقاید و افعال و اخلاق منفره معاش و معاد و برا قامت نظام مصالح
در تدبیر منزل و مدینه بیش نیست در طبقات ثلثه واقع اند
پس کسانیکه در طبقه اولی واقع شده اند کمال اجمالی جبلی
ایشان را با بیان حقیقی ملقب می سازیم و چون آن کمال اجمالی

جبلی بسبب اتباع نبی وقت بشرائع تفصیلیه منشرح می گردد
وآن معنی قلبی قوالب ملت می گیرد و پس این ملت حقه مثل زجاجه
صیانت بر چراغ جبلی او که محض بموهبت عنایت الهیه در ازل
الآزال افروخته شده بود محیط می گردد و نور بسیط او را امر یک
خود می سازد و آب و تاب بس عجیب و غریب می بخشد*
پس بسبب تراکم نور جبلی و نور شرعی آن ملت حقه که از باطن آن
صاحب کمال و بالا رونق یافته است مثل کوکب درخشان
بصر بصیرت اخترشناسان ملک و ملکوت را خیره
می سازد و از نهاد شهسواران قیافی کمالات و میادین بحور احوال
و مقامات ندای هو سبیلنا و احقق سبیلنا با جرس می زند*
این قسم ارباب کمال را زبان شرع صدیقین می گوید و بر اهل
ذکاوت و قابلیت و ارباب تحقیق و کیاست که با لطافت ذهن
صفای قریحه به مغز این کلام و خلاصه این مقام رسیده باشند
پوشیده نخواهد ماند که صدیق من وجه مقلد انبیا می باشد
و من وجه محقق در شرائع پس اگر صدیق نزکی القاب است

۴۲

و رضا دکراهیت حضرت حق در افعال و اقوال مخصوصه و صحت
و بطلان در عقاید خاصه و محمودیت و مذمومیت در اخلاق و ملکات
شخصیه و صلاح و فساد نظام واجب الحفظ در وقائع و معاملات جزئیه
بوجه جبلی خود دریافت می نماید * مثلا بشهادت قلب خود
می داند که فلان قول مخصوص یا فعل مخصوص مرضی حق است
یا غیر مرضی و فلان عقیده خاصه حق است یا باطل و فلان خلق مخصوص
محمود است یا مذموم و فلان معامله خاصه که فیما بین اهل منزل
یا اهل مدینه منعقد شده یا فلان رسم مخصوص که در فلان قوم
ترویج یافته موافق نظام اتم است یا مخالف آن * پس احکام
این امور مذکوره او را بدو وجه معلوم می شود یکی بشهادت قلب
خود خصوصا و دیگر بسبب اندراج او در کلیات شرع عموما
و علم که بوجه اول حاصل شده تحقیقی است و ثانی تقلیدی
و اکر ذکی العقل است پس نور جبلی او به سوی کلیات
خفیه منعقده در حظیرة القدس که برای تربیت نوع انسان
عموما متعین کردیده او را راهنمونی می فرماید و آن کلیات

وبدون من ادعای برآنکه بورود الانحصار محفوظ می ماند واستنباط جزئیات
ازان کلیات می تواند کرد پس علوم کلیهٔ شرعیه ادراک دو واسطه
میسر شد بواسطهٔ نور جبلی وبواسطت انبیا علیهم الصلوٰة
والسلام مثلاً بشهادت قلب جزم می داند که هر فعلی که چنین
چنان باشد ومترتب بر فلان چیز ومثمر فلان ثمره پس آن فعل
مرضی حق است یا غیر مرضی وهر عقیده که متعلق بفلان حقایق باشد
یا حاکی از فلان صفات واسمای الٰهیه یا دال بر فلان وقایع وازفلان
طریق حاصل شده باشد پس آن عقیده حق است ودر
تربیت نوع انسان معاشاً یا معاداً دخلی می دارد وهر عقیده
که متعلق به فلان حقایق است یا به فلان اسما وصفات یا به فلان
وقایع یا ماخوذ از فلان طریق پس آن عقیده باطل است یا در
تربیت نوع انسان معاشاً ومعاداً بکار نمی آید وتعلیم وتعلم آن
فضولی می نماید وهر خلقی وملکه که منتج فلان نتایج باشد ودر تحصیل آن
بفلان فلان امور حاجت افتد محمود است والا مذموم وهر معاملی و
رسمی وسیاستی که منجر بفلان فلان مصالح شود پس مقبول و

بموافق نظام اتم است والا واجب ابد ذو مخالفت نظام پس
در کلیات شریعت و محکم احکام ملت او در امثال اکثر انبیا هم حی تو ان
گفت و هم است تا ذا انبیا هم * و بغیر طریق اخذ آن هم شعبه ایست
از شعب وحی که آن را در عرف شرع یُنْفَثُ فِي الرُّوْعِ تعبیر فرمایند
و بعضی اهل کمال آن را بوحی باطنی می نامند پس فرق در ما بین
این کرام و انبیای عظام علیهم الصلوٰة والسلام باقامت سلطان
دو است باعث حکم و مبعوثیت الی الامم است و بس و نسبت
ایشان با انبیا مثل نسبت اخوان صغار با اخوان کبار یا نسبت
انبیای کبار با آبای خود است که فیما بین ایشان من وجه علاقۂ
نبوت است و من وجه علاقۂ اخوت و ایشان احق الناس
بخلافة الانبیا می باشند گو که تسلط ظاهری نصیبۂ ایشان نشود و گو
که جملۂ اهل ملت ریاست ایشان را مسلم ندارند و همین معنی را
بامامت و وصایت تعبیر می کنند و علم ایشان را که بعینه علم انبیا است
لیکن بوحی ظاهری متلقی نشده به حکمت می نامند و عنایتی و ولایتی مخصوصه
که در بارۂ انبیا مصروف شده و ایشان را بسبب همان عنایت

مخصوصہ امتیازی از ایشان خود حاصل گردیده که اَللّٰهُ يَصْطَفِي مِنَ
الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ وَإِنَّ اللّٰهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا
وَّاٰلَ إِبْرَاهِيمَ وَاٰلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى
الْعَالَمِينَ وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَ
اجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ وَاذْكُرْ
عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولِي الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ
إِنَّا أَخْلَصْنَاهُم بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ وَإِنَّهُمْ عِندَنَا
لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ ۞ بیان ہمین معاملہ است و
بسبب ہمین اجتبا و اصطفا رضای حق در رضای ایشان مندرج
شده و اتباع حق در اتباع ایشان منحصر گردیده و سخط حق با سخط
ایشان تلازمی و تلاصقی پیدا کرده و توته از ان عنایت و
ولایت و بر تو از ان حضرت عزت نصیبه این علمای ربانیین
و ذوات انبیا و مرسلین ہم میشود که آنرا در عرف قوم بوجاہت
تعبیری سازند و این صدیقیت مرد به بندگی عقل را که از لوازم
آن حکمت و وجاہت است جناب سید الحکما و سید العلما

۴ اعنی الشیخ ولی الله بقرب الوجود تعبیر می فرمایند وتنبیه
باید دانست که قرب الوجود امری محض وجبلی بحت است
که کسب واکتساب وحدوث وتجدد درادوران راه نیست
آری ظهور آثار آن نور جبلی نزدیک مصادفت مؤید است
و اسباب آن تدریجا تحقق میگردد چنانکه انسانیت
انسان محض خلقی است لیکن مابه الامتیاز او از سائر حیوانات
که قوت عاقله است در بدو فطرت مستور الاثر می باشد
چنانکه در میان طفل صغیر وبهیمه هیچ فرق معلوم نمیشود بلکه طفل صغیر
در اکثر ادراک بسیار اضعف از بهیمه می باشد وبعد از مرور
دهور اثر آن امر مستور بسبب مزاولت علوم در ادراکات
ظهور می فرماید و از بسکه در صدر کلام مذکور شد که همان عنایت
ایزدی که در ازل الازال درباره صاحب این کمال مبذول
شده در هر وقتی از اوقات وهر مرتبه از مراتب او را بلطفی جدید وتربیتی
تازه برهمه افعال مرضیه وعقائد حقه واخلاق محموده ومعاملات ورسوم صالحه
سر شان می آرد وازافعال نامرضیه وعقاید باطله و اخلاق مذمومه

و معاملات و رسوم فاسد و بو قائع رنگارنگ و تصرفات گوناگون مصروف می دارد پس لابد او را به محافظتی مثل محافظت انبیا که مسمی بعصمت است فائز می کنند * تصویرش آنکه چنان که بعض اشخاص را در بعضی عوارض قلبیه مثل عشق صاحب جمال یا مخاصمه یا هر و کمال یا داعیه تحصیل جاه و مال استغراقی دائما کی دست می دهد که بسبب آن استغراق فتور و خللی در قوای بهیمیه او راه می یابد و بسبب همین فتور دعوی قبائح عرفیه و شرعیه اتفاقی از صمیم قلب ایشان سر بر نمی زند و عزیمتی بر ملابست این امور در دل ایشان منعقد نمی گردد و بعضی اشخاص دیگر که بر ذکای عقل و نزاکت طبع و طهارت جبلت مفطور اند و تربیت آبای مشفقین و اساتذهٔ معلمین در حق ایشان مصروف مانده پس اجتناب ایشان از قبائح مذکوره بنا بر ذکای عقل و نزاکت طبیعت خواهد بود و تنفری بنسبت این قبائح از صمیم عقل ایشان زو خواهد نمود مثل تنفر صاحب طهارت جبلیه مرا نجاس و الوات را و اگر احیانا از ایشان نه طریق خلاف نسیان رغبت و میلان بسوی قبائح مذکوره

واقع خواهد شد هرآینه آن مربی مشفق بهزار حیله او را از
لوث آن انجاس و تلوث آن الواث باز خواهد داشت*
همچنین بعضی اهل کمال بسبب ابتلای عشق مقدس
و استغراق در مشاهدهٔ حضرت ذوالجلال و انهماک در
مقام فنا و بقا و معارف و انکشاف حقائق اشیا بفنای
ازادات متشتته و انطماس عزائم مختلفه فائز می شوند و بسبب
همین فنای اراده و انطماس عزیمت از افعال نامرضیه و عقائد
باطله و اخلاق مذمومه و معاملات فاسده محفوظ می مانند و این حفظ
نصیب ارباب قرب النوافل است و بعضی اهل کمال
بسبب نور جبلی و عنایت ازلی مستحسن را از مستقبح تمیز
کرده خود را از قبائح مذکوره متبرا و منزه میدارند *و اگر احیانا از
ایشان بجانب امور مذکوره رکونی و میلانی واقع می شود عنایت
ازلیه دامن عزیمت ایشان را گرفته بمعاملات عجیبه و وقائع
غریبه از تلوث آن الواث باز میدارد کما قال و لقد همت به و هم
بها لولا ان رای برهان ربه کذلک لنصرف عنه السوء

وَالْمُصْطَفٰی اِنَّہٗ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِیْنَ حکایت ہمیں معاملہ است
واین حفظ نصیبہ انبیا وحکما است وہمین را عصمت می نامند دا
کہ اثبات وحی باطن وحکمت ووجاہت وعصمت مر غیر انبیا
مخالف سنت واز جنس اختراع بدعت است چہ بسیار
ازین امور در احادیث رسول مقبول علیہ الصلوٰۃ والسلام
در مناقب صحابہ کبار منقول است چنانچہ بر مہرۂ اہل حدیث
پوشیدہ نیست واگر خوف ملال بسبب تطویل کلام می شد
پارۂ ازان احادیث درین مقام ذکر کردہ می آمد وندانی کہ ارباب
این کمال از عالم منقطع شدہ اند وترتیب الوجود از روی زمین
منطمس گردیدہ بلکہ مادام کہ ابلق خویش خرام نور وظلام
در تگ وپوی است عرصۂ گو وجولان گاہ شہسواران میادین
حال ومقام است آری طریق حصول علم قطعی بکمال صاحب
کمال کہ منحصر در اخبار مخبر صادق است بعد انقراض زمانہ نبوت
منقطع گردیدہ چنانکہ حصول علم قطعی بحکمی از احکام شرعیہ در مسائل
غیر منصوصہ بعد انقراض آن زمان برکت نشان متصور نیست

حالانکه امر استنباط مستنبطین واجتهاد مجتهدین در زمان تابعین وتبع تابعین آن قدر جلوه گر شده که عشر عشیر آن در زمانه صحابه بوقوع نیامده بود واز لوازم این مقام غیرت حق است بر صاحب این کمال تفصیلش آنکه چون آن عنایت ازلیه در بدو فطرت بلا استحقاق واکتساب وبدون واسطه وحجاب این صاحب کمال را از زمرهٔ مقبولان قرار داده بود در جمیع احیان واوقات بغیر وسائط وآلات متکفل تربیت آن مقبول گردیده پس اگر احیانا بمقتضای لوازم بشریت التفاتی بسوی ماسوای حق از صمیم قلب آن مقبول سر بر می زند ودر ته دل بان چیز علاقهٔ بهم می رساند یا چیزی را از اموریکه بسبب مصادفت آن امر همان نور جبلی او ظهور کرده واسطه تربیت می انگارد همان عنایت ازلیه آن علاقه را بنوعی از انواع تدبیر است بر هم می زند وآن خیال را از هم می پاشد واز جملهٔ آثار این مقام نزول قبول در قلوب صلحای بنی آدم است که اِذَا اَحَبَّ اللّٰهُ عَبْدًا نَادیٰ جِبْرِیْلَ اِنِّیْ اُحِبُّ فُلَانًا فَاَحِبَّهٗ فَیُحِبُّهٗ جِبْرِیْلُ ثُمَّ یُنَادِیْ فِی السَّمَاءِ اِلیٰ اَنْ قَالَ

حتى يوضع له القبول في الارض اشارتيست باین معنی وحقیقت
این قبولیت انعکاس وجاهت این صاحب کمال است در
آینهٔ قلوب صافیه سلیمه ٭ تفصیل این اجمال آنکه چنانکه جوارح
اعضای انسان آینه دار قلوب ایشان است چه هر عارضی که بر
قلب طاری می شود مثل محبت و غضب و فرحت هر آینه آثار
آن عارض بر جوارح و اعضای ظاهره هویدا می گردد و هم چنین
قلوب صلحای بنی آدم که از زنگ غفلت والتفات الی ماسوی الله
صافی باشند به نسبت حظیرة القدس حکم آینه پیدا ارد مثلا
چیزی که وقوع آن در حظیرة القدس مقدر شده البته اکثر صلحا آنرا
قبل از وقوع در منام یا در معامله می بینند و لااقل رغبتی بسوی وقوع
آن یا هیئتی در تهیه اسباب آن در خود می یابند پس چون
این صاحب کمال نزدیک منعم خود وجاهتی یافته و قدم صدق
در حظیرة القدس مستحکم کرده و مقعد صدق در رفیق اعلی بدست
آورده البته انعکاس آن وجاهت در قلوب صلحای بنی آدم می شود
پس هر که از صلحا او را می بیند یا با او مجالست می نماید یار حال و کمال

با صلاح می شود البته از دل او راد وست میدارد و عموم و اخبار
او را از صمیم قلب مستم می انکار و باکه بر اوضاع و اطوار او شیفته
و فریفته می شود کو که همان اوضاع و اطوار در غیر آن یافته می شود که
بسیری او کسی از اہل صلاح ادنی التفاتی نمی نمایند ای که مقصود ازین کلام
محبت مر کرام بصاحب این مقام ست چه در حدیث شریف وارد شده
که اِنَّهُمْ شُهَدَاءُ اللهِ عَلَى الْاَرْضِ * و پر ظاہر است که اہل
شہادت ارباب عقل و کیاست و اصحاب مروت و عدالت
اند نه ارباب غفلت و سفاہت و اصحاب فجور و وقاحت بلکه
اگر نیک تامل کنی در یابی که محبت امثال این کرام خو و شعار
ایمان محب و علامت تقوای او ست * ذٰلِكَ وَ مَنْ يُعَظِّمْ
شَعَائِرَ اللهِ فَاِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوْبِ * و بغض اشباه این عظام
امارت نفاق مبغض و نشان شقاوت او ست که لَا يُحِبُّه
اِلَّا مُؤْمِنٌ تَقِيٌّ وَلَا يُبْغِضُهٗ اِلَّا مُنَافِقٌ شَقِيٌّ اشارتی بان معنی
رفته * افاده ۳ * و اعلی و ارفع ازین مقام مقام نیابت عن الله است
در تعزیرات تحدیدات شرعیه و در اقامت اشباح و مظان حکم مقام

حقائق آن و در تعین ارکان و آداب و شروط و مقصدات تربیت نوع
انسانی عموماً و این مقام بالذات مقام اصحاب شرائع است
از انبیاء و مرسلین و تبعیت ایشان ظلی ازان مقام نصیب بعض علما
از اتباع انبیای کرام می شود که ایشان را در عرف قوم مفهمین
می نامند و این مقام را در اصطلاح حضرت پیشوای ارباب
تعلیم و مقتدای اصحاب تفهیم اعنی الشیخ ولی الله قدس سره
مقام قرب الفرائض تعبیر می فرمایند * فائده * واعلی وارفع ازین مقام
مقام نیابت حق الله است در ایقاظ غافلین و ازالهٔ دجاجلین
و اتمام حجت بر معاندین و جاحدین بمعجزه و دلیل و برهان بالسیف
والسنان که بوجود و برکت آمود ایشان مضمون قل فلله الحجة
البالغة متحقق می گردد و این مقام بالذات مقام انبیای
اولوالعزم است و بعضی از کبار بتبعیت آن اولوالایدی والابصار
بطلی ازین مقام و پرتوی ازین افتخار بهره ور می شوند که ایشان
را در عرف قوم حجج الله می خوانند و این مقام را در اصطلاح
حضرت ایشان قرب ملکوت می نامند * فائده * واعلی وارفع

ازین مقام مقام زیاست ادوار و اطوار است. بیانش آنکه
چنانکه در بعضی جزوی از زمان تربیت نوع انسان از فیض حضرت
رحمان در اثر مباشرت وجهی از وجوه واقع می شود و عنایت یزدانی که
بسوی افراد انسانی عموماً مبذول است در میان کسوت ظهور
می فرماید و هر صاحب کمالی که در مقام نیابت حق است در تربیت
نوع انسانی قائم شده باشد در تکمیل همان وجه سعی بلیغ
می نماید و چون آن وجه بکمال خود می رسد لطفی جدید و عنایتی تازه
از دریای رحمت ازلیه بر می خیزد و وجهی دیگر از وجوه تربیت
مباشرت بر روی کار می آرد و در اجرای همان وجه نفوس
کامله بنی آدم را متوجه می سازد که در آیه کریمه یُدَبِّرُ الْاَمْرَ
مِنَ السَّمَاءِ اِلَى الْاَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ اِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ
اَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّوْنَ بیان همین سر واقع شده مثلاً از زمان
حضرت آدم صفی الله علیه الصلوة والسلام تا زمان حضرت
ادریس فیض ربانی در هدایت افراد انسانی بسوی طرق
اسباب معیشت زندگانی مثل زراعت و فلاحت و طحن و عجن

وحدود و طرح سائر اطعمه و اشربه و البسه و بنای مساکن مبتذل بود
چون این تربیت بکمال خود رسید از زمان حضرت ادریس تعلیم
مذاهب دقیقه و علوم تمیزه مثل حیاطت و کتابت و حدادت و
خیاطت و امثال آن از صنائع لطیفه و مثل اطلاع بر خواص اجسام
سفلیه و اجرام علویه که خلاصه طب و نجوم است بر روی کار آمد
و از زمان ذی القرنین اول تاسیس مبانی سلطنت و ریاست
و تعیین قوانین حکومت و عدالت و جمع عساکر و جنود رو نمود
و همچنین در تربیت نوع انسانی در امر معاد ایشان هم ادوار
و اطوار مبتذل می شد و ارباب اهل کمالات که در آن دوره
از ادوار بکمالات خود می رسند علومی که مناسب آن دوره
ایشانست در قلوب ایشان می ریزند و ایشان را در
تکمیل همان علوم استخدام می فرمایند تا از آن تربیت چون
بکمال خود می رسد اساس ترتیبی دیگر می نهند و بنیاد آن
حدود مستحکم می سازند مثلا در دوره اولی از ادوار این است
دوره فقها بود و بعد از آن دوره اهل کلام رو نمود و بعد از آن

دوره صوفیه ظهور فرمود * واین محض برای تمثیل ذکر کرده شد
نبرای حصر القصه چون یک دوره باختتام می رسد وابتدای دوره
دیگر رو می نماید شخصی را که اکمل افراد انسان والیق بفیض رحمان
دران جزوی از زمان متحقق باشد بوجود برکت آمود او بدایت
دورهٔ سابقه را به نهایت الکمالی می رسانند و او را ترجمان خود
ساخته دلسان خود قرار داده از زبان برکت نشان او دعوت
افراد انسان بسوی الطاف جدیده حضرت رحمان می فرمایند و با
او امامت این دوره ارزانی می کنند واین مقام بالذات مقام
حضرت خاتم النبوت و فاتح الولایت است علیه الصلوة والسلام و
به تبعیت ایشان نمونه ازین مقام به بعضی کرام از اتباع او می بخشند
که ایشان را بفاتحین و خاتمین ملقب می سازند یعنی بوجود آن
شخص نهایت کمال دورهٔ سابقه و بدایت کمال دورهٔ لاحقه متحقق
می گردد واین مقام را در اصطلاح حضرت ایشان بمقام فردانیت
ملقب می سازند وهمه اهل کمال که دران دوره متحقق می شوند در
حقیقت متبع آن امام دوره اند اگرچه ایشان آن امام را دانند یا ندانند *

* فرد * در نیابد حال پختہ ہیچ خام * پس سخن کوتاه باید والسلام *
آدمی اینقدر باید فہمید کہ حب ایمانی ثمر ثمرات بس عجیبہ و نتائج
نتائج بس غریبہ است کہ تخم ان عنایت یزدانی و اجتبای
رحمانی است و عنایت حضرت حق و اجتبای جواد مطلق را حدی
و پایانی نہ * فرد * داغ غلامیت کرد پایہ خسرو بلند * صد ر ولایت شود
بندہ کہ سلطان خرید * فائدہ ۲ * بدانکہ در میان راہ ولایت و راہ نبوت
تباین است حتی کہ سالکان راہ ولایت ہرگز بمقامات راہ نبوت
فائز نشوند یا طالبان راہ نبوت مورد حالات ولایت گردند یا ارباب
حب عشقی عاطل از حب ایمانی باشند و اصحاب حب ایمانی غافل
از حالات عشقیہ باشند حاشا و کلا چہ کتاب فتوح الغیب کہ منسوبہ
بہ پیشوای اولیاء قدوۂ ارباب فناء بقاء ذی المناقب والمفاخر اعنی الشیخ
عبد القادر است دیدہ باشی کہ از سر تا پا از مضمون فنای ارادہ کہ
خلاصۂ حب ایمانی است مشحون است * و حکایات بیخ
و تابی و قلق و اضطرابی کہ بر دل مبارک سید الانبیاء والمرسلین
علیہ افضل الصلوۃ والتسلیم در زمان فترت وحی می گذشت

شنیده باشی که معاملات عجز و نیازی و استغنای و نازی که
دیما بین گرفته رشک افزای قصص لیلی و مجنون است *
بلکه تخم حب ایمانی و بودی ازان سعادت جاودانی از ارکان
ایمان و شروط اسلام است * پس حب ایمانی را مشابه اسپ
شاه کام و در سلوک طرائق معقوله باید فهمید و حب عشقی را بمنزله
بادیه از بطرق یا منزلی از منازل این راه قرار باید داد پس
حب ایمانی پیمودن مسالک طریق رحمانی است * و حب
عشقی از قبیل حالات و واردات آمده در بعضی نفوس بنابر
مناسبت جبلیه حب عشقی تاثیر قوی می بخشد و در راه ولایت
کشان کشان می برد و حب ایمانی در صورت حب عشقی
ظهور می نماید و در بعضی نفوس حب ایمانی بعد از درخشیدن
تجلی عشق سرایت و موصوف بود و می کند و سوی مقامات
طرق نبوت را می برد القصه حب ایمانی را مثل اساس
سای سلوک باید مثل خشت و چوب و گل و سنگ که ماده
عمارت است باید فهمید و حب عشقی و ثمرات او را مثل

بالوان خوش دتبوش دلکش که مسرع بالزوال و بستیر الاعاده
بعد استحکام اصل عمارت است قرار باید داد بناءً علیه از
بسکه انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات برای استحکام بنیان
ثابت و تشیید قصر تربیت انسان عموماً مبعوث اند لابد
بسوی همین حب و ثمرات او دعوت نمودند و طریق تحصیل
این را مضبوط و مبین ساختند و بر ایضاح طرق حب ایمانی
اکتفا فرمودند و ببیان حب عشقی و ایضاح ثمرات او و تعیین
طرق تحصیل او التفات نه نمودند که باشد ذات دقیقه و لطیفه
و چون اولیای کبار از اصحاب طرق که امامت و رتبت
باطن شریعت حاصل کرده و اجتهاد در قواعد اصلاح قلب که خلاصهٔ
دین متین است بهم رسانیده بودند چون حب ایمانی را از
متواترات دیده دانستند و طرق تحصیل او را در جمهور اهل ملت منضبط
یافتند حتی که هر عامی از عوام اهل ملت که در زمان برکت نشان ایشان
بود البته انقیاد حضرت حق و امتثال اوامر جواد مطلق و تشرع بشرع نبوی
و تدین بدین مصطفوی را بر ذمه خود فرض میدانست و حسن شکر منعم

وحب او را وقبح کفران منعم ومشاقت او را از ابده بدیهیات می شمرد

بنا بر علیه حب ایمانی و لوازم او را متفرع عه را سید و در

ازمان اتباع جود مسلم الثبوت بند اشتد و بی همت سوی

تفصیل احکام حب حقیقی وایضاح ثمرات او وضبط طرق

تحصیل او آوروند و دوین امر معنی بلیغ بکار بردند و نفع عظیم

بجم غفیری از اهل اسلام رسانیدند و باین سبب وجائی

عظیمه و حرمت فخیمه در بارگاه رب العالمین یافتند شکر الله

مساعیهم و رفع درجاتهم فی اعلی علیین پس بعدی از

انقراض زمان ایشان جماعه از اغبیاء زمره از سفها بوجود آمدند

و فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات

بر حال بدمآل ایشان منطبق گردیده طریق تحصیل حب ایمانی

را بر باد داده در تحصیل حب حقیقی و ثمرات او افتادند حالانکه

این محض خیال باطل و تلک محال است چه * آرین ثم جاهلنا

خربست نانور * و ثبت العرش ثم النقش * مثلیست مشهور * که

مکاذبت بلند بیر شیخ ابو سعید ابو الخیر از حال امثال این گروه

بد مال خبر سید به جایگاه می فرماید * بیت * تقلید دو شد مقلد بی معنی *
بد نام کند ده خوانمرد را * واین معنی را بسوی ذهن مستمعین
بمثال واضح‌تر نزدیک باید کرد مثلا عنایت یزدانی و فیض رحمانی
که بسوی افراد انسانی در ازل الآزال مبذول بود در بعضی اوقات
چنین اقتضا فرمود که پاره از عقائد و احکام و معاملات و
سیاسات که در هدایت افراد انسان و در نجات ایشان از
مضرات معاش و معاد و در خلاصی ایشان از آفات برزخ و
حشر دخل قوی و تاثیر عظیم میداشت بزبان عربی معجز البیان را
تعلیم کرده شود و شرح آن به بیان هدایت نشان افصح العرب
والعجم مفصل کرده آید پس جناب رسالت مآب صلوات الله علیه
آن کلام معجز عربی را شرح و بسط او بسوی امت خود بلیغ
فرمود پس تکمیل این فیض قدسی که از غیب الغیب نزول
فرموده بود دو وجه میتواند شد یکی آنکه اموریکه در اصلاح معاش و معاد
تاثیری دارد و در نجات و رفع درجات دخلی می نماید تعلیم این
امور را قبلهٔ همت خود کرده بکتابت داشته شود

شنود در اوقات بعقائد مذکوره واستنباط احکام مامور دواکتساب
اخلاق محموده وا فات معاملات وسیاسات
مقصوده بهمی بلیغ نماید و جد وجهد در اتمام این امور بیش
از بیشتر بکار برد و همین وجه مقصود شارع است از کتاب
وسنت واصل اسهست مبنای هدایت واساس سعادت
وشارع صلوات الله علیه همین را بایضاح بیان تفصیل فرمود
ومبادی وطرق تحصیل آنرا بکمال اعتنا مضبوط ساخت وجه دیگر
آنکه اطلاع بر وجوه بلاغت کلام قدیم وجه دلائل عقائد حقه وبر حکم
احکام منصوصه وطرق تولد اخلاق محموده ومنافع معاملات وسیاسات
ماثوره را پیش نظر خود ساخته وقبلهٔ عزیمت خود قرار داده در
کتاب وسنت خوض نماید وخوض مان ده بالذات مقصود شارع
نیست ولهذا تصریح مان نفرموده ومبادی تحصیل وطرق تکمیل
او را تبیین نکرده مثلاً تفصیل فنون عربیه از قواعد صرف ونحو ومعانی
وبدیع وتاسیس مبانی استدلال از مسائل منطق وفلسفهٔ اولی
ومناظره وتقنین قوانین اجتهاد از مباحث اقیسه وتعیین علل و

بمسائل ترجیح و قواعد جدل و تشریح قوای باطنهٔ انسانیه که حامل
اخلاق و ملکات است و تنقیح اصول حکمت عملیه از سیاست
منزلیه و مدنیه اصلاً از شارع ماثور نیست بلکه آنچه از آنجناب منقول
است همین کتاب و سنت است و بس و دعوت آنجناب به حجت
و برهان و سیر دستان به همین هردو چیز بوده و در اشاعت همین
هردو چیز به قدر تحمل مشاق و مقاسات تکالیف نموده آری آن علوم
دقیقهٔ نازک به نسبت بعضی اذهان بعد تحصیل علم کتاب و
سنت حکم اکسیر اعظم وارد که نفوس ایشان را منصب
امامت و مقام وراثت نبوت می بخشد و لهذا چون این کتاب و
سنت بغایت تواتر و نهایت شهرت انجامید و هر عام و خاص بقدر
نصیب خود از آن فائز گردید و تسلیم آن هردو در رنگ تسلیم اولیات
در قلوب جمیع اهل اسلام استقرار یافت پس آن علوم دقیقه
بسعی اساتذهٔ فنون عربیه و ائمهٔ اجتهاد و دانشمندان کلام و ارباب
تهذیب اخلاق و اصحاب حکمت ایمانیه بر روی کار آمد و این اکابر
بسبب همین سعی در زمرهٔ علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل

مقصد صدق یافتند و اتباع ایشان در تطویل این مباحث مساعی

جمله بکار بردند تا اینکه علوم دقیقهٔ طویلة الاذیال بوجود آمدند و

بعد انقراض زمان برکت نشان این بزرگواران قومی از مقلدان

بی معنی که غرض وجاهت وطلب ریاست محول بود ند بر روی

کار آمدند پس همین قیل وقال ومکابره وجدال را فضل وکمال

پنداشتند وکتاب وسنت را پس پشت خود انداخته همه عمر

خود را در تحصیل امثال این امور بی حاصله بر باد دادند ورا انتشار و

اعتزال پیمودند وجز حسرت وندامت ازین جهان فانی حاصل نکردند

وآخر عمر خیبت وخسران در گور تنگ خود مونسی یافتند * قُلْ هَلْ

* نُنَبِّئُكُم بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَوٰةِ

* الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا أعاذنا الله وجميع

* المسلمین من حال أُولَٰئِكَ الْجَاهِلِين * باب دوم در بیان

احتساب از بدعات وطرق ادای طاعات و تحلی از رذایل و تحلی

بفضایل * وآن مشتمل بر یک مقدمه وچهار فصل ویک خاتمه

است * مقدمه * وآن مشتمل بر یک افاده است * افاده *

از اذکار و اشغال و مراقبات و مقامات که اولیای کرام آنرا مضبوط و ملخص کرده تحریر فرموده اند بسا می باشد که سالکان راهمان امور پیش می آید و بهمان اذکار و اشغال و مراقبات بآن مقامات رسیده اند فاما آن عنایات و برکات که در بارهٔ اولیای عظام از بارگاه ایزدی بی ذی می رسید شمهٔ ازان بمشام آن نامیرسد و آن آثار اصلا متر تب نمی گردد هرچند مساوات همه اهل کمال در ظهور عنایات و برکات و قبولیت حضرت خالق الارض و السموات ممکن نیست اما حسب حال هریک ظهور ش می باید و در صورت فقدان آن آثار تفتیش و تفکر امری که مانع ازان گردیده ضروریست تا تدبیر ازالهٔ آن نماید و بمطلوب حقیقی کامیاب شود و موانع ظهور آن آثار عبادات در اکثر ناس ملابست بدعات و تلوث برذائل اخلاق و ملکات و عدم اعتنا بادای عبادات شرعیه بوضعی که مقصود شارع است و راه یافتن مخالفات عبادات در اعمال شرعیه ایشان است لهذا این باب را بر چهار فصل تقسیم کردن ضرور افتاد * فصل اول دربیان اجتناب از بدعات * و

آن مشتمل بر صد و آیت است ۞ و آیت اولی وارد کرده بانکه

بسبب اسقاط مدن مشرکین صوفی مسلک و رشتهایں بر صوفیه

کبار قدس الله اسرارهم در عوام اهل اسلام اشاعت یافته ۞ و آن

مشتمل بر دو شهید و نشان ان وا است ۞ شهید اول کشف و شهود

که از لوازمات اعمال و اشغال سلوک پیش می آید مشترک در میان

کافر و مومن و مبتدع و متبع سنت می باشد لکن ایمان مومن

و عزم اتباع سنت باعث مقبولیت اوست و کفر کافر

و الحاد ملحد و بدعت مبتدع سبب رد او پس صرف آن کشف

و شهود در اکمالیه مطلوب از انسان است و اسی خطای

محض است آری در حق مومن چیز کار آمدنی است که وسیله

طریقه کمال مطلوب است پس انسان کامل بدو چیز می شود اول

بمعرفت الهی و مراد از معرفت الهی معرفت را این معرفت

اکمل است که هرکس و ناکس بان آگاه است مثل انکه بزرگ

تر است در تمام اوصاف حیات او بزرگتر از حیات تمام

ذی حیات است و علم او بزرگتر از علم همه علما است و علی هذا القیاس

چه این قدر معرفت اگر موجب کمال می شد آدمی ناقص حکم
عقلای کرفت هرچند این قدر معرفت هم مفید باشد و نه مراد
معرفت حقیقت ذات و صفات اوست که مدرکهٔ انسان
بالکل محیط آن گردد که این معنی غیر ممکن است اگر مثلا صفت
ذاتیت او کما ینبغی بر کسی از بشر منکشف شدن گیرد
بنیادی آنرا هیچ انسان تحمل نمیتواند کرد بجای آنکه بانتهایش
رسند اگر این معرفت مقصود در کمال انسانی می شد
وجود انسان کامل ممتنع می گردید پس مراد معرفتی است
که خدای تعالی را منظور و مطلوب از خلقت انسان است
و آن معلوم میشود از قرآن و حدیث و بضمان معرفت آدمی را
عزتی و اعتباری در بارگاه الهی بهم میرسد و آثار آن معرفت
بدون عزت و اعتبار حاصل نشده مثل کما پس آن معرفت
علمی است نه معرفت یعنی و انسان کامل بسبب این
عزت و اعتبار مثل خدمت کاری یا خواصی میشود که در نظر آقا و
بادشاه معزز و معتبر گشته و آثار عزت و اعتبار وی هویدا گردیده

مثلا امانات سپرده ای میشود و مامور میشوند آن بعض رعایاد
لشکریان و یا محتاجان و سائلان میکردد و توقیر او در محل اعتماد
و پایه راستی میرسد و سعادتش او در حق مردم مقبول می افتد
چون ازین قبیل عزت و اعتبار با معرفت ذات و صفات در
شخصی جمع شود همانست انسان کامل و باوجود اجتماع این
اوصاف کاملین باهم تفاوتی دارند در مراتب که احصای آن
ممکن نیست از ادنای مرتبهٔ ولایت تا مرتبهٔ خاتم النبیین تفاوت
باید فهمید و باید که راه خدای تعالی را منحصر درهمین طریقهٔ متروکه
ساهرک نپندارند بلکه راههای بسیار است منجمله آنها
این هم یکطریق است نیز مقبول است اینطریقه متروکه
منوط به مطابقت اقوال و افعال و احوال صاحب اینطریقه است
بظاهر کتاب و سنت * تنبیه ۲ * از جمله محتاجان راه حق جمعی اند
صوفی شعار اند که از مخالفت شرع باک نمی کنند مالک الترام
آن راطریق خود می دانند و اشغال قبیحه مبتدعه شرک آمیز تعلیم
و تعلم می نمایند و کلام الحادی در مردم انتشار میدهند حسب افعال

و اقوال ایشان با ایشان معامله کند هر که قابل قتل است
مار د اینکه و هر که لائق تعزیر است و تنبیه او ر ا تعزیر و تنبیه کند و اگر
عاجز از امضای احکام شرعیه باشد پس از ایشان بشدت
پیتر ابر بود و هرگز ملاقات ایشان نکند و مواجهه و مشافهه ایشان را
از قبایح انگارد و اگر احیاناً گمان هدایت کسی از آنها در ملاقات
چه دیاوی بخاطرش بگذرد دیده و بار ملاقات کند اگر هدایت
یافت از نعم الهی شمرد و الا ترک نماید باز پیترامون او نگردد
که احتراز از صحبت بدا ام المهمات در حق طالب خدا است جل
شانه *بیت* نخست موعظت پیر صحبت این حرف است*
که از مصاحب ناجنس احتراز کنید* افاده* از جمله بد عاشقه
ملاحده صوفی شعار که در عوام اهل زمان انتشار یافته بانک
بنعره ض حال بعضی مقبولین هم کرده صدر و رکلمات بی
ادبانه در جناب حضرت حق و شعائر او ست پس طالب حق را
باید که از استماع این کلمات احتراز کند و خود هرگز نگوید
اگرچه قائل آن مظنون الخیر باشد زیرا که ثمره بی ادبی هرگز نیک

بیت ان بر اس مرمرزده باشد قابل استماع نه * بیت های امام
داده ورزگی در مجلس شاه شهر کرامت است ادب لائق صحبت
نبود * مثال شخصی که کحد این اثر مهره حریر دام است یک حرف دود
اوقتی از اوقات بقول اتحاد و موجب فتح باب او گشت این
معنی بار الہی لفظ تعبیر کرده هرچند مدعا درست لیکن تعبیر بجا ست اگر
میگفت که تحریر مهره داده در زمره سدگان او داخل ستم خوب
می بود و همین طور تعبیرات صحیحه مودبانه کرده باشد از آن ادنی دوری
ماند و چون در امده از بندگان بمک کمترین بندگان پادشاه این پروردگار عالم
و در العنایات کثیر الرحمات شدید العقاب سریع الانتقام داند
هر دم در هر حرکت و سکون ترسان و لرزان ماند اگرچه حالات
صحیحه وارد شده مقام صدور کلمات بی ادبانه کردد * اتحاد

از جمله بدعات ملاحده دو دیده که در خواص و عوام اشتهار یافته و باقوال اکابر
طریقت مشتبه کردیده کفکوهای توحید وجودی اتحادی است که
بکمان اتحاد خود با خدا از آن لذتهای نفسانی بر میدارند و مشغول بستیهائی
دیگر نفوس خبیثه بیان آن که همه کو با عبارت و حقائق می پندارند ولاکن

از مضمرات آن اقوال اوقات عزیز خود را پامال محض صرف می نماید * پیشوای ما یعنی محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم بآن امر نفرموده و هرگز لب به بیان آن نکشوده پس ما را از ان چه سود اگر امری کار آمدنی می بود بطور صوم و صلوة بران آگاه می فرمود * حریص علیکم بالمومنین رؤف رحیم * شان اوست پس سکوت ازان بهتر است که ما را غرضی بآن متعلق نیست و چون که بسبب رواج این گفتگو دی واقعی و غیر واقعی بودن آن امر دم استفسار می کنند پس این قدر باید دانست که این مخلوقات عین حق نیستند اگرچه قیوم آنها ذات پاک اوست پس تمثیل او بصفات آن باید کرد که چنانکه صفات نه عین حق است و نه غیر آن بلکه قائم بوی است همچنین مخلوقات دیگر نه عین صفات اند و نه غیر آن بلکه مظاهر آن پس صفات اگرچه فی حد ذاتها مستغنی از مظاهر است لیکن نظاهر اقتضای نکهت آنهم باوجود استغنا در مظاهر مختلفه که عبارت از مخلوقات است ظهور نموده و همین معنی مقصود

اکابر طریقت است که لاعند وقت اقوال آن بزرگوارانرا
در خانقاه مقصود ایشان حمل کرده اند وتحریف وتلبیس
نموده اند پس این قدر دانستن مضایقه ندارد و دراوقات خودرا
باین کلمات کفر صرف کردن بی فائده محض است بلکه موجب حرمان
از کمالات معنوی انبیا است علی صاحبها الصلوة والسلام
* آفت ۳ * از جمله بدعات نامحمود متصوفی شعار که در عوام اهل
اسلام اشتهار یافته قیل وقال وبحث وجدال در مسئله تقدیر
است باید دانست که ایمان بالقدر از اعظم اعتقادات اسلامیه واز اکد
واجبات شرعیه است واز بسکه مسئله تقدیر با بحث تکلیف
بیک گونه در بادی نظر تعارض می دارد شارع علیه السلام از تعمق این
مسئله دقیق وخوض این مبحث عمیق بتاکید شدید منع فرموده پس
لابد بر جمهور اهل اسلام همین واجب است که بر ایمان اجمالی
آن اکتفا نمایند ودر بحر زخار متلاطم الامواج که عبارت از تفصیل
وتنقیح این مسئله است در نیایند لیکن از آنجا که درین جزو
از زمان بسبب اختلاط فرقهٔ منکرین تقدیر وبسبب اختلاط

با جود آنکه این دکایت که شریعت را معارض تقدیر جمهید ه
و همه با قدرت کسب نموده و از ابطال شرائع حدود جهد می نمایند لابد بحکم
الضرورات تبیح المحظورات اشارتی اجمالیه بسوی تحقیق این
مسأله ضرور افتاد و معهذا مقصود درین کتاب اهتمام همان
ایمان اجمالی است و بس و تفصیل آن برای صیانت مومنین
غافلین از اتباع شیاطین مضلین از رفضه و ملحدین کرده شد * پس
می گوئیم که افعال و اقوال همه بندگان و حرکات و سکنات ایشان
و علوم و ارادات ایشان و سائر نعوت و اوصاف
ایشان چه محموده و چه مذمومه از ایجاد خصوصیت حق و تکوین
آن قادر مطلق است و بس آری در تخصیص ایجاد
بعضی افعال در بعضی بندگان و بعضی افعال دیگر در بعضی بندگان
دیگر مثل خلق ایمان در قلب صدیق اکبر و کفر در دل ابی جهل
اسرار حکمتی است خفیه که آن را غیر آن حکیم مطلق بشرح و تفصیل
احاطه نتواند کرد اما این قدر معلوم است که آن حکمت مراعات
تفاوت استعدادات ازلی است و تمثیلی برای تصویر اختلاف

باستعداد ذاتی ازینست که درختی است عظیم الشان
که بر هر اوان انواع چوب محتوی است بعضی ازان قابل سوختنی
است وبعضی ازان قابل ساختن آبخورهای آشامیدنی است
و آنچه قابل سوختنی است آن هم تفاوتی بی شمار دارد و مثلا بعضی در
وقت تراشیدن درخت آنچنان پارهای ناکاره سنگ
خواهد ماند که در ابتدای افروختن آتش بکار آید مانند آن آتش
در اول سبز روز و بعضی آنچنان کرهانی سخت خواهد بر آمد که وقت
تیزتر شدن زبانه آتش باید انداخت تا در آن آتش تیزتر شود
و بعضی در عمارت بکار می آید که بعضی را چوب کری می سازند و برخی را
تخته می نمایند و ازان تفاوت بی شمار است بعضی تخته مسند
خلوت خانه خاص بادشاهی است و بعضی نه محجه پایجا ریزه دایان
گرفتار شاهی است تخته ایست که تخته پوش تن شده از دست
حق پرست کاتبی موقع نقوش حروف کلام الهی شده و تخته ایست
که از دست صانع هوشیار بجهت ناکارگی افتاده پامال خران
وا گشته و همین است حالات استعداد ذات را که بی شمار

است در افراد نوع انسانی تصور باید کرد و امثال این تمثیل را حضرت
شیخ الاسلام خواجه عبد الله انصاری هروی قدس الله سره بعبارت
بس مختصر ادا فرموده آه آه از این تفاوت راه دو آهن پاره از
یک جایگاه یکی سم ستوران و دیگر آئینهٔ شاه اگرچه تبدیل
بد استعدادات در صلاح و فساد در اصل خلقت یا اصلاح
بد استعدادات فاسد بعد از خلقت در وسعت قدرت واجبیه
امری است بس یسیر و کاری است بس سهل اما حکمت مقتضی
منافات استعدادات در صلاح و فساد در اصل خلقت و اصلاح
بعضی استعدادات فاسده و ابقای بعضی بر فساد ازلی گردیده
تا دو کارخانه عظیم الشان از کارخانجات الوهیت که عبارت از
جامعیت جمیع صفات کمال است بر روی کار آید اول کارخانه عفو چه
اگر همه استعدادات در اصل جبلت مساوی می بود یا اصلاح
هیچ یکی از استعدادات فاسده به محض عنایت خود نمی فرمود کار عفو
و حلم صورت نمی بست و ثانی کارخانه حکومت که عبارت از تنعیم

فساد در اصل خلقت پیدا می‌شد یا باصلاح هر استعدادات باشد میسر شود
هر آینه صفت حکومت هر دو بحسب وجود یعنی تعذیب و تنعم ظهور
نمی‌نمود آیا نمی‌بینی که کارخانهٔ سلطنت بدون زندان و زندانیان
و سایر دار و گیرداران بکمال صورت نمی‌بندد و هرچند کمالات
ذاتی حضرت حق و صفات کاملهٔ آن بی‌نیاز مطلق در ذات خود
مستغنی از ظهور و مبرا از احتیاج مظاهر است که * إنّ الله لغنيٌّ عن
العالمين * اشارتیست باین معنی لیکن چنانکه کمال هر صاحب
کمال اقتضای ظهور خود می‌فرماید و ظهور آن کمالات فرحت
بآن صاحب کمال میرساند اگرچه آن صاحب کمال در کمال
خود مستغنی از ظهور آثار آن باشد مثل کاتب جید الکتابت
که اگرچه ایجاد نقوش بالفعل دیگر از کمالات او معدود
نیست بلکه کمال او همان ملکهٔ کتابت است که در جوهر نفس
او علی الدوام استقرار می‌دارد لیکن ملکهٔ کتابت اقتضای
صدور نقوش جیده می‌فرماید و آن کاتب بسبب صدور آن
نقوش بکمال خوشدلی و فرحان می‌گردد هم چنین صفات

دوزخ برافروزد کو لهب باشد ✱ ثانی باید این جا سوالی
جواب طلب باشد آنست که وقتی که افعال را توالی منوط
باشد بذات ازلیه است و استمداد ذات ازلیه خارج
از طاقت بشریه پس مرکمال استمرار این وجه معترض طریق
الزام و راه سرزنش مسدود گردد جوابش آنکه حق جل و
علا بمحض قدرت خود را بر دو قسم آفرید قسمی آنست که در ایشان
علم و ارادت ایجاد نفرموده مثل شجر و حجر و قسمی دیگر آنکه در
ایشان این هر دو صفت ودیعت نهاده مثل جن و انس
پس آنانکه در ایشان علم ودیعت نهاده اند از بسکه ذات
و صفات و اعضا و جوارح و اقوال و افعال خود را دریافت
می کنند البته این امور را بخود نسبت می نمایند مثلا
میدانند که این دست و پا از ماست و این قول و فعل از ما صادر شد
پس افعالی که تو ابع ارادت ایشان صادر می شود گو خالق آن حق
جل و علا باشد البته ایشان می شناسند که این افعال از ارادت ما صادر
شده است و چونکه نسبت افعال مذکوره با ایشان مثل سائر احکام

نیز عدم جبر اجبار از قرآن مجید ثابت است پس مسلمانان را لازم
است که چنانکه سایر احکام را از قرآن فهم کرده قبول نموده این
حکم را هم قبول نماید و افعال قبیحهٔ قبیحهٔ خود را بخود نسبت کنند
و بد یافت همین امر که این فعل بارادهٔ ما صادر شده و در توجیه
و سرزنش کفایت می‌کند و اما اینکه علم چرا ودیعت نهاده اند
یا صفت اراده چرا ایجاد فرموده اند یا اراده او را چرا بسوی این افعال
و اقوال متوجه ساخته اند* پس جوابش آنکه این همه امور از
قبیل ظهور آثار استعداد ذاتی است و التفاوت استعدادات
ازلیه پیش ازین در صدر کلام مذکور شد* و اگر در خاطر کسی سوال
خطور بشود که وقتیکه ثابت شد که * بیت * هر یکی را بهر کاری ساختند *
میل او را در دلش انداختند* پس حکمت بعث رسل و انزال کتب
و اقامت حجج و اظهار دعوت وضعی و در تعلیم و تعلم و مشروعیت
جهاد و حدود چیست پس میگوییم که اگر چه همه کائنات به محض ایجاد
حضرت خالق الارض والسموات بلا واسطه و آلات است لیکن
آن حکیم مطلق به مقتضای حکمت باهرهٔ خود بعضی اشیا را به بعضی

موجودات مربوط ساخته وسلسلهٔ اسباب ومسببات بر روی
کار آورده مثلاً جرم شمس وشعاع او اگرچه این هردو جز ایجاد
مخلوقات حضرت رب الارباب بلا واسطه وحجاب است لیکن
درمیان شعاع وجرم شمس ارتباطی خاص ایجاد فرموده که بسبب
همان ارتباط شمس را سبب وشعاع را مسبب می نامند
پس همین قیاس باید کرد که هرچند جمیع افعال واقوال که از نفوس
ذوات الارادات صادر می شود از مخلوقات آن قادر مطلق اند
لیکن درمیان آن افعال ودرمیان ارادات ارتباط سببیت
ومسببیت اهمان حکیم مطلق مقتضای حکمت خود ایقاع فرموده
همچنین درمیان ارادات ودرمیان امور مذکوره بالصدد ایمان
بعث رسل وانزال کتب وامثالها علاقهٔ سببیت مستحکم کرده
مثلاً میتوان گفت که ارادهٔ امور ماموربها در دل مطیعین بسبب
بد ایت نادبن وتعلیم مومنین متحقق کردید یا ارادهٔ بت پرستی
یا ارادهٔ زنا ونیز شرب خمر بسبب خوف جها دوا قامت حدود
منتهی شده ونیز باید دانست که تمامی افعال واقوال اگرچه از آثار

استعدادات ازلیه است اما مجازات بر حرکت استعداد و
کامن نمیتوانند شد سبب آنکه استعداد قابل الزام نیست بد را
می بینند که از بدی خود انکار کنند و نیک را برابر خود دانند و عقاب خود و
ثواب نیک را بالاتر خلاف عدل و ظلم شمارند و نیز عادت اصحاب کرامت
مناسب که بعدل و نکست مروت متصف میباشند بخشش
است که گاهی بسبب علم خود که یقینی بود انعام و انتقام نمی نمایند
نموده پیشین آنکه امیر ذو الاقتدار رفیق مخلص خود را امید اند که بلا شبه
اشجع البابین است در هیچ معرکه قصور نخواهد کرد و داد سعی و
جوانمردی خواهد داد لیکن بدون ظهور امری نمایان در معرکه زود
آزمایان انعامی که مرجح بر دیگران باشد نخواهد فرمود و در تمثیل
خودش همین قدر کافیست که شخصی بچهٔ گرگ را پرورد و بالیقین
میداند که جبلتش حمله کردن بر انسان و دریدن وی است اما
بدون اظهار اثر آن جنبش خوشش نخواهد زد و قصداً هلاک نخواهد
نمود همین که حمله بر انسانی از وی صادر کرد و آنقدر پر از خشم خواهد
شد که بجز قتل سزایش تجویز نخواهد کرد و بدون قتل اطمینان خاطر

او را و بهشت خواهند داد که از جانب مجازات حق تعالی زیاده از تحسین
تجلیات یک گونه تصور باید کرد هر چند ایستند ادات از این بیشتر
و قطعه بر معلوم آن علام الغیوب است لیکن بقدر الزکات
گناه غضب وی باعث انتقام می شود و هم چنین بغیر ظهور طاعت
بجز رحمت بروی مترشح نمی آید * بیت * ما نگوییم کو بدی کار ابو المروس *
بجز تماشا ستر نمی آید ایمن * اوادو ۹ * از جمله بدعات منتشره
هنوفی شعار که در خواص و عوام اهل زمان عموما و در دیار هندوستان
خصوصا اشتهار یافته و مستعرض حال بعضی المتقبلان حق گردیده
غایت افراط در تعظیم مرشد است بحدیکه مشعر باعتقاد الوهیت
یا نبوت او باشد پس لابد مدان گشتان این امر باید فهمید بیانش
آنکه مرشد بلا ریب وسیله راه خدای تعالی است قال الله تعالی
یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة وجاهدوا
فی سبیله لعلکم تفلحون * ای مومنان بترسید از خدا و
طلب کنید بسوی وی وسیله را و جهاد کنید در راه وی تا باشد که
رستگار شوید و درین آیت برای فلاح چهار چیز مقرر فرموده ایمان

و نیز وی شب بیدار و بروز روزه دار یابی ای اهل سلوک این آیت
را شنیده سبیل سلوک می فهمند و وسیله مرشد را نیز دانسته اند پس
ای مومن مرید بدانید فلاح حقیقی و فوز تحقیقی پیش از مجاهده حضور و بیعت
دست انبیا آمدن ممکن جاریست که بعد آمدن مرشد راه یابی
نارسیده پس می باید که مرشد کسی را گیرد که موجب مخالفت
شرع شریف نشود و بر طریق مستقیم که اتباع قرآن و احادیث است
نهایت راسخ القدم باشند او را مرشد و کلام خود مقرر نماید
لیکن نه بدین طور که بعد از آن اتباع وی منظور دارد بلکه مقتدای مطلق
شرع شریف را داند و بالاصالة متبع حکم خدا و رسول بود و آنچه
مرشد از روی شرع شریف فرماید آن را بدل و جان بجا آرد و مباح
شرع را از امر وی لازم شمرد و آنچه خلاف شرع گوید هرگز اتباع آن
نکند بلکه رد نماید حدیث شریف است که * لَا طَاعَةَ لِلْمَخْلُوقِ فِي
مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ * یعنی اطاعت مخلوق نمی باید در نافرمانی خالق و محبت
مرشد با این درجه باید که مال و جان خود را برای رضای آرام وی صرف نماید
و هیچ چیز را عزیزتر از رضای شیخ وی نداند چه اگر فائده و منفعتی

که از مرشد حاصل می شود بمراتب بهتر از سایر دنیا است
و صحبت مرشد باین حد ممنوع است که نافرمانی خدا و رسول در
جنب محبت او گوارا کند که این معنی موجب دوری از بارگاه حق تعالی
است اصل همه محبتها و حقوق محبت حق خدای تعالی است در
جنب محبت حق او سبحانه هیچ محبتی و تعلقی را بخیال آوردن
مجهول از وی تعالی شانه و محرومی از عنایات اوست و اگر بعد عقد
بیعت با مرشدی طالب حق را امری منکر در بیان مرشد واضح
گردد پس او را ناصح شود و چاره ای از محاسبه این دو کند و اگر باز
نیاید و آن منکر را نگذارد پس اگر آن منکر از قبیل فساد عقیده
است عقد بیعت را از وی خلع کرده او را مرشد و پیر خود نداند
و اگر فساد عقیده نبود گو گناه کبیره باشد پس خلع مرشدی وی نکند
لیکن مبتلا ببلا دانسته اتباعش را داد این کار حرام انگاشته
سعی ظاهری و باطنی در نجات وی از آن بلیه کماینبغی بجا آرد

* افاده * از جمله بدعات مشرکین صوفی شعار که بزی اهل سنت
در انظار مردم این دیار جلوه گر گشته اظهار بدعات منکره بر قبور

اهل اسلام است هرچند آن بدعات بی شمار است لیکن دو چیز
از آن قبیح تر مثلا درین مقام ذکر کرده می شود تا دیگر امور قبیحه
را برین امور مذکوره قیاس توان کرد از آن جمله قصد زیارات قبور
آنهاست از جوانب و اقطار زمین به کشیدن متاعب و
مصائب اسفار و مقاسات آلام لیل و نهار و این اسفار هم
باوجودیکه در ارتکاب آن صعوبات می ورزند به ظلمات شرک
می کشند و بوادی سخط ایزدی می رسانند عوام این سفر را امر ابر
بلکه به بعض وجوه بهتر از سفر حج می دانند و صورت احرام و محرمان
متشبه و یا شبیه به بعینها یا بلباسها برخود می بندند و علاوه بران قیود
زائده و ادعیه خود آن مسافران تا انجام سفر و تمام متعلقان
ایشان در حضر التزام می کنند القصه اگرچه ارباب بواطن صافیه
را قطع منازل سفر بسوی قبور اهل الله منفعتی و نیازی می بخشد لیکن
به عوام مومنین آن قدر مضرت عظیمه می رساند که خارج از بیان نیست
پس لابد همه خواص و عوام را لازم است که ازین امر بالکل
اعراض کرده آنرا نسیا منسیا نمایند * و از آن جمله استمداد از قبو

فیض از زندگان شود و اگر احیاناً کسی را این چنین زنده که کشود کار از وی مظنون بود میسر نباید پس قصد مزار است از اکابر بعید و نکند بلکه متابعت قران و حدیث را لازم گیرد که مفتاح مغلقات است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ارشاد فرمود تَرَکْتُ فِیْکُمُ الثَّقَلَیْنِ مَا اِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوْا بَعْدِیْ، کِتَابَ اللّٰهِ وَ عِتْرَتِیْ اَهْلَ بَیْتِیْ * یعنی گذاشته ام در شما دو چیز جلیل القدر را که هر دو را مضبوط خواهید گرفت هرگز بعد من گمراه نخواهید شد کتاب خدا و اولاد من * و در روایتی دیگر آمده تَرَکْتُ فِیْکُمْ اَمْرَیْنِ لَنْ تَضِلُّوْا مَا اِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِمَا کِتَابَ اللّٰهِ وَ سُنَّةَ رَسُوْلِهٖ * یعنی گذاشته ام در شما دو چیز را که هر دو را مضبوط خواهید گرفت هرگز گمراه نخواهید شد کتاب الله و سنت پیغمبر وی پس شناخت متبوع و مقبول آل طاهرش و یافتن آن موجود درین عالم اگر چه دشوار است چه مقبول و متبوع از آل طاهر و مصداق این حدیث شریف همان شخص خواهد بود که تمام اقوال و افعال و احوال او موافق کتاب و سنت باشد

و ظاهر است که تحقیق امثال این بزرگواران درین حروف بای
رسالهٔ اکبر اعظم و کبریت احمر باد بود کیاست لکن قرآن مجید
که همین ذریعهٔ نجات است هرجا موجود وهم چنین حدیث
متواتر هر وقت میسر پس اتباع آن را همیت کمتری شمارد
و این را ولایت عظیم ندارد و فی الحقیقت هم چنین است که
کما ینبغی اتباع قرآن و حدیث هم ولایت است و اگر بر تقدیر
ایشان را قوت و قدرت هم می بود پس در غیر انبیا علیهم
الصلوة والسلام جای تلبیس ابلیس است چونکه ظهور این
از ارواح امری عجب است لیکن شیرهای حکایت صورت
با صورت آنها که شده امری خلاف شرع حکم نماند و این مجاوره
نادان سبب شدت اعتقاد و لمار هنوز بدل وجان آن را قبول
کرده اند و قرآن و حدیث متواتر و یقین ثابت است از آن
چشم پوشی نموده در خاک هلاک افتد و حکایت صوت و صورت
هم ساختهٔ اشخاص بد صورت و صوت ایشان می باید و هر که
شناسا شد پس حرف آواز یا بالقائی در قالب در

وقت تغیر حالت و ظهور توجهی و کیفیات و در آثار ثبات بنابر
لغزانیدن دین از جاده حق کفایت می کند و احیانا بعضی سفها
می پندارند که برای تلاش معاش بطریق نوکری یا تجارت استفاده
بعید کردن البته رواست پس چرا بگمان حصول مطلب دینی این
چنین سفر مذموم باشد پس جوابش آنکه این طریق سبیل حصول
مطالب دینی نیست بلکه مقام بربادی مایهٔ ایمان ز خوف از دست
رفتن اصل سرمایه کسب مبادات است از تعدی و تطاول
حراق شیاطین و قرانات آنها * و از انجمله اینست که روشن
کردن چراغان بر قبور و در مقابر که آنرا روشنی میگویند بالاتفاق
حرام است و لعنت برین کار در حدیث صحیح صریح وارد است
و این مردم می باشند که آنرا اصل وقت ظهور انوار لیلة
القدر و لیلة البرات ساعت اجابت دعا مید انند و مترصد
دعای آنوقت می باشند و مقارنت دعا با روشن کردن
چراغان از مقاصد اہم می پندارند * مَعَاذَ اللّٰهِ مِنْ ذٰلِكَ *
در حدیث شریف وارد است که ایمان ز ابن آدم سابق

ودر وقت زیاده تر از آنها صادر میشود زیاده تر از آنها ایمان
ایمان بمجرد وقوع آن وقت بر باد میرود و ملک اگر جاهل عذر نباشد
پس صاف کافر شوند و آنکه جاهل نیست پس البته کافر میشود
حرام شرعی را عبادت عمده اعتقاد کرد وصرف استحلال حرام کرده
است چه جائیکه آنرا عبادت شمرد * افاده ۶ * از جمله بدعات
مشترکین صوفی شعار که در خواص و عوام اهل اسلام بمالک
جمهور انام غایت اشتهار یافته ادای نذور و نیاز اولیاء است
بوضعیکه شرک حقی و اسراف اموال و اختراع بدعات بوجوه
متعدده دران راه یافته بیاشس آنکه اگرچه اصل این امر بهتر و
خوب موافق حکم شرع شریف است لیکن چون که عوام فنون
اوهام خود را دران دخل دادند ساخت آنها تابع هوای خود شده
و زین امور جدید و تجدید نمودند و قاعده هرکه آمد بر آن مزید کرد را
دستور العمل ساختند آن اصل محمود محض و مستحب گردیده
فروع خبیثه که از سعی ورا شیدن مردم بهم رسیده ظاهر و رایج
گشته و آن فروع درخت خود متفاوت الحال اند ادنای آنها

تقلید رسم و عادت است و التزام آن بحیله ترکش متعذر
شد و التزام ما لا یلزم در دین امور مخترعه شیطانی و بعید از
مرضیات رحمانی است شاید این بیان بممنوعیت التزام انقلاب
و تعیین بعد از صلوٰة کافی نیست چه هرگاه التزام این قدر کار سهل
که از نماز فارغ شد بطرف راست باید گردید نصیب شیطان
گردانیدن است دیگر کارهای جدید و التزام آنها را تعبیری اقبح
از نصیب شیطان می باید و اعلای آن شرک است که در وقت
ذبح کردن گاو حضرت شیخ احمد کبیر قدس الله سره مثلا از عوام
این زمان درین دیار مشاهد و محسوس می شود تفصیل این اجمال
آنکه اموات را بالیقین ثواب عبادات احیا می رسند بدو
سبیل که سبیل اول که عمده و بهتر است آنکه در میان مرده و
زنده علاقه باشد که بسبب آن علاقه وصل میت و رغبات
زنده ثابت و متحقق گردد مثلا علاقه آبا با ابنا و این ابوت و بنوت خواه
بجهت ولادت باشد خواه بسبب تعلیم و ارشاد هر شخصیکه
عبادت میکند آبای او در هر قسم که باشند ثوابی می رسند و ده

بذمت ظاهری و باطنی هر قدر که کوشش کرده اند و نیابت کرده در این
که کوشش نمودن خدمت ایشان بوجه حسب آن ثواب مذکور نقصان
و زیاده مختلف می شود پس مسلمانان هر قدر که کوشش در کار
نیک میکنند نیت خالصه خوشنودی حق تعالی میدارند و حق حضرت
و حق احسان بشناسد که اعظم الحقوق است و حق پیغمبر ما صلی الله علیه
و سلم و جمیع انبیاء و امام مرشدین و آباء و امهات که مومنات و مومنین
گذشته اند از ذمه ایشان ادا می شود بنابرین از اعمال نیک بندگی
بخصوص به حضرت نبی مبارک ذی تعالی باطاعت و تبعیت بجناب
پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم و مرشد و معاد و مهتدی روبروی بسا مراهل
حقوق محض از انعام و فضل ایزدی به دشمن و جمیع من لیکرده و همین
دقیقه ایست که از اتفاق احکام شروع مولیا و زیاد اتفاق آن ملحق
مجوز است و بنای این هر که موجب معمول رایج فاتحه و ایصال
ثواب نابود اند نا فهمید و میکرون ابن الحقوق گمان می برند و نمی فهمند
بلکه اگر بنگرند که این رسوم فاتحه و ایصال ثواب ایشان مخالفت و منکر
چون اهل حقوق می شوند لازم می آید که اهل بیت عظام و صحابه کرام

و سائر طبقات مؤمنین و صالحین و علما و اولیا که پیش از اشتهار
این رسوم گذشته اند معاذ الله ناخلف بر نسبت سلف خود
بایستند بلکه همین حرف در شان افضل المرسلین محبوب
رب العالمین و نسبت امام الانبیاء خلیل باصفای حضرت خالق الارض
و السماء و دیگر خلفاء خواهد کرد معاذ الله من ذلک ثم معاذ الله من ذلک
پس ازین تبیان واضح شد که این رسوم فاتحه خوانی بوضع مخترع
زائد از لوازم و ارکان دین متین است و کمال ایمانی موقوف
بران نه هر چند این معنی بالاجمال مدخل خاطر است لیکن به ملاحظت
برکت ترک شدن این رسم از صالحی کامل آن اذعان اجمالی بسبب
کثافت غشاوۀ عادت مشوب گشته بسبب سوء ظن یا اعتراض
در حق آن صالح کامل گردد لهذا این حقیقت را مفصلا جانشین خاطر
داشته تارک این رسوم را در این امر اشبه بسلف صالح اعتقاد
باید کرد ☆ سبیل دوم آنکه تحقیق عملی کند که مقصود از این نفع
ثواب رسانیدن بمیت منظور باشد و اظهار و اشتهار این قسم
در حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم دعا است و یک صورت از این

که نماز جنازه است واجب است وصور دیگر آنکه در اوقات متبرکه و
اوقات متبرکه وغیرها بالعموم یا بالخصوص نزدیک یا از روز
وقوع آن می شود بلاشبه مسنون ومندوب است در احادیث
مشهور و معروف و شرح آن احادیث موجب اطناب دانستم
دریافت آن بر کتب حدیث حواله کرده شد لیکن یک دقیقه کار
آمدنی در اینجا هم باید شنید که اتباع پیغمبر را صلی الله علیه وسلم
مراتب است و در آن افراط و تفریط واقع می شود هر چند
در ان افراط و تفریط قبحی بود و لیکن هر چه بر جادهٔ اعتدال است
بلاریب افضل است از جانبین افراط و تفریط پس اوضاع
که در حق اموات در وقت حضور قبور یا غیبت آن بوضعی که از
جناب رسالتمآب صلی الله علیه وسلم مروی و ثابت شده بهمان
وضع اگر بوقوع آید افضل است از اوضاع دیگر مثلاً آنجناب
صلی الله علیه وسلم در شب برات تنهائی اطلاع و اعلام احدی در
بقیع تشریف بردند و دعا فرمودند و کسی را از صحابه امر نفرموده
که درین شب بمقابر باید رفت و دعا باید کرد چه جائیکه تاکید کرده

باشد * پس الحال اگر کسی اتباع پیغمبر صلی الله علیه وسلم
منظور داشته و نسبت به اینکه در مقبره مجمع صلحا بود واه ادعیه و اقراء
کند او را به مخالفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ملام کردن نمیرسد لیکن
این قدر باید فهمید که این امر شده و بر همم انجامیده حقیقت بکار
دران باقی نخواهد ماند و مثال موضح این بیان است مسئله فقهیه که
جماعت نفل مکروه نیست و اگر تداعی باشد مکروه است و اما صور
دیگر سوای دعا پس مروی الاان کندن چاه است که حضرت رسالت
پناه سعد بن معاذ را بعد التماس ایشان که مادرم ناگاه فوت شده
و یارای کفن نیافت و اگر می یافت وصیتی می کرد پس برای
وی اگر چیزی بکنم نفع بوی خواهد رسید فرمودند که چاه بکن و بگو
که این برای مادر سعد است و خواندن سوره یس است که بقصد زور
جمعه و زیارت قرواد این وارد شده و حضرت عایشه صدیقه رضی
الله عنها از طرف برادر خود یعنی عبد الرحمن رضی الله تعالی عنه بعد
وفاتش بردها آزاد کردند و بر همین قیاس باید کرد و نسائر
عبادات را پس هر عبادتیکه از مسلمان ادا شود و ثواب آن

به روح کسی از گذشتگان برساند و طریق رسانیدن آن دعای خیر بجناب الهی است پس این خود البته خیر و مستحسن است و اگر آن کس که ثواب به روح ایشان می رساند از اهل حقوق اوست به مقدار حق وی خوبی رسانیدن این ثواب زیاده تر خواهد شد پس در خوبی این قدر را امر از امور مرسومه فاتحها و اعراس و نذر و نیاز اموات شک و شبهه نیست و تعیین اوقات و تقسیم طعام و وضع آن و تناول کنندگان همه از قبح خالی نیست آری ظلمات بعضها فوق بعض* در مراتب قبح تفاوت بسیاری است صرف تعیین التزام ما لا یلزم است که حالش مشروح گردید و از جهت تعیین وقت خللهای بسیار هم دینی و هم دنیوی پیش می آید نیت خالصه باقی نمی ماند بلکه احیانا به ملاقات نیت مباهات می باشد صرف به جهت نام و نشان دنیا و دفع طعن و تشنیع مردمان بخوف خفت و لحوق عار پیش ایشان به عمل می آید و از آن مدعائی که نام نهاده اند اصلا بر نمی آید و اینان اگر از حلیه عمل صالح عاطل اند پس حال ایشان و حال

صالح کابل بار کہ این رسوم بلحاظ ادای حق اسلام ستند خود
بمثابہ سلطنت شاہجہان آباد و سلطنت بخاری ابست و دین را
زمانہ کہ اول رسم محض بلا حقیقت است کہ اصلا معنی از سلطنت
نماند و دو سوم خود وجودی کمتر از سراب می دارد و ثانی حقیقی است
کہ بر سوم ملوث نگر دید و این تفاوت مثال و ممثل لہ را بیتران
شرع و عقل ستجید و از حالات دوازدا مت تابیہ گو دو رو قت
ارتکاب مراسم بحث کرده از حق دریافت نموده از التزام
رسوم تائب باید شد * رَزَقَنَا اللّٰہُ التَّوْبَةَ وَجَمِیْعَ الْمُؤْمِنِیْنَ
مِنْ کُلِّ الْمَکْرُوْهَاتِ * و آدابیکہ بہ حضور طعام فاتحہ وابناز بجای ارند
پس این ہم اتباع خیالات فاسدہ خود است چہ فاتحہ نسبت
آن طعام بجای صاحب فاتحہ نشدہ پس چرا آدابیکہ در استحسان
آن بہ نسبت صاحب فاتحہ ہم گفتگو بود بہ عمل باید آورد و مالک
وی نگر دید و چرا اگر مالک او نیست پس چرا فاتحہ کنندگان دخل دران
می کنند و بموجب خواہش خود نمی خورند و می خورانند بمالک آن را
بوارثان صاحب فاتحہ رسانند نیاز حضرت سیدۃ النساء استاد انت

دهند دنیا از حضرت غوث الاعظم باولاد و اتباع و ایشان حواله
نمایند وعلی هذا القیاس و اکثر این آداب بایان حلول روح صاحب نذر
و نحو و دران طعام بالبس و چنین است آن طعام را بایستی که
تناول کرده شود و پس چند دادو شده پس این ظنون فاسده
ایشان است که هرگز معلوم ایشان نیست و اگر بالفرض و
التقدیر چیزی ازان معلوم شود پس حد که درآداب طعام
می باید آن طعام از ان حد تجاوز نکرده پس حاصل از آداب ان
طعام نیست مگر حصول مشابهت کفر و انبوه کو احیاناً تصویب دعادات
و اجناس اطعمه را پرستش می کنند از قبیل الکلین دممانعت کی
و اجازت دیگر تحلیل حرام و تحریم حلال پیدا می شود و اتباع اہل
جاہلیت لازم می آید چه همین قسم قول ایشان حق تعالیٰ در مقام
مذمت حکایت فرموده وَقَالُوا هٰذِهٖۤ اَنْعَامٌ وَّحَرْثٌ حِجْرٌ لَّا یَطْعَمُهَاۤ
اِلَّا مَنْ نَّشَآءُ بِزَعْمِهِمْ یعنی گویند که این چارپایان و زراعت ممنوع
است نخورد آن را اگر کسیکه خواهیم بازعم خود و ایضاً حق تعالیٰ
می فرماید وَقَالُوْا مَا فِیْ بُطُوْنِ هٰذِهِ الْاَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُكُوْرِنَا و

مُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَزْوَاجِنَا وَإِن يَكُن مَّيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ سَيَجْزِيهِمْ
وَصْفَهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ومعنی تحجر ابحوی و دنیا گفته کرده
باید دانست که حاصل معنی مراد مردم الٰہی و دنیا رو این زمان اند فقط
اجہو تامی باشند معروف طعام پر کر سند و محتاج الخصم
آدمی بر اینکار بہتر از غیر پرہیزگار است بس صحبت و تو شهید
ساخته و پرداخته سفیان است و بلا حق انکار زده حقیقی رعایت
دوز الحق پیدا است شده ذا کا بر بزرگان حال آن را خود او قات
مزبیت و ارشاد در ضمن کلمات بیان می فرمایند و تخصیص و تخاطب
انکار و دعوی دقت متقابله این رسوم غیر مفید انکار گفته خاموش
می شوند از خاموشی انها فریفت بخورده در محو آن سعی باید کرد
چه این قیود شده بتباهی انجامیده آن قیود ضرور دیر از قیود شرعیه
در اذہان جهله قرار یافته که التزام آن را جز اسلام و ایمان می پندارند
و تارک و مباحی دادر بهم احساس آن خارج از ایمان می شمارند چون
التزام رسوم باین حد رسید بالکل قلب مطلوب و عکس مقصود
گردید و آنچه از الترک می کرد و بنابر تمیز سنن از فرائض تاکید کرده

در حدیث می شود یاد کرده در این محل بکار باید برد و در واج دهم هند بر د
نیاز باین حد رسیده که اند ر طعام و غیره گذشته جانهای جانوران
که نیاز می کنند و در ذبح کردن آن خوشنودی غیر خدا اصل شان قصد
کرده مطابق حدیث شریف که * لعن الله من ذبح لغیر الله * ملعون
می شوند و بقول اکثر علما این لعنت به جهت کفر است پس امریکه
بکفر رسید از عبادت جدا اشتن به کدام مرتبه زشتی و زبونی
خواهد بود و حقیقت آنست که کسانیکه در نذر و نیاز ارتکاب معاصی
دیگر می کنند ایشان را ایصال ثواب منظور نیست بلکه شرک می کنند
و می دانند که این کار برای بزرگان می کنیم معنی عبادت خدا هرگز در
ذهن نمی باشد و دلیلش آنکه هر که در توشهها و نیازهای بزرگان مبلغهای
کثیره صرف کرده باشند اگر از وی پرسند که گاهی برای خدا هم
چیزی داده خواهد گفت که نه بالجمله خدا از آنها را بعضی در مرتبه مساوی
تقرب و رضاجوئی می نهند و بیان حال همین بعض است * وَمِنَ النَّاسِ
مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللّٰهِ وَالَّذِينَ
آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلّٰهِ * و بعضی ترجیح می دهند و بعضی آنها را کافی

ولایت خود بلا سبب استقلال ذاتیه از آنجا و دعا بجناب حضرت
حق جل شانه می نمایند می شوند پس چاره کار طالب حق و صواب
و متبع مرضیات خدا و رسول درین جزو زمان آنست که بروح هر
شخصی که ایصال ثواب منظور باشد بلا قید وضع و جنس طعام
و مستلزمات آن هر چیزی که انفع و بهتر در حق فقرا و محتاجین آن
وقت باشد و بصفای نیت مقرون تر بود صرف نماید و از طرف
آن شخص نیت کرده بعمل آرد و اگر دعا هم کند بهتر است و تمام
قیود و رسوم یک قلم دور کند* هدایت ثانیه در ذکر بدعاتیکه
بسبب اختلاط رفضه در جمهور انام اشتهار یافته* و آن مشتمل
بر حد افاده است* افاده ۱* از جمله بدعات رفضه که در قلوب
عوام اهل سنت راه یافته مخالفت سلف در عقیدهٔ تفضیل
است پس طالب حق را که متبع سنت و متنفر از بدعت باشد
باید که از صمیم قلب خود اعتقاد نماید که چهار یار کبار رض بهترین
بنی آدم بعد انبیاء علیهم الصلوة والسلام اند و تفضیل ایشان باهم
موافق ترتیب خلافت است چنانکه عقیدهٔ اهل سنت است

بمثل آنکه در پوشیدن خلعتها صاحب منصب متقدم را مقدم
بر صاحب منصب متاخر خواهند ساخت اگرچه صاحب منصب
متاخر را جاه و قرب دار السلطنه زائد از صاحب منصب متقدم باشد و
حضرت مرتضی را نوع تفضیل بر حضرت شیخین هم ثابت است
و آن تفضیل بر جهت کثرت اتباع ایشان و وساطت مقامات
ولایت بل سائر خدمات است مثل قطبیت و غوثیت و ابدالیت
و غیرها از عهد کرامت مهد حضرت مرتضی تا انقراض دنیا همه بواسطه
ایشان است و در سلطنت سلاطین و امارت امراء همت
ایشان را دخلی است که بر سیاحین عالم ملکوت مخفی نیست و
این عطیه الهیه بمقابله آن است که گاهی انتظام خلافت و سیاست و
ریاست در آن اظهار ایشان صورت نه بست باوجودیکه بعضی کبرائی
ایشان اَعْلَى اللّٰهُ دَرَجَاتِهِم فِي الْعِلِّيِّين مساعی وافره درین
کار بسیار فرمودند و رنجهای فراوان در تحصیل این کار برخود تحمل
نمودند تا اکثر سلاسل اهل ولایت هم منتسب بجانب مرتضی

ذر آنها صاحب شانهای بلند و مراتب ارجمند خواهند بود و هم کسی
مرتضوی بان ابهت و جلال نمود خواهد شد که تماشائیان اقدام و
نظارگیان آن مجمع بی نظیر را موجب تعجب بسیار خواهد گشت
و ظهور همین مقام بر بعضی متصوفان و خفای مقام شیخین رض
باعث آن گردید که در تفضیل جناب شیخین رض تردد هم
رسانیده از عقیدهٔ راسخهٔ اهل سنت متزلزل شده اند و
اگر نه فی الحقیقت شانیکه جناب شیخین را رض بحسب احکام
خلافت بلکه قطع نظر از ان ثابت است با این ابهت و جلال
نسبت افضلیت و مساوات ندارد بلکه شان آن هر دو
برگزیده جمیع اتباع انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بقطع نظر
از خلافت بسبب شرح صدر و وسعت حوصله و تلقی اعتدال
در هر باب از اخلاق و تدبیر منزلی و مدنی و سیاست مالک
و ملت که آن را بتشبه بالانبیاء تعبیر توان کرد بس بلند
بنسبت آن ابهت و جلال مذکور است تمثیلش بنظر قریب الفهم
کبیر است که حقوق خدمت خود بجا آورده فارغ از امور سیاست

گردید ملازم بادشاه گشته بنسبت کسیکه قائم برخدمات ومشغول
بکار پردازی است پس اگرچه در بادی نظر بسبب استغناء
از خدمات واشتغال بحضور بادشاهی وانهماک در ملازمت او
حشمت وشوکت ظاهریه وکثرت اتباع درحق این مصاحب بنسبت
آن امیر اعظم که قائم بخدمات است محقق نیست یا اقل قابل
است لیکن در عزت وجاه منصب آن مصاحب فوق
منصب امیر اعظم است چه فی الحقیقت آن امیر باهمگی شوکت
وحشمت واتباع خود گویا که از جمله اتباع آن مصاحب است زیرا که
مشورت وتدبیر ویشن در همه اتباع بادشاهی جاری وساری
است وحضرت عثمان رض که مقبول بارگاه ایزدی بودند وعنایت
الهی در اعلای درجه ایشان متوجه بود لهذا ایشان را مقدم بر
حضرت مرتضی در خلافت فرمودند تا ایشان را هم مرتبه هم جنبه
مراتب امثال ایشان که حضرت ثلثه اند حاصل آید *افاده ۲*
هریک را از صحابه کبار برتبت سائر است مصطفویه علی اماها
الصلوة والسلام هرچند بسبب صحابیت افضلیت ثابت

یعنی بالبداهه از قبیل بت سازی و بت پرستی است
چه ساختن نقل شکل قبر و مقبره و آن را تعظیم کردن و بجهت
نام نهادن قبر حضرت امام امین ابن امین صلی الله تعالی علی جده و امجاده
جابجا آن را بجای اصل قبر و مقبره دانستن از اطوار مشرکین
صنم پرست است حقیقت صنم پرستی همین است که شکلی
از دست خود تراشیده و ساخته و نام شخصی بر آن نهاده با او
همان معامله که با اصل باید با آن نقال که چوب یا سنگ تراشیده
است به عمل آرند و در این مقام اکثر فی الواقع قبور باشند
بجز دعا و سلام علیک چیزی دیگر ماثور نیست و آنچه اهل زمانه
با تعزیه ها می کنند هرگز با قبور را تعظیم نباید کرد و چه جای قبور جعلیه
و این مبتدعان عبادت سجده و طواف کرده همراه خود را بسفر خدا شریک
ذبیح می رسانند و شنید و علم و تعزیه چون مسجود و مطاف کرد و اهمه در معنی
بت پرستی است پس شاید حق را سعی کامل در ابطال
این امر باطل ضرور است هر قدر که تواند در ازاله آن کوشش بلیغ
نماید و بجبر و زور شکستن آن را هرگز نکرده اند بلکه بهتر و موجب

آخر در ثواب بمنزلت شکستن انکار دو سبب آنکه این بدعت
و جهال نام قبر حضرت حسنین علیهما السلام بر ان نهاده اند
مشتاق از شکستن آن و پامال کردن آن باکی نکند چرا که رضای
حضرت حق سبحانه و تعالی در ازالت این افعال و آلات قبایح مصرین
برین افعال است در رضا و خوشنودی برگزیدگان بارگاه وی تعالی
شانه هم از رضای اوست و اگر از دست نتواند بزبان فرماید و اگر
این هم نتواند از دل نکاره باشد و این کمترین درجات ایمان است
آدمی اگر بلا مقابله و مزاحمه تعزیه یابد و بران دستیاب شود پس
بدون اهانت و تذلیل آن روا نبود و بی احتیاط نماید فاما از مقابله
قصد شکستن آن کند و اگر سبب مقابله و مزاحمه و بسرهنگی
پیش آمدن اهل آن تعزیه حرکتی اهانت آمیز صادر شود و بدون
آن اهانت این بدعت بصورت تعزیه پس از ان حرکت باز
نکند بلکه اقدام بر انهدام آن نماید و اما آنچه در حدیث شریف
وارد شده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در فتح مکه تصویر حضرت
ابراهیم را مدفون ساخته و مثل سائر اصنام باهانت شکسته پس

چیزی است آنکه تابعیت جاهلان عرب در آن ایام از لوازم مهمات بود
و ایشان بسبب قرب زمانه فترت و رواج جهل و سفاهت
غریق بودند پس اهانت تصویر حضرت خلیل مظنه بدگمانی آن جاهلان
بود که اهانت آن صنم را بر مخالفت ملت حضرت خلیل حمل کرده
از دعوت نبی وقت که دعوای متابعت ملت ایشان می فرمود
متنفر شوند بخلاف امر تعزیه چه آن ایام قریب زمانه شیوع
جهالت بودند این زمانه تو آمر خادم حقه و شهرت بدایت * صورت
دوم رسوم ماتمی است و آن سینه کوبی و رخساره زنی و چاک
کردن گریبان و نوحه گری و امثال آن است پس این رسوم
شنیع مطلقا حرام است و بر قوت هیچ کس این افعال روا
نیست * صورت سوم مراسم احداد یعنی سوگ است در
ایام مذکوره و حقیقت آن ترک مباحی است به جهت فوت
شدن احدی بنابر اظهار غم و اندوه و احیانا بعضی جهال
فرائض و واجبات را ترک می نمایند و قبح این پر ظاهر است
اما ترک مباح پس مثل ترک تزین حلال است چنانکه

خود شمارد باشد یا جامهٔ سفید و بهتر بود شعر یا سرمه باشد یا خوشبو
استعمال نماید مثل آنکه صحت و خیریت مزاج پرسند و علی
هٰذا القیاس این را باید کثیر است و همچنین زنان ترک زین
خود کنند مثل زیور پوشیدن و حنا بندی نمودن و غیر ذلک از اسباب
تزیین هیچ چیز استعمال ننمایند و حرمت این احداد هم مصرح در
حدیث شریف است و تا سه روز از موت هر یک احداد
مباح است اگر نبود بهتر و اگر باشد گناهی نیست و زن را بر مرگ
شوهر تا چهار ماه و ده روز فرض است اگر نکند گناهگار شود و سوای
آن هر احداد حرام و گناه است گو بر پیغمبر باشد یا بر صدیق یا بر شهید
خواه ایام موت و قتل و شهادت باشد یا غیر آن تخصیص هیچ کس
درین حکم نیست پس هر که در دههٔ محرم مباحی از مباحات بقصد اظهار
مصیبت ترک کند آثم و مرتکب حرام باشد فاما اگر بدون این قصد
متروک شود پس هیچ گناه ثابت مثلاً کسی که معتاد سرمه کشیدن
نیست اگر درین ایام هم سرمه نکشد گنهگار نیست و هر که معتاد آن بود
و در همان ایام ترک کند پس مظنهٔ قصد مذکور قوی است و امّا

بقصد مدار گناه است بالجمله مدار بر نیت است و نیت خود
بار کس بخوبی میداند باقی ماند صورتی مشتبه الحال و آن این است که
شخصی ترک مباحات در ایام محرم میکند لیکن نه بقصد افساد بلکه غرضش
احتراز از طعن و تشنیع مبتدعان است اگر آن مباح را درین
ایام ترک نکند مطعون مبتدعان بلکه سائر عوام زبان گردد و اورا
بعداوت و بغض اہل بیت متہم ساخته زبان طعن بر وی دراز کنند
و به چشم حقارت و روی نگرند یا ضرر دنیوی بوی رسانند بنابرین
اراده هر چند ترک مباح حرام نباشد لیکن خالی از خلل هم نیست
چه ارتکاب امری سیت که بظاہر حرام می نماید و موافقت مبتدعان
لازم می آید و آینده را فعلش که ظاہرا ممنوع است مبتوج
خواهد ماند و پسینیان فعل او را حجت گرفته بیاتِ خبیثه
خود بیان منتظم خواهند کرد و بعذر بدگوئی مبتدعان مقبول نیست
قال الله تعالی ولتسمعن من الذین اوتوا الکتاب
من قبلکم ومن الذین اشرکوا اذی کثیرا وان تصبروا
وتتقوا فان ذلک من عزم الامور و ضرر دنیوی بتہرا اُ

موافقت اهل مذهب است و آنرا در امور دینداری لحاظ کردن
نیز از کمال ایمان و موجب نقصان ایمان است آری اگر از تقید
نسب اهل برای نفع دینی مثل الیتام اهل بدعت باشد تو با ایشان
کرده شود مضایقه ندارد و صورت [illegible] چهارم که شبیه دقیقه است این
صورت دوم و آن ذکر قصه شهادت است بشرح و بسط عقد مجالس کرده
باین قصد که مردم آنرا بشنوند و تا فهما نمایند و حسرتها فراهم آیند و
گریه و زاری کنند هرچند در نظر ظاهری خللی در آن ظاهر نمی شود اما
فی الحقیقه این هم مذموم و مکروه است چرا که در وقت حدوث
حدث مانند گران استرجاع و صبر ماموربه است نه اظهار تاسف و
حسرت و تکلف در پیدا کردن آن پس در وقت بعد رسیدن
مشیت ما بگذشتن آن آنچه طریقه صابران است که به تکلف
بود التزام باید کرد و اسباب زاری و گریه و جزع جمع کردن البته
خلاف طریقه صابرین است و این صورت آنانکه مرتکب می شوند
نهایت محبت و کمال مودت حضرت امامین رضی الله تعالی عنهما در
دلهای خود می انگارند و این خود مغالطه ظاهر است چرا که گراه

نشود مگر ظهور امور نامشروعه از وی و چون ایکس هم ارتکاب نامشروع
نمود و مصر بران گردید و آن کار را بهتر و عبادت پنداشت سزاوار
طرد از جناب حضرت امام گردید و در اتباع اعداء و معرضان
آنجناب داخل گشت * واصل اینست که مسلمان را اتباع ظهور
تاب و خود و سهم لاحق است حکم شرع را لازم الاتباع دانسته
هرگز آن را کمتر دارد چون که شارع بحضرت از رسوم تشییون و ماتم
داری اجازت نداده و مطلقا از ان منع فرموده پس دعوای
محبت خود و مصدر آن حرکات ممنوعه شدن عقل ناقص خود را بر
حکم شرع رجحان دادن است سابقا است که از تسویل نفس صفات
قبیحه کامنه خود معلوم نمیگردد و صفتی مشتبه بصفت دیگر میشود مثل بیمار
که خود را تندرست پندارد و مدعیان محبت که این کارها می کنند امارات
بسیار بکذب دعوای ایشان موجود است چه هر کس می داند
که از گریه و زاری و اسراف اموال در طمطراق محفل آرائی و
تعزیه سازی هرگز جناب حضرت امام رضی الله تعالی عنه راضی نمی
شوند و هیچ فایده بایشان نمیرسد پس صرف اموال آنها نیست مگر

بنابر خواهش نفسانی بود که کارهای مذکوره مرغوب نفس و باز نجهای که
اوست فی الحقیقت ارضای نفس و شیطان است که آن را به فریب
و تلبیس ادعای حضرت امام حسین رضی الله تعالی عنه می گویند و بدعوای
دروغ که این تمام مضار منفعت وحرکات از محبت آن حضرت
است و افعال شنیعه ذمیمه را در نظر جهال و سفها مستحسن و
نیک می نمایند چه اگر محبت و رضای حضرت امام منظور است
چرا آن را بر سادات محتاجین صرف نمی کنند و در تعظیم و توقیر
ایشان نمی کوشند و عذر اشتباه نسب را هرجا پیش می برد
چه بسا سید صحیح النسب که از نایافت قوت جان می دهد و این
مدعیان لاف زن می دانند و می شناسند و برابر غلامان بلکه سگان خود
تفقد حال شان نمی نمایند با وجود ظهور این قسم بی اعتنائیها از
ایشان در باره سادات باز اظهار محبت و اخلاص تصور کردن
جهل صرف و حماقت محض است و آثار محبت واقعیه آن
جناب بذل جان و مال است در اشاعت دین متین و ترویج احکام
شرع مبین و پروای هیچ کس نکردن در امر معروف و نهی منکر

المسکرات و فحاشیرت انکار نمودن بر کسانی از فساق و اہل بدعت و از
چاپلوسی و تملق آنہا بالکل احتراز کردن و اصلا مداہنت را دخل
ندادن و اولاد و امجاد آن جناب را ترجیح دادن و ایثار کردن و
ثواب عبادات بدنی و مالی بروح مقدس آن جناب رسانیدن
پس ہرکہ ازین امور قصور ورزد و در راہی نفس نام نہادن
حضرت امام حسین رض کوشش کند و بذل اموال سازد سخت
دروغ بیجا و بی محل مرتسم دارد و حاجت بدنامی خود بی اندیشہ
گشتہ * اعاذنا اللہ تعالی و جمیع المؤمنین من شر المنافقین
الضالین * ہدایت ثالثہ در ذکر مدعائیکہ بسبب التزام رسوم
فاسدہ در عوام الناس انتشار یافتہ * و آن مشتمل بر یک تمہید و
افادہ و یک فائدہ است * تمہید * رسومیکہ در شادی و ماتم رواج
پذیر دیار ہندوستان است و التزام آن را داخل مراسم
قرار یافتہ از ترک آن بسبب مخالف رواج طعن و تشنیع نہایت
شاق می افتد و جہال الانام آن رسوم مقدم بر واجبات شرعیہ
ترک آن را زیادہ تر از محرمات شرعیہ می پندارند باعث

برای امور دین و دنیا است که بهایت انسان را در ضیق
می اندازد و از ضروریات دین و دنیا باز می دارد مثلا التزام طمطراق
شادی ختنه باین حد می کشد که انسان نامختون بالغ کلان سال
می گردد و بعد آن ختنه می شود و بسبب بی حیائی و بی پردگی می گردد
واجبا تا این شعار شرع موقوف می ماند و همچنین در شادی نکاح
تاخیر کلی می شود باعث ارتکاب حرام انسان جوان می گردد
اختیار مدت دراز بعد بلوغ و قوت شباب و نشاط و صبر از
ارتکاب حرام دشوار می افتد و همچنین در ماتمها هرچند تاخیر را در آن
گنجایش ثابت لیکن التزام آن باعث اختلال امور ضروری
می بود مردم ملتزم برسوم در تکفین و تجهیز و کندن قبر مسامحتها می ورزند
و کفایت در اینجا کرده از ادای سنت قصور می کنند و در تقسیم
طعام سوم و چهلم بسبب خوف مطعون شدن و منعت و کشادگی
می کنند و بنا بر حفظ رسوم تعزیت و تهنیت و اعراس از ادای حقوق
واجب غفلت می نمایند و معرض میشوند بسا می باشد که انجام
و انتقال ترک رسم انسان را در مهلکه می اندازد و اسباب معاش

تو دو را از برای محافظت رسم فروخته مفلس می ماند محض محتاج بان
شبیه گشته که اگر می شود که اگر می کند ذلت دائن است موجود کو ابرا
می کند و این مفسده نیست مگر بسبب شدت رسوخ لزوم آن
در اذهان مردم و تو به مطابق حال تارک آن رسم اگر مثلا عمامی عمدا
ترک نماید آنقدر هرگز ملام نخواهد شد که در ترک عرس یار گو عنا
در رقص در محفل شادی نکاح ولهذا این چنین مردم را پیش می آید
که تکلف بسیار در اطعمه می نمایند و در آرایش محافل شادی جد و جهد
و کوشش تمام بکار می برند حالانکه طفلان صغیر السن از گرسنگی
جان باب می باشند و کمال جهل و سفاهت اینست که این ایهم
مکاوس را کمال مروت و جوانمردی میدانند و وقت پیش آمدن
این چنین ضرورات در گردش مال از جا بیجا باکی نمی کنند و تمیز حلال و
حرام نمی نمایند و چونکه مال بدست می آید صریح خلاف شرع و عقل
در مصرف آن عمل می آرند و صرف در سبیل شیطانی صرف
می کنند بالجمله بنای التزام رسوم و اهتمام آن بر غیرت دنیا و عزت
و نام دارینما است و هر کار که منشاء این چنین باشد البته مرضی

تی نیست بلکه از مدت‌ها آواز نفرین بر آنکار و فاعلان آنکار
می رسد و شامت آن موجب ظلمت و کدورت بواطن صافیه
اهل ایمان هم می گردد و مرتکب آن روز قیامت در مواخذه
و محاسبه آن گرفتار خواهد شد که این قدر اموال کثیره چرا بیجا و
بی محل خرج کرده داخل زمره اخوان الشیاطین گردید و اکثر
با وجود ارتکاب نامشروع و عدم مبالات از جرام مضطرا
شده آن رسوم از ایشان خود بخود موقوف میشود پس اگر ابتداءا
و اختیار الا انتهاءا و اضطرارا ترک نمایند چه قدر موجب
اصلاح معاش و معاد ایشان شود و رضای حضرت حق نصیب
ایشان گردد پس طالب راه خدا را لازم که متبری و بیزار از این
رسوم شده در برهم نمودن این رسوم و موقوف ساختن آن
از خانه و خاندان خود و عشیره و قبیله خود و محله و قریه و شهر و اقلیم هر قدر
که تواند کوشش نماید اگر به نیت صحیح است ماجور و مثاب
خواهد شد و اگر از این امر ترسد که مقبول من مشکور نخواهد شد یا اتباع
من خوشان و اقربای من نخواهند کرد در اتباع مرضی الهی قصور

ورزیدن باین مضمون فاسد، قبیح محض است چون کار بناحق است
بگذرد اندیشه، هیچکس نمی باید آری هر وضعیکه در برهم زدن رسوم
موجب اتباع دیگران بود و با شرع مخالفت نداشته باشد
همان را جمع نادر از الزایق امور مضر پیش باید گرفت تا سعی
او بر طبق مضمون حدیث شریف خَیْرُ الْهُدٰی مَا اتُّبِعَ یعنی بهترین
هدایت آنست که پیروی آن کرده شود کارگر گردد و در پدر ادر
نفع رسانیدن باموات با طعام و فاتحه خوانی خوب نیست چه اینمعنی
بهتر و افضل غرض آنست که بقید رسم نباید شد تا تعیین تاریخ و
روز و جنس و قسم طعام هر وقتیکه و هر قدر که موجب اجر جزیل
بود بعمل آرد و هرگاه از ایصال نفع میت منظور دارند
موقوف بر طعام نگذارند اگر میسر باشد بهتر است والا
همین قدر ثواب سوره فاتحه و اخلاص بهترین ثوابها است و در
تعیین تاریخ و روز و قسم و وضع طعام خلیج پیش می آید و اهتمام
در انجام آن موجب اضاعت اوقات میگردد و دیگر کارهای اهم معطل
می مانند و دیگر آنکه بیگانه و آشنا تا بروز تاریخ منتظر د

بتر تعب می مانند و اقربا فراهم می آیند و انبعضان را جواه نخواه تا چه کردن دشواری بود سر انجام آن ضروری افتد پس در حق میت بعد تجهیز و تکفین و دفن بجز دعا و تعزیت هیچ رسم را التزام نباید کرد و همچنین در نکاح بجز ولیمه که سنت موکده است و مانند آن که از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثابت شود همه رسوم را ترک باید نمود و خلاصه کلام درین مقام آنکه محمد عربی را صلی الله علیه وسلم از تمام خلق پیشوا و محبوب مطلق اعتقاد کرده و بدل و جان راضی بان شده تمامی رسوم هند و سند و فارس و روم را که خلاف سنت وی صلی الله علیه وسلم باشد یا زیادتی از طریقه صحابه شود ترک نماید و انکار و کراهیت بران اظهار کند و رسومیکه در جاهلیت رائج شده بود و در عهد پیغمبر صلی الله علیه وسلم منتفی گشته و در ابطال آن از آن حضرت صلی الله علیه وسلم و صحابه کرام تاکیدات منقول است اگر از ان رسوم چیزی مثل کشتن دختران یا پایه کردن جانوران و امثالها رواج پذیرد در ابطال آن سعی بلیغ نماید ٭ افاده ٭ از جمله رسوم فاسده که در اهل اسلام دیار هندوستان بسبب اختلاط هنود اشتهار یافته

کمانعت زنان بیوه از نکاح ثانی است و این رسم نامسعود آن قدر
رواج یافته که این امر مشروع حلال مندوب را زیاده تر از محرمات
شرعیه می دانند پس واذا الآن کوشش بلیغ کند اگر در اقربایش
این صورت پدید آید خواه نخواه نکاح ثانی کرده دهد و اگر در امتناع
مرضی ذوی قصور ورزند مهاجرت یعنی ترک ملاقات و مراوده دارد
مدا از ایشان کند چه ظاهر است که انکار ازین کار غالبا الا قطعا بنابر
التزام رسوم هنود است والا هیچ معنی نیست و اگر در ابطال این
رسم ترک رسوم بزرگان و اکابر خود لازم آید اصلا باکی نکند و پروائی
ندارد و جانب حق جل و علا را از جانب تمام اهل حقوق مقدم
دارد و مقاطعت و مهاجرت حضرت خلیل را نصب العین خود
سازد ۱۴ نادره ۲ از جمله بقایای رسوم جاهلیت که درین امت
مرحومه کمال انتشار و غایت شهرت یافته و ادبا سد خاندان عالی
مثل سادات و پیرزادها دران گرفتار اند افتخار به مکارم آبای
مناسب اجداد است و اعتماد بر شفاعت ایشان چنانکه بسبب

مبین اندکی رد و اعتماد نموده فسق و اکبار را که شعار اهل اسلام است
و تقوی و صلاح را که افضل مناقب اهل ایمان است نسیاً
منسیاً ساخته و بجای آن تکبر و تجبر و جرأت بر اظهار بدعات و
ارتکاب منکرات حاصل نموده کلام الله و کلام الرسول را پس
پشت خود انداخته اند گویا که * آیه * لَا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ عِندَهُ
إِلَّا بِإِذْنِهِ آیه * وَلَا تَجْزِي نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ شَيْئًا آية * فَإِذَا
نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنسَابَ بَيْنَهُمْ آية * يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا
خَلَقْنَاكُم مِّن ذَكَرٍ وَأُنثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ
لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ آیه * تِلْكَ
أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُم مَّا كَسَبْتُمْ * حدیث *
إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَذْهَبَ عَنْكُمْ عُبِّيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ وَفَخْرَهَا بِالْآبَاءِ إِنَّمَا
هُوَ مُؤْمِنٌ تَقِيٌّ أَوْ فَاجِرٌ شَقِيٌّ النَّاسُ كُلُّهُمْ بَنُو آدَمَ وَآدَمُ
مِنْ تُرَابٍ * و امثال آن را بگوش هوش خود گاهی نشنیده و بمجرد
اوهام و ظنون خود دست به مسلمات و مشهورات با اکابر و امثال خود
تمسک نموده پای در دایره هلاکت جان خود را انداخته سبحان الله هی

صفات دنهی حماقت کراسباب نجات را کہ بالیقین و بالقطع
موجب نجات و باعث رفع درجات اند ترک کردہ باسباب واهیہ
و ظنیہ متمسک شدہ اند حال سفاهت مآل این جہال بدان می ماند
شخصی اموال خطیرہ خود را کہ در قبضہ خود میداشت و انتفاع ازان قطعی
و یقینی می انگاشت در تحصیل حسن الکسیر و اعمال دست غیب کہ حصول
آن محض موهوم است بر باد داد القصہ اگر این علاقہ نسبیہ با کابر
از امور نافعہ معاد است پس بر ظاهر است کہ غفلت ازان و عدم
اعتماد آن بهیچ وجہ اخلال در نفع آن نمی کند چہ علائق نسبیہ از جنس
افعال اختیاریہ نیست تا بسبب غفلت و عدم اعتبار هم شود پس
در قتیکہ شخص غافل را از علائق نسبیہ خود در معاد نفعی حاصل خواهد شد
اما او را بسبب حصول آن نعمت غیر مترقبہ سرور دوابتهاج
در دار الابدیت خواهد آمد مثل حصول فرحت بسبب رسیدن
مالی از میراث آبائی خود باوجودیکہ این وارث ازان غافل بود و الا
این امر در معاد کار آمدنی نیست و این شخص تمام عمر خود را در امید
حصول منفعتی ازان امر گذرانیدہ باشد پس البتہ ابتنای فاجالی

آثار صلاح و فساد فراخور استعداد ظهور می نماید پس ترتب
ثمرات بالفعل بر آثار است اگرچه ارتباط خفی باستعدادات هم
میدارد لیکن ارتباط ثمرات باستعدادات بس خفی و کثیر التخلف
است و با آثار بر ظاهر و قلیل التخلف مثلا صانع حرب بآلات آن ارتباط
ظاهر میدارد و بجوهر حدید ارتباط خفی لهذا شمشیر پولادی زنگ خورده
اکثار می کند که شمشیر مصقل از آهن خام * فصل دوم در تهذیب
اخلاق * و آن مشتمل بر دو هدایت است * هدایت اولی * در ذکر اخلاق
محموده و مذمومه اجمالا و آن مشتمل بر یک تمهید و پنج اوه است * تمهید *

از قوی ترین موانع نزول فیض رحمانی و ورود عنایات یزدانی بر
سالکین راه حق تلوث نفوس بهیمیهٔ ایشان است بر ذائل
اخلاق مثل بخل و حسد و کبر و حرام و غیبت و کینه و ریا و کذب و طمع
و حرص * سلف صالح تزکیه از این رذائل مقدم تر و مهم تر
میدانستند و آنرا صرف بسیار رضاجوئی حق از دل خود منقلع و منقمع
می کرده اند تا اثری ازان باقی نمی ماند و دلهای ایشان مصفی میگردید
و لهذا مورد عنایات بیغایات می شدند و همچنین تصفیه که ارضاء اسم تعالی

بعمل می آورند مقبول می گشتند و هر که باوجود طی مراتب سلوک
منضبط مورد آثار عنایات نشود آثار این همه ذکل با بعض آن دروی
البته مخصوص خواهد بود پس وجود این رذائل مانع ورود عنایات الهی
است * تمهید ۲ * ساحت صالح را بتوفیق ایزدی در تزکیه نفس از
رذائل اخلاق همین اعمال صالحه اسلامیه و مصاحبت با مقتدایان
چو دکانی بود داد باجب این فن علامات و اسباب و معالجات آنرا
بطور طبیب تحقیق و تنقیح کرده کتب ساخته اند لیکن آن بیان با وجود
شدت وضوح کفایت نمی کرد بلکه ارباب الهم تا صبر د بمطالعه
آن صحف متزلزل می پندارند که این حال د جائی است که گذشته
و بحظیرة القدس پیوسته و حقیقتی دیگر داشته که باین اعمال کثیره
و مشاق عظیمه و قیام ورزیده و خود را به محل بعید از آن می انگارند و
بعضی بغلط فهمی خود را متحلی از آن رذائل و متحلی باضداد آن که فضائل
محضه اند نمیدانند پس مناسب حال ابنای روزگار این است که چنانکه
اشتغال و مراقبات بنابر وصول به معرفت الهی می نمایند همچنین
مراقبه برای این امور هم پیش گیرند و بدون آن وصول را یاد گاه

قبولیت غیر ممکن انگارند هرچند بمقام معرفت می رسند لکن
از باب سعادت و راه قبول نمی رسند یک از باب دیگر انکار میبدء
اند که پرستش مقبول و نامقبول آنجا است و شیطان و نفس که
همراه است و دربان بارگاه قبولیت حق اند ایشان را نمی گذارند
که دران مقام واصل شوند و محفوظ از شر دربانان و نفس رسیدن
ممکن نیست مگر بوسیله اعمال صالحه و تخلی از رذائل مذکور و
تحلی بفضائل و تخلی از رذائل بمنزله چوبدار و نقیب است که خود بخود
انسان را بمقام مقصود میرساند و احیاناً احتیاجی از آن بارگاه میرسد که
بدون مداولت اعمال و مقاسات تکالیف و مشاق اورا بمرتبهٔ قبولیت
میسازد و این قسم بندگان برگزیده حاجت به تربیتی و تادیبی ندارند
خود خود مربی ایشان می شود و تحلی بفضائل و تخلی از رذائل بدون امتثال
احدی از مخلوقات و بدون کشیدن تکلیفات ایشان را
ارزانی می فرماید پس طریق آن این است که اول شغلی بخواندن
قرآن و حدیث کند و پارهٔ اوقات خود را صرف در تحصیل آن نماید
تاکه بر حقیقت فضائل و رذائل آگاه شود و بعد بر دریافت ضروریات

خود پریشان نکرد ذمن بعد بیاد داشت نیکه در طریقه نقشبندیه
مقرر است که عبارت از دوام ملاحظه ذات حضرت حق است
مشغول شود و در امین ملاحظه ملاحظه دیگر مندرج سازد و آن ملاحظه
تعظیم اوامر شرعیه و عزم امتثال آن و اهتمام نواهی شرعیه و عزم
اجتناب از آن است پس هر دم و هر جا در خلوت و جلوت و
در کوچه و بازار و در مسجد و خانقاه و حالت اکل و شرب و بول و
براز و ملاقات دوستان و احبا و مشغولی در وجوه معاش و معاد
خصوصه در همه حالات آگاه و مطلع باشد که هرگز میلانی بسوی نواهی شرعیه
در دل نکند و با اهتمام اوامر شرعیه دل را چالاکی و چستی و فرحت و
شادمانی علی الدوام ماند و از جمله اوامر شرعیه مامورات عمده را مثل
نماز و تلاوت قرآن بلحاظ خاص ملحوظ دارد و در هر حال دلش متعلق
به نماز ماند و امین که وقت برسد یا اذان بشنود غفلت از ان سو نورزد
و هیچ کار را بر تهیه نماز مقدم نکند و مهم تر از ان نداند و بت هر کار در
جنب ادای صلوٰة بروی سهل و آسان نماید بمشابه آنکه محبوبی بر صحو
و خوش رسیده و سکان نیست که در آن وقت بکار دیگر مشغول

۱۰۸ شود اگر هزار ناکارهای دیگر فوت شود مخاطره و مکالمهٔ آن محبوب
مرغوب نخواهد بود همچنین نماز را بمقتضای حدیث شریف وقرة
عینی فی الصلوة موجب راحت اصلی خود پندارد هیچ کار دنیا و
دین بر آن مقدم نکند و مهم نداند و همچنین ارکان دیگر را که روزه و
زکوة و حج است تخصیص کند و جهاد را که سنام الاسلام است و
حقیقت محبت خدای تعالی ببذل مال و جان و کشیدن رنج و تکلیف
بخوبی و ذاتی واضح می شود نیز بلحاظ قصدی مخصوص کرده باشد و
چونکه بر مواظبت این لحاظ زمانی خواهد گذشت عادات او همه
جبلی است خواهد شد مثلاً نخواهد خورد مگر باراده دینی که موجب
رضای حق است و نخواهد خفت مگر وقتیکه دل آگاهیش گواهی
خواهد داد که این نیت خفتن باعث رضامندی خدا است و قس علی
ذلک و بعد صاف شدن دل از رذائل خود بخود تحلی بفضائل
مثل شجاعت و قناعت و سخاوت و عفت و زهد و صبر و شکر و رضا
بقضا و توکل و غیره حاصل خواهد شد لیکن ملحوظ است تا اول فقط
تحصیل اهم کند تا در همه فضائل مرتبهٔ اعلای هر یک متصف شود و هرگاه

دل خود را پاک کرده و برا و امر شریعت چیست و مشتاق گشته راه
سلوک را سالک خواهد شد از فضل الٰہی متیقن است کہ بظہور
سنت مورد عنایات ایزدی می خواہد کردید عنایات اوز ا
پایانی نیست ایشان قسم بزرگان بودند کہ مغز بعنایات
او سرخ جاذبی شدند و آنانکه از عنایاتش محروم اند از قصور خود
محروم ماندہ اندراہ رضای اورا گذاشتہ اند*ومَا ظَلَمَهُمُ اللّٰهُ وَلٰكِن
كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ازان خبر سیدند* مصرع* ہر چہ ہست از قامت
ناساز و بےاندام ماست*ورنہ تشریف تو بر بالای کس کوتاہ نیست
وما مورات و منہیات الٰہی را دامن دراز است تمثیلش
آنکہ سالک را لازم است کہ متشبث بکلام اللہ شود اگر حفظ
کند از ہمہ بہتر و اگر تواند مہارت تام تلاوت قرآن پیدا کند واز ترجمۂ
موضحۂ معانی آن آگاہ بودہ بتدبر تلاوت کردہ باشد و صرف
تلاوت الفاظ آنرا غنیمت کبری شمرد کہ بہترین عبادات
و فاضلترین وسیلۂ تقرب اوست تلاوت قرآن مجید مناجات
و مکالمہ حق تبارک و تعالی است و صفتی از صفات اوست کردہ

لباس این عبادت عزنی مصحح نموده اشده وهرگاه صفات حق بهر
او نیستند پس خود را در تلاوت قرآن نوعی از وصول واصل
بذات حضرت حق انگارد و لذتهای وصول ومناجات ومکالمه
ومخاطبه وسماع بردارد وغفلت خود حجاب اکبر است همین که پرده
غفلت خود را بر دارد واصل می شود *ع* حضوری گر همی
خواهی از وغائب مشو حافظ * سوید ۳ * در اجمال اتباع مذاهب
اربعه که رایج در تمام اهل اسلام است بهتر و خوب است لیکن
علم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم منحصر در علم یک شخص از مجتهدین
نداند مالک لم نوی منتشر در آفاق گردیده بموجب مقتضیات وقت
بهر کس رسیده وبعد از ان که کتب مصنف شده جمعیت آنها
علوم ظاهر گشته پس در هر مسئله که حدیث صحیح صریح غیر منسوخ
یابد اتباع هیچ مجتهد دران نکند واهل حدیث را مقتدای خود شناسد
ودل محبت ایشان دارد وتعظیم ایشان لازم شمرد که حاملان
علم پیغمبر اند ونوعی نائبه مصاحبت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
حاصل کرده مقبول جناب رسالت مآب گشته اند ومقلدان تعظیم

چو تیر مجتهدان بخوبی میسر است مخرج آگاهی بر آن نیست شد قادر ۱۱

هرگاه از امرا و ملوک و اهل حکومت بتوفیق ایزدی در راه سلوک
قدم نهاد در آبادی وجود اهتمام تمامی امور شرعیه که سالکان را می باید زیاده
تر اهتمام عدالت و انصاف ضرور است که در حق او عدالت
بهتر از عبادتهاست و در عدالت آئین سلاطین گذشته را
رعایت نکند بلکه در عدالت و سیاست پیروی خلفای راشدین
رض کند و سیرت شیخین یعنی ابوبکر و عمر رض برای آن کافی است
و فرق در میان آئین پادشاهان و خلفا این است که پادشاهان
اصلاح دنیا را مقدم می دارند و پروائی و اهتمامی با آخرت
نمی کنند و خلفای راشدین باوجود کمال انتظام دنیا دین
را هرگز از دست نمی دادند و اصلاح و آبادی آن را قدم
را هم می شمردند و سلاطین و امرا عزت خود در شوکت و حشمت
ظاهری در مکان و پوشاک و سواری گمان می کنند و این خود غلط است
هر قدر که در دینداری صلابت ورزند همان قدر بعنایت حضرت حق
عزت و شوکت ایشان در عین آنها و اعدای ایشان زیاده تر می شود

❀ افادهٔ ۲ ❀ هر مسلمان را از دو چیز پرهیز و اجتناب لازم است اول کبر یعنی تکبر که آدمی خود را بهتر و بلندتر داند و مدام تعلی و بزرگی خود جوید چه این خصلت قبیح انسان را به کفر میرساند از این جهت اقبح است از دیگر اعمال و خصائل در حدیث شریف است لَا یَدْخُلُ النَّارَ اَحَدٌ فِیْ قَلْبِهٖ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ مِّنْ اِیْمَانٍ وَلَا یَدْخُلُ الْجَنَّةَ اَحَدٌ فِیْ قَلْبِهٖ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ مِّنْ کِبْرٍ ❀ دوم فساد و خرابی انداختن در میان جماعتی از مسلمین و این مراتب بسیار دارد و باعتبار عموم و شمول اکثر و از همه فساد اهل یک دهی است و افساد اهل یک شهر است و افساد اهل اقلیم و افساد اهل چند اقلیم و هم چنین افساد یک قرن یا دو قرن یا زیاده از آن و اعلای آن افسادیست که تا مرور دهور و از قرون متطاوله باقی است مثل افساد بلوائیان شهادت حضرت عثمان رض که تمام قرون این امت را از آن افساد محیط شده و اول افسادیست که در دین امت پیدا گشته و افساد را انواع بسیار است گاهی قتل می بود و گاهی اهانت و گاهی تجسس عیوب و گاهی مشهور ساختن و پردهٔ دری و

این امور هم بر نسبت اشخاص در معنی افساد متبدل می شود مثلا
کشتن رئیس یک محله که موجب انتظام امور معاش وی معاد بود
مرتبه دارد و قبح کشتن بادشاه عادل ضابط که موجب براهی امور
خلائق باشد افسادیست که قبح آن بهزار ها مراتب زائد از قبح
اول است هم چنین کشتن قیم مسجدی که چند کس از مسلمین
بسببش در مسجد بنابر نماز جمع می شوند قبیح است و کشتن عالمی باکمال
که حلال مشکلات و مرجع خاص و عام خلائق بوده مصداق امام اعظم
وقت و بخاری عهد و غزالی زمان گشته باشد قبحی و خاصیتی دارد که
پایان آن نیست و بر کشتن قیاس باید کرد اهانت و تجسس عیوب
واو هر قدر افساد سخت تر برای ایمان بیشتر و سبب افزونی
قبح این کار زشت آنست که ورا افساد و اتلاف حقوق ناس
و تخم گناهان کثیر که تا مدتها باقی ماند می شود و آن قدر وبال آن بر صفحه
قدمه اکثر منزاکم می شود که در غضب الهی گرفتار شده بانجام بد
و خاتمه سوء از دنیا میرود و مایوس از نعیم و رحمت الهی می گردد
و از ظلم هم اجتراز لازم است که فی الحقیقت منشا ظلم یا کبر است

یا فساد بس در ظلم شد کہ مرخواہ بود یا شعر از فساد و
اجتناب ذکر وا فساد تمام خواہ شد کہ ما حتاسب آنظلم در حدیث
شریف است الا اخبرکم بافضل من درجة الصیام
والصدقة والصلوة قالوا بلی قال اصلاح ذات البین وافساد
ذات البین ھی الحالقة ** اباره ۳ مسلمان را اسارت کس خاطر
ودل در مصائق و مصائب و معرفت ہر معنی از نعم غیر مبنا بد
خصوصا آں ہم کہ مقتضای ان للہ فی ایام دھرکم نفحات
الا فتعرضوا لھا بر سبیل نفحات و رمبادی رباح رحمات می وزد
وکرا دمہ عالی دمانان کہ مہبط رحمت خاصہ الہیہ گشتہ اند میرسد
قدر قدرت آں قادر بی مثال کما ینبغی مدحی و منقش خاطر کردن
ضرور است چہ احتمال اسمیں اذعان است کہ مدعی را با وجود مسلم بودن
مائل کتاب در کتاب مہیمن داغ وما قدروا اللہ حق قدره
اذ قالوا ما انزل اللہ علی بشر من شیء داغدار ساخت۔
و در ذیل تقبیح حال بد مال گروه دیگر کہ سمت مشرکین در تمام
انام بدنام اند شان وما قدروا اللہ حق قدره والارض

جمیعا قبضته یوم القیمة والسموات مطویات بیمینه سبحانه وتعالی عما یشرکون که نشان انتقام شدید است بر فراخت پس باید دانست که معرفت قدر قدرت کامله لازمه ایمان است هر مومن می داند که خدای تعالی بر هر چیز توانا است لیکن این معرفت محیط قوای دراکهٔ وی وجا گیر قلبش نمی باشد و لیاشن آنکه هر گاه امری عجیب می شنود آن را استبعاد می کند آدی بعد مراجعت بعقیدهٔ اسلامیه آن چنان انکار نمی کند که او را از دائرهٔ اسلامیه کشیده به مهوات کفر اندازد فاما استبعاد شدید از خاطر نمیرود هر چند این قدر معرفت قدرت ایمان را کافی است لیکن آنچه مطلوب است درین مقام است معرفتی است که نهایت بالاتر ازین مرتبه باشد یعنی محیط قوای دراکه وجا گیر قلبش باشد و هر گاه امری که نهایت عجیب و اعرب بود حتا که اگر کسی گوید که نیمهٔ آسمان شکسته فرو افتاد و نیمهٔ آن ایستاده است بشنود بلحاظ قدرت کامله اش خاطرش آن را تلقی بالقبول نماید آری بعد مراجعت بعقائد دیگر که شکستن آسمان پیشتر از قیامت شدنی نیست و اشراط قیامت چنین

وچنانست وآن تا حال بوقوع نیامده امدا این قول

ذاتست ذرای تحقیق امیں قسم ممنی اسمہ تعالی می فرماید ﷺ اِنَّ اللّٰہَ

یُمْسِكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ اَنْ تَزُوْلَا وَلَئِنْ زَالَتَا اِنْ اَمْسَكَهُمَا مِنْ

اَحَدٍ مِّنْ بَعْدِهٖ اِنَّهٗ كَانَ حَلِيْمًا غَفُوْرًا یعنی این است ہرائینہ

خدای تعالی باز داشته است آسمان ہا وزمیں را از آنکه زائل شوند

واگر زائل شوند باز ندارد آنہا را کسی سوای او ہر آئینہ او است بردبار

بخشاینده یعنی مانع از بجا کردن آسمان وزمیں حلم ومغفرت اوست

والا قدرت وانتقام وی مقتضی این کار اند بوجہی قصوری وقتوری

درین صفات نیست ذرای ذہن نشین کردن ہمچنین معنی

در حدیث شریف ورا دعیہ وقت شام وارد شد اَعُوْذُ

بِاللّٰهِ الَّذِیْ یُمْسِكُ السَّمٰوٰتِ اَنْ تَقَعَ عَلَى الْاَرْضِ اِلَّا بِاِذْنِهٖ

مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ وَذَرَاَ وَبَرَاَ پس معلوم شد کہ کمال معرفت

قدرت این است کہ ہر امری کو نہایت دشوار وگران باشد

بود وقوع آن را شبہ واقع نشدہ اند واین در بیانست از دلش

بلحاظ قدرت حضرت حق بی تامل مہر زند آری بنابر نصابین وقوع

آن تحقیق صدق اخبار مخبرین نماید و بدون آن جزم وقوع آن نه کند بعضی الوقوع بودن ہمیشہ مصدق بود ہمچنین اذعان سائر صفات کمال او را بر این قیاس باید کرد* افاده* ادعای محبت و الفت با حضرت حق عز و جل ہر کس می کند لیکن حقیقت آن کمیاب است بلکہ نایاب حقیقت محبت و الفت آنست کہ با وجود کمال ایمان و اعمال و علم و عقائد او در ہر باب و از جناب از مصاصی و سیئات بمرتبہ علیا اگر او را مصائب و بلیات آن چنان رسد کہ جان و مال و اولاد و زوجہ و قوم و آبروی او را فراگیرد و بہ بدترین امراض مبتلا گردد و در بلیات جان داده بعذاب شدید آن عالم گرفتار شود ہرگز پاره از حرف شکایت در خاطر خطور نہ کند آری التجا و زاری و بیتابی و بی قراری از عدم تحمل آن مصائب بحضور خداوندی بسبب فرط اعتقاد عموم رحمت و مغفرت ہر قدر کہ کند بہتر و بجا بلکہ مقتضای کمال ایمان است فاما مفہوم شکایت را نسبت بآن ذات پاک در وہم و خیال جا ندہد بلکہ آن را بالکل مقصود جال و مآل بوالقصا نیکہ ورا ستعداد ازلی او ست نسبت کند و ما اصابک

مِن حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّٰهِ وَمَا اَصَابَكَ مِن سَيِّئَةٍ فَمِن نَّفْسِكَ وَمَا
اَصَابَكُم مِّن مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ اَيْدِيكُم وَيَعْفُو عَن كَثِيرٍ
راامیں حال خود شمارد و واہیں امر باعث حصول مقام مرد
صفت رضا بالقضا می باشد و نفس کند کہ وی مستحق سخت تر
عذابی بود از آنچہ بوی رسید و موافق استحقاق وی نیست و عفو آن
عفو غفور است کہ تاں درجہ عذاب کہ مکافی تصور شی باشد انسان
نفرمودہ و ایں امر باعث حمد و ادای انواع شکر کہ در ہر انسان
بلا بادہجوم مصائب است می گردد و بالجملہ انسان را ہیچ
حقیقت قابل آن نیست کہ در صورت توجہ کرم الٰہی تصور معنی
قدردانی اللہ تعالیٰ کند و در صورت توجہ سخطش او تعالیٰ را ناقدردان
پندارد چہ او را ہیچ قدرتی نیست کہ سبب آن اللہ تعالیٰ را قدردانی
و ناقدردانی خوشحال کند اما دوم از جملۂ اخلاق سید و مرسلین و
رحمت عامہ است بر تمام بندگان حق تعالیٰ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ الرَّاحِمُونَ يَرْحَمُهُمُ الرَّحْمٰنُ اِرْحَمُوا مَن فِي الْاَرْضِ
يَرْحَمْكُم مَّن فِي السَّمَاءِ و معنی رحمت آن ہست کہ ہر کس

و ادای وشاکر خشا از بارک حقیقت آن اینست که انچه فی الواقع
بهتر در حق آنها است کو در آرای کاسده ایشان نقصان ایشان
باشد بذل حصول آن برای ایشان خواهد و سعی دران کند
و سعی در حق عموم مردم بظاهر نمی تواند شد پس دعا بالتجا برای
هدایت و توفیق و دریافت مرضیات الهی در حق عامه ناس خواه کافر
باشد خواه مسلمان کرده باشد که از دعا افتتاح باب رحمت اوست
و بمقتضای اَلْخَلْقُ عِیَالُ اللّٰہِ خلق را عیال خدای تعالی دانسته ترحم
بر ایشان موجب خوشنودی او تعالی پندارد و از جمله مخلوقات
امت محمدیه را علی صاحبها الصلوة بحق و تعظیم و ترحم تخصیص کند و نیز در
ذات ایشان را خواجه تاش داند که نوکران یک آقا و یک بندگان
یک مالکیم و بحاری ربانی بهر کس پیش آید اگر مقدور یابد پهلو
بخدمت بهر نوع کند و مواسات مالی بهر وضع که باشد اگر مقدور
بود و بعض آرد را از امداد و خوراک و پوشاک دریغ نماید و از دادن
چیزها که پارچه خرما بود و یا یک بذار و و تمام مردم را در اخلاق مساوات
نکنند بلکه حفظ مراتب اهل فضائل و مزایا ضرورست بهر شخصیکه

وصفی از اوصاف دنیه داشته باشد از راحسب آن در تعظیم
واکرام وسلوک ومواسات ترجیح دهد وتفضیل اخلاق وتفاوت
مراتب ومنازل از سنت وآثار معلوم کند هر که از اهل دنیا
بنابر دنیای خود دیگری را دوست دارد وحشم خود معتمد باشد مادی اخلاق
ظاهری نمی باید بلکه از وی بی پروا باید والتفات بسوی بیش کامد
لیکن باید دعای غائبانه وخیرخواهی وی چنانکه مرقوم شد تا خیر شود
صالح باشد یا فاسق ٭ فائده ٭ هرگاه کسی انسان را تحلی بفضائل و
تخلی از رذائل دادراست نمی صوم وصلوة وسائر عبادات حاصل
شود می باید که آن را محض از عنایات ازلی وتوفیقات یزدانی داند
ودر سعی خود در کمال خود در علم وعمل هرگز نسازد چه پر ظاهر است
که اسای جنس او وامثال او در عقل وذکاوت موجود اند که از فضائل
ورذائل غافل اند وبسا آگاهند که باوجود کمال تمیز ودقائق
آن ودانستن اسباب وعلامات ومنافع ومضرات از رذائل
متخلی نمی توانند شد واز حلیه فضائل متحلی نمی باشند
پس هر صباح ومسا بلکه هر ساعت وهر لحظه مضمون

اَللّٰهُمَّ مَا اَصْبَحَ بِيْ مِنْ نِعْمَةٍ اَوْ بِاَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ فَمِنْكَ وَحْدَكَ

لَا شَرِيْكَ لَكَ تمرة معرفت باشيد وخود را عاجز صرف وناچيز محض انگارد

وگاهي از مكر الهي ايمن نشود خايف از غضب وي ماند وجانب رجا راجح

دارد * هدايت ثانيه در بيان معالجات اخلاق رذيله تفصيلا * وآن

مشتمل بر يك تمهيد ويازده افاده است * تمهيد * از اخبث

اخلاق ذميمه رذائل دهگانه است پس طالب حق را لازم است

كه در امر تركيه آن رذائل مذكوره را از ساير اخلاق ذميمه تخصيص

كند بحديكه هيچگاه هيچيك از آن وجود لمش جلوه نكند وميلاني بسوي

آن در دل نگذارد وهر يكي را از آن رذائل موجب بغض

وغضب وسخط حضرت حق وباعث نهايت دوري از بارگاه

قبول ورضاي او دانسته از تذلل وتشمين آن شود ومانع عظيم

وعائق عمده از وصل محبوب خود انگارد وزا اهتمام ماموراتت

ومنهيات آنقدر تعظيم كند كه اداي ماموراتت مثل دور كردن

خاري از راه مسلمين وهمچنين ادناي منهيات مثل انداختن آب

دهن ونظير آن ليحاظ تمام ونظر اعتبار او ساقط نكرد دوا از

مددر امتثال این امور لی پروائی و بی اعتنائی نورزد زیرا که همین قدر کمال اعتماد و فور محبت است که مواحب قبولیت میگردد و که رسهل بشر از کار مشکل و مقبول تر دران سارکاه می افتد در حدیث شریعت وارد شده که شخصی به همین عمل نیک که شاخ خار دار را از راه مسلمین دور کرده بود بهشتی شد و اگر احیانا در اتمام مامورات یا منهیات سستی و غفلتی مظنون شود نفس را از ان سستی سزای معین مناسب آن برساند چرا که بهر نفس آرام و راحت خودمی خواهد چونکه تکلیف و تذلیل در مخالفت مامورات و منهیات خواهد یافت در رهائی خود بدون مواظبت بر طاعات و قیام بر امتثال اوامر و اجتناب از نواهی بقیا متعذر خواهد دانست خود بخود از انحراف از امور شرعیه دوری خواهد جو بهر نفس را عیانات خود از تکلیف و تذلیل منطور است چونکه صیانت خود منحصر در امتثال امر الهی دانست الله را مخالفت آن نخواهد نمود و در مورد تعین سزا انیست که بمقابله کسل از بسیار طعام و شراب پیدا شده روزه دارد و اگر در صحبت یاران مالوف و سخنان دلپذیر

تعویق دوداده خاو نهاد زند و ترک صحبت آنان و سکوت
از ان قسم سخنان لازم گیرد * و رذائل دیگر که درین رباعی منظوم
است * رباعی * خواهی که شود دل تو چون آئینه * ده چیز برون کن
از درون سینه * حرص و طمع و بخل و حرام و غیبت * کذب
و حسد و کبر و ریا و کینه * و فرق درمیان حرص و طمع آنست که حرص
در اشیای حاضره می باشد و طمع خواهش چیزهای مغیب متخیل کو بعید
الوقوع بود * افادة * علاج حرص آنست که حرص طالب خواهش
مزیدی باشد باوجودیکه قدر کفایت حاصل است پس اگر مقدار
زیادتی که مطلوب نفس است کم از مقدار شی موجود بود پس مقدار مطلوب
نفس را تصدق کند و بر باقی قناعت ورزد و مثلا یک آثار موجود است
و نفس بسبب حرص خواهان زیادتی نیم آثار است یعنی خواهش
یک نیم آثار دارد پس از یک آثار که موجود است نیم آثار را تصدق
کرده بر نیم آثار قناعت ورزد و علی هذا القیاس و نفس را بگوید که اگر
بر قدر موجود قناعت نخواهی کرد بهمین طور خلاف تو خواهم نمود و بهمین
منوال در لباس و مسکن و هرچه دران حرص معلوم کند بعمل آرد و

اگر خواهش برابر قدر موجود یا اضعاف آن بود پس از قدر موجود
نصف آن تصدق کند و کلام مذکور نفس را سرزنش نماید
و اگر باز حرص باقی ماند و نفس قناعت بر قدر موجود نکند
نصف از آن باز دهد و همان کلام نفس خود را مخاطب سازد
باز اگر این رذیله از نفس او بالکل زائل شد باز نصف
قدر موجود دهد و همان کلام را بنفس خود گوید القصه نفس یا بقدر موجود
قناعت خواهد کرد و از رذیله حرص پاک خواهد گردید یا آن امر خوب
بالکل از دست او خواهد رفت بهمین طور عمل آورده باشد تا که
بیخ حرص از دلش برکنده گردد قاعده ۲ اصلاح طبع آنست
که هرگاه طمع چیزی در دلش کند هرچه از قسم آن چیز یا مثل آن
در حالت وسلع در وی موجود بود همان را صرف نماید مثلا
اگر طمع پوشاکهای عمده و اسپ بر خاطرش گردد از قسم پوشاک هرچه
برای مجلس مهیا نماید از آن تبدل کند و اگر طمع طعام در دلش خطور کند هرچه
پیش وی موجود بود همان را صرف کند یعنی در خطور خیال طمع
چیزی از موجود صرف نماید و همچنین تا سر این رذیله کرده باشد

٩٥

تا اینکه نفس از این رذیله پاک گردد یا امر امور مرغوبه از دست او رود
امانت اموال بوجهی نکند که ارتکاب نامشروعی لازم آید مثلاً اینکه
ستر عورت یا دفع سردی و گرمی است بدهد یا تمام سرمایه قوت
خود را بداو داده این قدر محتاج شود که سوال نماید باین طور صرف
کردن هرگز روا نیست چرا که در معنا آنچه طمع باین وضع صریح امر نامشروع
لازم می آید و احتراز از نامشروع لازم پس باین طور هرگز صرف
ننماید مگر شخصیکه قوی الهمت بود که با وجود صرف کردن تمام
سرمایه قوت معاش خود مضطر سوال نخواهد شد و بر حکم شرع شریف
مستقیم و مستحکم خواهد ماند او را صرف کردن تمام سرمایه خود
روا ست و نشان علو همت اوست * افاده ۳۳ * علاج بخیلیکه صمیم
دلی بود هرچند ظاهر آثار او هویدا نشود آنکه اعلای مراتب جود را
بر خود در هر حال التزام کند و مدام بر ذخیره جوادان موثر رفته باشد
تا که وسوسه آن در دلش هیچگاه نیاید * فایده * ثمره در علاج طمع
و کمی آنست که برای دفع طمع هرچه سوای حاجات ضروری موجود بود
او برای دفع بخل آنچه که بر آن خیال بگذرد باید که بدهد اگر بخیلی تمام

اسباب خود را صرف کرده فقیر تباه کرد و رذیلهٔ بخل از و دفع نخواهد شد بلکه سبیل دفع این رذیله آنکه هرگاه دادن پارچه گران نماید پارچه مدید دا کردادن طعام دشوار نماید و نفس ازان سرتابی کند همان طعام بفقیر حواله کند و همچنین و در سایر اشیای مملوکه خود تصرف نماید تا آنکه چون آن اشیای مملوکه ترتیب باتمام رسد و دران هنگام از صرف مال دست خود را باز دارد و بطریق کسب حلال مالی دیگر بدست آرد باز دران مال بهمان وضع مذکور تصرف کند و همچنین تدبیر این رذیله کرده باشد تا که نفس ازان پاک شود و چونکه باین وضع بمقابله نفس در لیل و نهار خواهد کرد امید است که رذیله بخل بفضله تعالی مندفع و ابد شد

افاده علاج حرام آنست که هرگاه نفس خواهش حرام کند حالانکه از جنس آن حرام بود آنرا هم بنابر خواهش نفسانی خود ترک کند بلکه آنرا بنابر محافظت جان یا ادای عبادت و احکام شرعیه یا ادای حق از بابت حقوق بعمل آرد مثلاً نفس خواهد که طعام غیر را بغصب یا دزدی گرفته باید خورد پس طعام حلال هم او را بوقت خواهش او ندهد و هرگاه نفس خواهد که این وقت طعام خورده

آرام باید کرد و آن وقت طعام نخورد بلکه هرگاه به شب بدل وقت خواهش طعام و گرسنگی فرونشیند باین نیت که ضعف و ناتوانی موجب در ماندگی از ادای حقوق عبادات شاقه مثل جهاد یا غیر شاقه مثل نماز و غیره خواهد گردید آن وقت بقدر حاجت بخورد و همچنین در جنس طعام کند مثلاً نفس می خواهد که فلان طعام باید خورد و قسم دیگر برای دفع حاجت تناول کند و علی هذا القیاس خواهش حرام که از جنس دیگر بود مثلاً اگر نفس خواهش زنا کند از مجامعت حلال هم مطابق اراده نفس پرهیز کند و وقت و حالت تبدیل ساخته بنا بر ادای حقوق زوجه مجامعت نماید* فائده* در حدیث شریف است که وقت دیدن زن اجنبی و میلان خاطر بسوی وی باز زن حلال دفع حاجت خود نماید چنانچه در مشکوة است که* انّ المرأة تقبل فی صورة شیطان وتدبر فی صورة شیطان اذا احدکم اعجبته المرأة فوقعت فی قلبه فلیعمد الی امرأته فلیواقعها فانّ ذلک یردّ ما فی نفسه* یعنی هر آئینه زن پیش می آید در صورت شیطان و

پشت کرد وی رو در صوفت ایشان و قتیکه یکی را از شما خوش
آید زنی پس بیند در دلش پس باید که قصد کند سوی زن خود پس
باید که صحبت کند با وی پس هرآئینه این صحبت دور خواهد کرد
آنچه در دل اوست یعنی میلان خاطر او را بسوی زن و در حدیث
دیگر است که دیدند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم زن را پس
خوش آمد آنجناب را پس تشریف آوردند نزد حضرت سوده
و ایشان خوشبوی می ساختند نزد ایشان زنان دیگر بودند
پس آنها را تمار قند تا که مکان خالی شود پس پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم قضای حاجت خود فرمودند باز ارشاد نمودند که ایما
رَجُلٌ رَأَى امرأةً تُعجِبُهُ فَلْيَقُمْ إِلَى أَهْلِهِ فَإِنَّ مَعَهَا مِثْلَ
الَّذِي مَعَهَا یعنی هر مردی که ببیند زنی را که خوش آید مر پس
باید که برخیزد بسوی اهل خود پس هرآئینه نزد اهل وی است
آنچه نزد آن زن است یعنی در حاجت روائی هر دو برابر اند
این سنت قولی و فعلی مخالف بیان مذکور نیست چه حدیث سوم بعد
بیان حال پرهیزگار پاک است و بیان معالجه نفس برای بدکار کردن

حرام است که هرگز نفس وی ازار تکاب حرام باز نمی آید پس دلا جشن نیست مگر مخالفت خواهش نفس قال الله تعالی وَ اَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ یعنی ولیکن هرکه بترسد از ایستادن برحضور پروردگار خود و باز دارد نفس را از خواهش دیگر مقام آنست که خواهش جماع دو قسم است یکی انهماک نفس است در لذت آن و از آثارش میلان خاطر است بحرام و عدم انجمام از حرام دانحرافت از حلال خصوصا و قتیکه لذت نفسانی و شیطانی در حلال کمتر باشد و در حرام بیشتر مثلا شخصی را منکوحه حسینه خوش وضع و خوش لباس بود و زوجی دیگر آنچنان نبود لیکن در عین حالت جماع ادا ها و صداهای شهوت انگیز بوضعی می کند که داد بیحیائی میدهد آنشخص گرفتار دام نفس و شیطان مائل تر بآن زن تواهد بود و این نیست مگر از انهماک در لذت جماع و نیز از آثار وی است تکلف در شهوت انگیزی باوجود ناتوانی و فات ماده منی و حالش را شیخ سعدی علیه الرحمه بیان می فرماید * بیت * بی رغبتی شهوت انگیختن

قارغت بودخون جودریخس* قسم دوم حاجی است که طبیعت
انسان بسبب شدت امتلای او عیدننی بان مائل می شود و
درین میلان خصوصیت زنی یا خصوصیت طریق حاجت از حاجت
وحرمت وحاجت دارد بیاسش آنکه چنانچه نزدیک امتلای مثانه
بول بی آرامی وقلقی در طبیعت انسانی حادث می شود و بسبب
حدوث ان قلق چار ونا چار مکانی برای دفع حاجت تجسس می نماید
وچون مکانی مناسب بدست می آید ومانع شرعی یا عقلی از بول
درا مقام نمی باشد طبیعت الشخص بسوی آن مکان متوجه
می شود و تا وقتی که انفراغ از حاجت متحقق نگردد خیالش همان مکان
متعلق می ماند و اگر مانع مذکور می بود مثلا مکانی باشد که مالکش از بول
کردن دران ناخوش خواهد شد یا مثل آن مانع دیگر می بود پس
خاطر متعلق بان مکان نخواهد ماند لیکن بی آرامی که بسبب کثرت
بول لاحق گردیده بر شدت خود خواهد ماند تا که بول کند پس خصوصیت
آن مکان یا حصول طریق تحصیل آن از خصوصیت تابع باشد درین
قوه طبیعت ونسبت ندارد و بمحبین وقتیکه او عیدننی انسان می شود

ہیجان شہوت درطبیعت انسانی پدید می آید پس وقتیکه زنی را که مناسب قضای حاجت او باشد می بیند همان ہیجان دو بالا می شود وتا وامیکه قضای حاجت متحقق نکرده خیالش بقضای حاجت خود متعلق می ماند پس درین میلان خصوصیت آن زن وخصوصیت طریق تحصیل آن ازنکاح یا سفاح دخلی ندارد بلکه ازان زن وکار حرام مطلقا معرض ومجتنب می بود فاما اشتیاق جماع که بسبب دیدن آن زن پیدا شده دردل می ماند تا که ازحلال حاجت خود قضا نماید پس مورد هردو حدیث شریف قسم دوم است چنانچه لفظ فَاِنَّ ذٰلِكَ يَرُدُّ مَا فِي نَفْسِهٖ * وَفَاِنَّ مَعَهَا مِثْلَ الَّذِي مَعَهَا ازان آگاہی می بخشد زیرا که مقصود ازمماثلت اینجا نمی تواند شد مگر مماثلت درنفس قضای حاجت نه درسائر امور مثل صورت و سیرت وازہمین جا معلوم شد که جناب امام المعصومین را خواہش زن اجنبی در دل خطور نکرده بلکه تقاضای نفس قضای حاجت که مستور ومخفی بود برروی کار گذشته ومخالفت نفس از قسم اول که داخل درنهی نفس است ازهوای دی که منطوق آیه کریمه

است ورياضت نفس به مخالفت آن امری است كه مسلم
اہل شرع وعقل است * شعر * وَالنَّفسُ كَالطِّفْلِ
إن تُهمِلهُ شَبَّ عَلىٰ * حُبِّ الرِّضاعِ وَإن تَفطِمهُ يَنفَطِمِ *
ندانکه کلام بموحب مقتضیات این فن آنکه چه بیت
شریف در بیان ادای حقوق نفس است و معالجه مذکوره برای
تزکیه آن از انواع حظوظ * ایاده * علاج غیبت آنست که
اگر صرف خطره آن بگذرد پس باید که بالتجای تمام منقطع از
ماسوی اسه شده همگی است خود دعای برای بهتری وخوبی شخصی
که خیال غیبتش بخاطرش گذشته بود بکند و آن قسم بهتری بود که
برای نفس خود بهات خواهان بود و دعام کیفیتی که بنابر اہم مهمات
باشد ضرورات خود می کند بعمل آرد و اگر نفس در این کار تقاعد
ورزد در پی نفس شده خواه نخواه این دعا بعمل آرد و هرگز نفس را
نگذارد که در این دعا تعلل کرده اہمال نماید تا آنکه یک روز یا دو روز یا سه
روز در پی نفس بماند و اگر غیبت بظهور آید سوای دعا عفو تقصیر
از آن شخص خواهد و بحل کناند و در خلوت از او بگوید که من غیبت

تو کرده ام فائده اظهار آنکه نفس از اظهار عیب خود می گریزد و باز کہ
بمعترف عیب خود می شود در اظهار عیب کمال شکستگی نفس خواهد شد
فائده خلوت آنست که اشاعت بمعصیت الہی ممنوع است و
ارتکاب نامشروع قبیح است وافشای آن اقبح ازان لہذا در خلوت
گوید و او هم از اظهار آن مانع آید* افاده ۹۰* علاج کذب آنست که اگر
کذب بنابر لذت زبانی است نفع ونقصان احدی را دخل دران نباشد
پس علاجش سکوت وخاموشی است در مجالس از گفتگو پرہیز
کند تاکه لذت کلام از دلش دور گردد واحتراز از نشستن مجالس
نه نماید بلکه در مجالس بنشیند و سکوت ورزد که این معنی نهایت
بر نفس گران است واگر کذب بنا بر افساد ذات البین و فتنه
انگیزی در میان دو شخص است پس علاجش بطور علاج
غیبت است هر دو را جمع کرده در خلوت آنها را آگاه کند که نفس من
مرا این چنین اغوا کرده بود که در میان شما فساد وخرابی اندازم و
عفو تقصیر از ایشان کناند وایشان را از خود راضی وخوشنود
سازد و همیشه در اصلاح آنها کوشد وهر امری که موجب مزید التیام

در صحبت ایشان بوده ازان سعی بلیغ کرده باشند و اگر زنده اند از دو
شخص بوده اند همه آنها را جمع کند و احتراز از اعیاد بر بطور سابق و
ممانعت از اظهار آن لازم شمرد و در هر صورت یعنی غیبت و کذب
قبل استغفار از اهل حق توبه نصوح بحضور حضرت حق که حق
او اعلا ترین و اصل همه حقوق است بجا آرد من بعد استغفار
از اهل حقوق بعمل آرد * افاده ۷ * علاج حسد آنست که اگر در
دل است حسرت بر دعای مزید کمالات محسود و وفور عزت و
جاه او خصوصا برای مزید چیزی که ازان حسد کرده است کوشش کند
و بطوری که در غیبت مرقوم گردید دعا بالتجا نماید و ظاهرا هم بقدر
وسع خود از دست و زبان رسانیدن احسان در ترقی محسود کوشد تا که
وسوسه حسد بسبب مقابله و مخالفت نفس از دلش منتفی و
منعدم گردد و هیچ گاه نیاید و آن مسلمان محسود را فائده حاصل گردد
و اگر اثری از آثار حسد ظاهر گشته مثلا بی لیاقتی محسود و ز کمالی که
بسبب حسد گفته از زبانش بر آمده باشد پس آن محسود را
پیش همه آنان آگاه کند و پیش کسانی که لیاقتی او معتقد ساخته بود آن

و اهم بر خطا و غلطی خود آگاه ساخته معترف بقصور خود شود و نالیاقتی
که معلوم وی بود آن را بکمال خوبی و تقریری که دلنشین باشد
اظهار کند مثلا به حضور آقای شخصی بسبب حسد گفته باشد که آن
شخص لائق رفاقت و محل اعتماد نیست پس آن شخص را هم
آگاه کند و مستحق از قصور خود شود و آن اقارا هم بر غلطی خود آگاه
کرده بجای بی لیاقتی کمال لیاقتش ذهن نشین او سازد و فائده
اعلام آن شخص آنست که وی هم بر تخیل کار خود آگاه بوده بدارکش
نماید و در اظهار لیاقت خلاف نمائی نکند بلکه اگر واقعی است اظهار
نماید و الا سعی محض بدون اظهار لیاقت کند * افاده ۸ * علاج
تکبر آنست که اگر تکبر به نسبت شخصی رو داده تدالی پیش از
حد به نسبت آن شخص بجا آرد و کو در غایت تذلل خود و نهایت تعظیم
آن شخص حرکات او نقل مجلسهای مردم و مضحکه بچشمان وی گردد تو
اگر طالب رضای حق است و خود را در سلک طالبان خدا منسلک
کرده به هیچ چیز از آن باکی نکند آیا نمی بینی همین مردم با عز و وقار به
نمی باشند چون که خود را در زمرهٔ ازاذان داخل می کنند اصلا در

قبول زی و وضع آنہا کہ مرا سر خلاف عقل و مروت است باک نمی کنند بلکہ عزت و افتخار خود می دانند والمرزادہ بمعر زی باشد کہ تحت محسناں اوراصید کردہ اچہ کوارای خاطراست مروسالم الطبع است امہ آں ذاندل وخان قبول کردہ علی رؤس الاشہاد در کوچہ و بازار ہمان اطوار حراماں وشادان می کردد اکر کالب حدانی الواقع است از یں امور کہ بالکل موافق عقل وشرع است کو مخالف عقول ناقصہ عاملاں مرحسات الہی بودہ باشد اما وانکار بحواہد ورزید ومراد از تذلل ایں تذلل جعلی کہ ائی مطلوب نیست کہ سرحم کردن یا زمیں بوس شدن است بلکہ حقیقت تذلل در ہر مقام وہر جا جداو علاحدہ است مثلا شخصیکہ دوزی مشائخ بوداورا انکار بہ نسبت شخصی از مشائخ بہم رسد پس می باید کہ با او معاملہ کند کہ در اذہان مردم متیقن کردد کہ ایں شخص ازاں شخص مستفید است واز وی فواند طریقت حاصل کردہ ونقصاں خود را بہ صحبت وی تکمیل نمودہ ۞ افادہ ۞ علاج ربائط طریقی تمثیل آنکہ رمانی در نماز تاری کردید پس آں

خیال ریا بمقدور خود دفع کند و اگر باوجود کوشش دفع نشد پس
لمحات ریا را بشمار آن محفوظ داشته در اوقات خلوت مثل
شب که تنهائی محض بود و هیچ کس را از بشر امکان اطلاع نباشد
اگر در نماز دوگانی بود دو دو رکعت و اگر چهارگانی بود چهار
رکعت بشمار لمحات بحضور و خلوص تمام بگزارد و اگر در آن وقت
هم خلل شود هر نمازیکه در ان خلل شده آن را از شمار موقوف کند
و بار دیگر خواند تا که نماز با خلوص مصفی از ریا بشمار لمحات مذکوره
رسد و تا ادای آن هرگز نفس را رهائی ندهد همچنین اگر در صدقه دادن
ریا پیش آید نفس خود را زجر کند که اصل مال ترا ده چندان
خرج خواهم کرد و صدقه خواهم داد اگر باز نیاید همچنان کند بلکه در صورت
کمال سرکشی نفس خود را بگوید هرقدر که خواهی سیری تمام
کار خود کن انشاءالله تعالی سزای آن قرار واقعی خواهی یافت باز
سزای مبادل سرکشی باو رساند و در ادای فرائض ریا نیست
مقام ریا سنن و نوافل است لیکن سنن و نوافل را هم باین
خیال که ریا پیش آمده یا خواهد آمد ترک نکند بلکه بخواند و علاج ریا

چنانکه مذکور شد عمل آرد * افاده ۱۰۰ * ملاح کبنه اگر از دل نحادر
نگرده باشد طریقه اخلاص بان شخص پیش بگیرد و ضعیکه در
دلش اخلاص پیدا شود و صرف اخلاص ظاهر راید درن موافقت
قابل اعتبار نیست و اگر شخص ماحرکتی سبب کینه ظاهر کرده
خلاصش است تنها اعتراف بقصور و ضعی در اخلاص دوستی
است چنان که سابقا مشروح کردیده * افاده ۱۱ * چون لطور
یادداشت که سابقا مذکور شد ملاحظه این امور بموافقت خواهد
کرد امید واثق است که تصفیه حاصل خواهد شد لیکن مجرد
اینکه در دلش غرض تصفیه ونیه موید اشود اعتماد بر ان نه کند تاکه
امتحان آن کند و طریق امتحان را خوبی فهمیده خود را بان ممتحن
نماید مثلا درویش خانقاه نشینی پادشاهی یا امیری را بکمال
شوکت و حشمت و طمطراق بسیار دید درویشی و حسدی در دل
خود نیافت نداند که من از حسد پاکم بلکه طهارت دلم را از حسد
حصانت ندیده دقتی پیدا کرده که هم بیره وهم نقاره هم سبب
در هم پیشه او در همان اشغال و اعمال مشغول شود در اندک زمانی

او را فوائد بی‌شمار حاصل گردد و آن هم بهره ایش و همان کار که این
شخص برای آن مدت دراز محن کشیده و براه مرغ از سینه بدون
محنت حسیره مشار الیه و ممتاز گشته در و بر وی او تقدم و سبقتش
واضح گردیده و از زبان دانایان آنکار و خانقاه نشینان و
مرشدش که سر آن خانقاه است چالاکیش در آن کار مشهور و معروف
گشته و بسبب آن معظم و محترم مشایخ عظام گردیده باوجود آن
او را بشاشتی و فرحتی نظر بامجادلات مذکوره پیش آید و سوزشی
و قلقی بوجهی در دلش نکند و در آن وقت البته از درونش ابر
و ذیله حسد پاک شده و علی هذا القیاس حال دانشمند و صاحب بین
اشراف و محترفت چه است * فصل سوم در ذکر مخالفات
عبادت * و آن مشتمل بر دو هدایت است * هدایت اولی در
ذکر مخالفات عبادات است اجمالا * و آن مشتمل بر دو افاده است
افادهٔ اولی * از عمده مخالفت عبادات فقدان محبت و تعظیم تام
خدا است هرچند هر شخص را محبت و تعظیم تام خدا حاصل باشد اما
بعزیکه موجب کامیابی شود و بوضعیکه اکابر دین را بوده نباشد

مثیلش آنکه محبت و تعظیم را غایاتی واغراضی می بود بحسب
آن اغراض وغایات محبت وتعظیم مختلف ومتبدل می شود مثلا
شخصی مواظبت ذکر نام خدا با قیود و شروط واهتمام تمام می نماید باین
غرض که ببرکت این نام پاک نوکری چند روپیه بدست آید یا پیشش
سرداری یا امیری معزز شوم هرقدر که آن غرض عزیز تر تعظیم و محبت
بیشتر اعلای اغراض دنیوی سلطنت و پادشاهی است هرچند باین
غرض هم هرکه یاد نام خدا خواهد کرد محبت وتعظیم نام پاک او مستحق روش ا
ایش از حیطهٔ بیان زائد خواهد بود لیکن بموجب ارشاد لازم الانقیاد
حضرت رب الارباب * قُلْ مَتَاعُ الدُّنْیَا قَلِیْلٌ * و بموجب بیان
بد ایت نشان حضرت رسالت پناهی علیه افضل الصلوات
والتسلیم لَوْ کَانَتِ الدُّنْیَا تَعْدِلُ عِنْدَ اللّٰهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ مَا
سَقٰی کَافِرًا مِنْهَا شَرْبَةَ مَاءٍ * دنیا چیزیست فانی قلیل وذلیل هرکه
نام خدا او را وسطهٔ حصول آن ساخت قدر و مرتبه این نام
نشناخت و بسا می باشد که همین حقیقت دنیا لباس وپندارهی
بری آید و در ازی آن ملتبس کرده جلوه گر می شود مثلا مواظبت

از اذکار الٰہی باین نیت که کمالی حاصل کنم و بوسیلهٔ آن بادشاہان و امرا و اہل عزت و اعتبار پیش من سر خم کنند و التجا بمن آرند و نام و نشان من و صیت کمالات من تا ازمنۂ متطاوله باقی ماند و در بلدان و اقالیم دور دراز آوازهٔ ولایت من منتشر و فاش گردد و فی الحقیقت ٭ اَنَّ کُلَّ ذٰلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِیْنَ و حالش مبین در حدیث شریف است که قاری و جوادی و شہیدی را روز عرض و حساب پیش خواہند آورد و ہر یک از اشخاص مذکورین بکمال کوشش خود در رضا جوئی حق تعالی بیان خواہد کرد و عالم السر والعلن که آگاہ بر مافی الضمیر است ہر یک را بر نیت آنہا که شہرت و آوازهٔ خود منظور داشته مناقع فرموده حکم بادخال دوزخ خواہد فرمود و ازین بیان گمان نتوان کرد که اذکار الٰہی بنا بر طلب رزق یا امور دنیویه ممنوع و حرام است که این معنی صریح خلاف نصوص قاطعه است بلکه غرض بیان تفاوت مدارج محبت و تعظیم نام خدایتعالی است که ذاکرین در ان مختلف می باشند و انچه در حدیث مذکور از دخول آن ہرسه فرق

دور نا مبین شده پس شرح جس آنست که ادای انعالیکه ازان
رضای حق هم می توان طلبید و تحصیل ونیا هم ازان می توان کرد بر دو وجه
می باشد اول آنکه ادای این انعال نماید و اظهار کند که این افعال را
محض منظر آورده ام وحالانکه در دل خود نیت تحصیل غیر مبانی
خدا ازان کرده باشد پس این فاعل البته لسطر قوادار بارگاه الهی است
و قابل دخول نار و بیان حال امثال همین اشخاص در حدیث
مذکور واقع شده و وجه دوم آنکه همان افعال مذکوره را بجا آرد و موافق
نیت قلبیه خود اظهار طلب غیر خدا نماید پس این شخص اگرچه محترز از
بارگاه الهی باشد لیکن نه این قدر که امر ادخال نار در حق او صادر شود
و نیز باید دانست که همین اشتغال و اعمال دنیا است که به نیات
صحیح عبادات عمده می گردد مثلا خواب که سراسر غفلت و حجاب
می نماید باراده صحیح و نیت درست بهتر از عبادات اهل ریا
می شود و مخلص فی العبادت را هرگاه سهر و بی خوابی موجب کلال
حواس شود و لذت مناجات و کیفیات عبادات را مختل میسازد
و آن مخلص بی ریا مشتاق آن لذت و کیفیات گردیده و باره که حصول

آن را مختصر در خواب پند است که یا همین اراده و نیت در خوابید
رود بهتر از نماز خوانی صد نماز ریائی و غافل خواهد بود و با آنکه خواب ادا
با نماز ریائی هیچ نسبتی نیست تا آن را بهتر گفته آید نماز شب موجب
ورود بار رضامندی حق است و از ملکوت زمین تر وی میرسد
و بران نام صد بار رحمت الهی و رضامندی و خوشنودی حق فائض می
گردد فشتان بین المرتبتین و چون تفاوت اغراض دنیوی معلوم شد
انتقال باغراض اخروی باید کرد هر چند اغراض اخروی همه بهتر است
لیکن در ان هم تفاوت مراتب و منازل بی شمار است از تفاوت
مراتب و منازل اهل جنت تفاوت اغراض اخروی را معلوم باید کرد
همین خصال فطرت که مسواک و مضمضه و استنشاق و فرق و قص
شوارب و استنجا و استحداد و ختنه و بعضی اجزاء و تقلیم اظفار
که بموجب قول مفسران معتبر ابراهیم خلیل الرحمن صلی الله
علی نبینا و علیه بان ممتحن و مکلف شد و باین محک تجربه نقد بسته بهاد
ادرا از موده بمرتبه امامت کبری رسانیدند و همین صلوة و صوم
و تلاوت و اذکار و جهاد و زکوة و حج است که در ادای آن مراتب

صدیق و فاروق وامثالہما نسبت تفاد

مبدل شد پس بہترین نبات داعراض وز محبت وتعظیم نام

پاک وی دخباجوئی وی است بایشن جز رضای وی ہیچ نخواہد

وہیچ مطلبی دنیوی واخروی اجرت خود ندانند بلکہ کمال انعام

جلیل القدر کہ مقابل آن ہیچ نعمت دنیا وآخرت نتواند شد ہمین

است کہ توفیق وقوت ذکر نام پاک او یافت ہمین انعام را

بشرح وبسط تمام کہ صرف بقوت وتوفیق اوست فہمیده او

در دل خود جاداده از تہ دل شادان وممنون احسان ایزدی

باشد وشرح وبسط آن این است کہ مبادی واسباب ذکر را

ملاحظہ کند کہ ہمہ از ندا است تمام جوارح واعضا وحواس ظاہر

وباطنہ کہ ہر یک را در حق ورد ذکر است ہمہ از انعام تمام اوست

مثل بعد توفیق کہ انعام خاص بر خاصا نست ہم از دست پس شخص

است کہ ہمہ اعضاء وقوائد دل وزبان وفہم ودانش او درست

باشد و بہزار ہا تقاریر دنیوی وافکار معاشی بر زبان ودل نا دمی

کند ووا اینکہ اراده ذکر زبانی یا فکر قلبی کرده توجہ بخدای تعالی

فهمیده حرکات صلوٰة بکمال اداب وخشوع که شایان قبول بارگاه
بادشاه حقیقی باشد بعمل آرد و خود را مدام در کار الهی داشته
اوقات نماز را بلاشبه وقت دربار و حضوری پندارد و تلاوت
و تسبیحات و ادعیه را مناجات و مکالمه و عرض حاجات خود پندارد
اینست حقیقت اجمالیه صلوٰة و اما حقیقت ارکان آن تفصیلا پس
برای تفهیم آن تمثیلی تصویر باید کرد بیانش آنکه وقتیکه چیله خاص
شاهی عزم مناجات و قصد عرض حاجات در دل خود مصمم کرده در
دربار آقای خود حاضر شده بکمال خضوع و تعظیم می ایستد و از
ماسوای او اعراض کرده و هیبت و سلطنت او را نصب العین خود
ساخته دیده امید مناجات باو می دوزد پس لابد بمجردی که آن
پادشاه عالی جاه بر عزم مناجات او اطلاع می یابد و امید عرض حاجات
او را می بیند عنایت خاصه در باره او مبذول می نماید و بدیده قبول
و محبت او را ملاحظه می فرماید و هر قدر که اقوال و افعال تعظیمیه از ان
چیله منقاد صادر می شود عنایات شاهی در حق او رو ببالا می گردد پس
وقتیکه آن بنده منقاد عنایات آقا را بجانب خود بیش از بیش متوجه

می باید برای بجا آوردن تحت موس باامثال آن از تعلیمات که تقدیم مذ
استیدان مناسبات و توطیه عرض حاجات می باشد احتیائی ورزد
و سبب صدور این تعلیم عنایات بی غایات پادشاهی بسوی او متوجه
شده اذن مناجات و پروانگی عرض حاجات باوارزانی می کنید
پس آن عبد منقاد در شکر حصول اذن مناجات زبان خود را بشاو
مدحی کشادن مولای اوست کشاده و فعلی که مشعر به تعظیم آقای اوست
بجا آورده مشغول به مناجات و عرض حاجات می گردد و از بسکه این
وقت وقت نهایت کمال این عبد منقاد و غایت قرب آن پادشاه
عالی جاه و شدت ظهور هیبت سلطنت و مهابت و ضوح سطوت
مملکت است در مظنه سهوی بعضی مضامین مناجات و مقام
نسیان بعضی از حاجات بود لهذا او را امر می فرماید که لمحه از مقام
مناجات جدا شده خیال و عقل خود را از دست نموده باز در آن فرصه
داخل شود تا تدارک ما فات بجو بی دست دهد و قرینه ما مثال این
حالات قرب و مقامات اتصال مر آن عبد منقاد چند بار بسلسل
تکرار در رود می کند تا نوی حسن معاملت و قدر دانی و فور قبولیت چنان

اقتضا می فرماید که آن عبد را برای اعزاز و اکرام به نشستن ماذون کنند لیکن از بسکه نشستن در دربار پادشاهی کمال سوی ادب است لهذا حکمت ملاطفت چنان اقتضا می کند که آن عبد را بهیئتیکه مناسب نشستن باشد مامور فرمایند مثلاً بسوی او پای خود دراز می کنند تا به تقریب ادای خدمت چپی بنشیند همچنین وقتیکه مومن پاک تبرا از اشراک صحیح العقیده خالص النیت مجتنب از بدعت متخلی از رذائل و متحلی بفضائل جان خود را از الواث بهیمیه و خباثث معنویه صاف نموده و تن خود را از انجاس حقیقیه و احداث حکمیه پاک کرده و لوح خاطر خود را از نقوش التفات الی ماسوی الله مصفا ساخته و دل خود را از علائق غیر الله مبرا کرده بقالب و قالب خود متوجه الی الله گشته بکمال محبت و وفور رغبت بمضمون اِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ را در سویدای قلب خود راسخ نموده عقد تحریمه می نماید به مجرد این عقد رحمت الٰهیه بجوش می آید و عنایت خاصه بسوی او متوجه میگردد که اِذَا صَلّٰی اَحَدُكُمْ فَلَا يَتَنَخَّمَنَّ قِبَلَ وَجْهِهٖ فَاِنَّ اللّٰهَ بَيْنَهٗ وَبَيْنَ الْقِبْلَةِ و فی روایة فَاِنَّ الرَّحْمَةَ تُوَاجِهُهٗ اشارتی است باین معامله و هر

چه دیگر اقوال تعظیمیه از تلاوت قرآن واز ادعیه از و بظهور میرسد
بانقدر عنایت رحمانی و فیض یزدانی در حق او مبذول می گردد تا اینکه
رکوع که نوعیه عنایت تعظیم و تمهید نهایت قرب که عبارت از سجود
است بجای آرد و وقتیکه بفضل خاص خود ملاحظه می نماید که مثل این
مقام رفیع که عبارت از سجود است مرا ماذون سلطانی فرموده و سیح مانع
و عایق نگذاشته اند در ادای شکر این نعمت کبری و مواهب عظمی
راست استاده و مدح و ثنائیکه شایان شان او تعست بجا آورده
جبین خود را بر خاک تر نمایده در مناجات و عرض حاجات مشغول
میشود و از عکه سجود مقام نهایت قرب و محل سنوح تجلیات
جمال و ظهور اسرار اوقات جلال است لهذا منشاء سهو مضامین بعض
حاجات گردیده بنابر علیه چنان مامور شد که خود را دمی از آن مقام رفیع
فرو تر آورده باز بهمان مقام رفیع برای تدارک مافات من عرض
الحاجات عود کند و چون آن مومن پاک این حالات مرضیه بار بار مطلع
می شود که ادای تکرار در دو رکعت متحقق می گردد قابلیت پیدا کی
نشستن پیدا می کند زیرا که تکرار دلالت بر شدت انقیاد می کند

بخلاف آنکه فعل تعظیمی ازان یکبار صادر شود چه محتمل است
که آن فعل تعظیمی اتفاقا ازان صادر شده باشد لیکن بنابر محافظت
قوانین عظمت تعبد و صلواة را خالی از عبادات نکرده است به تشهد
که مشتمل بر نهایت اقوال تعظیمیه است امر فرمودند و نیز در قومه
سری دیگر هم مودع است بیانش آنکه هر رکنی از صلوة مشتمل بر
حالتی جدیده و لذتی تازه است پس باید رکوع را از سجود به فاصل
اجنبی ممتاز باید ساخت تا لذت هر رکن برابر بها نصیب مصلی
گردد و هم چنین در جلسه ما بین السجدتین سری است پس
غامض بیانش آنکه وقتیکه شخصی ذی القدر به مقامی رفیع و پایه بلند
دفعة فائز می گردد مثلا دست او به پایه تخت شاهی رسد یا به دستار
سر بسته بهره ور گردد پس البته اقران و امثال او را ظن اتفاقی
بودن این امر بخیال می گذرد و چون این امر مکرر متحقق می شود
خیال باطل مضمحل می گردد همچنین وقتیکه این مشتی از خاک را
بالای مناصب قرب که در سجود بدست می آید میسر آید البته محل
حدوث ظن اتفاقی بودن این امر در قلوب سائر عالمیان باشد و ذفاصیّت

پس این مقبلی ہم است پس بنابر ازالہ این ظن دو ہر رکعت
این مومن پاک را باین خلعت فاخرہ دوبار می نوازند این است
اشارہ اجمالیہ بسوی اسرار ارکان صلوۃ واما تفصیل آن پس
بنابر سکی مقام بر ذکای اہل فطانت حوالہ کردہ شد چونکہ برین معنی
مجوبل آگاہ بودہ موافقت خواہد ورزید امید از فضل الٰہی است کہ
حسب استعداد خود مورد الہامات صادقہ خواہد شد واز مخبر می باید
بر دبسر قول فاروق کہ اُجَهِّزُ جَيْشِي وَاَنَا فِي الصَّلٰوةِ در بارہ
خود تدبیر عساکر مسلمین کہ موجب مزید قوت شوکت اوشان متعین
باشد می فرمود ولہذا ہرچہ درکہ فتوح واز دیاد اسلام در عہد او
رو دادہ ذرہ ہیچ عہد معلوم نیست القصہ تحقق معنی ایمان در دل
انسان بمنزلہ تخمی است کہ تحقق در زمین مناسبہ شدہ امنیکہ متکلم
بکلمہ شہادت شد وجود دیندش مشہود و معترف عوالم الٰہیہ
گردید و بزبان حال صدای تہنیت عبودیتش وقبولیت او از ملا
اعلا نیز بر زدہ مسامع اہل عوالم را زینت بخشید بمجرد ادای
کلمہ شہادت مامور بحاضری در بارگاہ اوقات خمسہ گشتہ بہ بسیار ہم

از احکام تطهیر که مقدمه قصد دربار است و به تعلم اداسب قولیه و فعلیه دخر ضدا شت جهره دسر بسر زوسر فراز گشت * افاده ۲ * چونکه اخلاع از اموال که موجب منطوق جل الله اکرم قیاما ما خما وزندگانی این جهانی است کلیه ما مور به نیست و بسا است که انسان وقتیکه مسلمان شد پهان وقت مالدار شود یا که از سابق مالدار بود و بنا علیه زکوة را ضمیمه نماز فرمودند یا مال که اکثر موجب غفلت و نکرت می باشد و محبتش زنگ آئینه دل می گردد در حق مرد مسلمان نوعی از حضوری علی الدوام بخشد شرحش آنکه چون مرد اسلام آورد دانست که بارکان اسلام ماموریم و اهتمام ارکان عمده که ازان جمله زکوة است در دلش قرار یافت بسا نوبت در پی تفتیش اجناس اموال گردید که کدام از قبیل مال زکوة است و کدام نیست و هرچه از قبیل اول است مقدار نصابش چیست و آن مقدار را چه قدر زکوة گذشتن سال که شرط زکوة است از کدام وقت شروع پس این اهتمام ما دامیکه دامنگیر خاطرش گردد عین تدبیر تثمیر اموال خواهد ماند در همه آن اوقاتش نوعی از حضوری حق نصیبش

ادا نموده چونکه معنی فرضیت بحولی خواهد فهمید یعنی حکمی است
از احکام الهی ادای آن بنابر حکم مرسل لازم است و بیانات
دیگر از استعمای ثواب بار مع حاجت فقیر یا ملاحظه رحم یا آواره و صیت
جود و جود و کرم و رحیف بیت ادای امر الهی متضمن یا منعدم
خواهد گردید و استثنای حساب حمیده مطلق مذهب وی خواهد بود
و مولف را اثبات است که این قدر مال که معین در هر سال بطور پیشکش
نذرانه بحضور شاهنشاه حضوری او در ساعت محسن بنابر کثرت الرایش
انعام جلیل الشان رحم در من مقرر فرموده و بنا علیه اقتدار زکوة اصالة حق
امام و خلیفه است و گویا از دست الهی حواله میکند چنانکه قرآن
و حدیث بران دلالت وارد پس حال مسلم در ادای زکوة هر سال
مشابه کسی است که از حضور پادشاه عالی جاه بی پروا مامور کرده و حکم
صحیح یافته است که از اشیای سالو کرده بخود این قدر هر سال
نظرانه بید سید با حشمت بحضور ما آورده باشد که ما در دست شایست
خود آن را قبول فرموده مورد تفضلات خود ام ساخت پس اهل کاره
حاجات دیگر کرا بطور بد دیگر را پنداند از ایشان در عهد حسن سلوک

و محصول نیست بلکه نمی توانند گذرانید مگر ان علو منصب و کمال
عزت و حشمتش که در بارگاه بادشاه است می باشند و آن منحصر
برام در مزید و ترقی می ماند و غفلت اور ادرین اشتغال باموال رو
نمی دهد ﴿ فائده ﴾ چنانکه سلاطین ذوی الاقتدار سماحت شعار اموال
نذور و نیاز را در مخارج خاصه خود صرف نمی نمایند بلکه در مخارج منامر
اہل عزت و افتخار مثل شاهزاده های عالی مقدار و امرای کبار تجویز
بذل نمی فرمایند بلکه مصارف مستحق استعمال این اموال نزد ایشان
ذوی الحاجات و انعامات اند و بس همچنین حضرت مالک الاملاک
اموال زکوٰه را بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که مخارج آن جناب
فی الحقیقت از مخارج خاصه حضرت رب الارباب است و بر سائر بنی هاشم
که علاقه اخوت و نبوت بان جناب می داشتند تحریم فرمود
و مصارف آن اموال از ذوی الحاجات معین نمود پس بر کسانی
را که بر ذات ایشان صدقات تحریم فرموده اند عزت و افتخاری حاصل شده
که شکر آن به هیچ زبان ادا نمی توانند کرد اگر فقط در مقابله این
نعمت صدها انواع عبادات و هزارها اقسام طاعات بجا آرند

یشان را می مرزد بسبب مقابله مثل این بعثت عظمی بکفران
دار لکتاب عصیان بکدام پایه میرسند ۞ افاده ۳ ۞ در فضیلت صوم
ماه رمضان یک نوع وجه و التفات مرد مومن تمام سال بسوی حکم
الهی وتعظیم امر وی تعالی می ماند و انتظار می می کشند و استعداد می
می نماید که هرگاه رمضان خواهد رسید چنین و چنان یعنی روزه و نماز
تراویح و قرآن ادا خواهم نمود و درین انتظار و استعداد و خلوص
نیت مردم مختلف الحال می باشند و حسب آن اختلاف مدارج
مقبولیت آنها مختلف می شود و بجهت این انتظار تمام سال مشابهی
بزکوة دارد چنانکه سابق در زکوة مرقوم گشته و هر چند روزه بر امت
معین بود لیکن تخصیص ماه رمضان برای این امت بجهت عنایات
بی نهایات حضرت حق است که برین امت مرحومه کرده است نظر
بضعف بدنی و کمی عمر و قلت همت و توفیق مراعات اعمال شاقه
ماه موصوف ولیلة القدر مقرر شده تا بدون مزاولت اعمال شاقه
بوساطت برکات ماه موصوف و شب قدر فائز بدرجات عالیات
مثل پیشینیان بلکه زائد از ان شوند و تا هر سال یکبار لکه گوئی قوتی بر

نفس میرسد کہ از آن تمامی ماند و شہوت و غضب و حرص

ادرا اصلاحی پدید می آید کہ او را بر آن آگاہی نشود * افادہ ۳۰*

احتیاج پس بر منزلہ آن پادشاہی مقامی معین کند و آنرا مورد

عنایات بی غایات خود سازد ہر کہ او در آن مکان طلب نماید آنرا

نہایت مورد فیوض خود دارد در اقران او معظم و معزز کند حتی کہ

اگر کسی بدون طلب ہم در آن مکان داخل شود اورا ہم بعنایاتی کہ

لیاقت آن میدارد مستفیض سازد و بوجہ من الوجوہ عزتی و عظمتی

اورا ہم در اقران خود حاصل شود و اورا خالی محض از اعزاز و عنایات

نذارد القصہ آن مکان را خوان یغما کردہ باشد پس ہر کہ

بنابر طلب حاضر شدہ باشد اورا بر طبق حال او معزز و منعم سازد

و ہر کہ بدون طلب آمدہ باشد اورا موافق حال او بوجہ من الوجوہ

معزز و منعم کند ہمچنین پادشاہ علی الاطلاق خانہ کعبہ و اطراف اورا

کہ مسمی بحرم است از تمام ارض ممتاز ساختہ مورد فیوض خود

کردہ است و مثل خانہ یغما برای ہر کس و ناکس مبذول ساختہ

پس ہر کہ بنابر طلب آنجا حاضر شود و آن نبی آدم اند پس بانواع

مانش آنکه چنانکه بتجربهٔ صحیحه ثابت شده که بسبب عدالت حکام ۱۹
و دیانت اهل معاملات و سخاوت جود ارباب اموال و نیک نیتی جمهور انام
برکات سماویه مثل نزول باران بر وقت و کثرت نبات و
تداول مکاسب و معاملات و دفع بلایا و آفات و نمو اموال و ظهور
ارباب هنر و کمال بیش از پیش متحقق می گردد همچنین مثل آن
بلکه صد چند از ان بسبب شوکت دین حق و عروج سلاطین
... و ظهور حکومت ایشان در اقطار و اکناف زمین
... تا کلمت حقه و انتشار احکام شرع در قری و امصار بظهور
... چنانچه حال هندوستان را با حال روم و توران در نزول
برکات سماویه باید سنجید بلکه حال هندوستان را درین جزو زمان که
سنه یکهزار و دوصد و سی و سوم است که اکثرش درین ایام دار الحرب
گردیده بحال همین ولایت که پیش ازین دوصد یا سه صد سال بوده
در نزول برکات سماویه و ظهور اولیای عظام و علمای کرام قیاس
باید کرد و اما منافع مخصوصه پس حصول آن بنسبت شهدای مومنین
و غزاة مسلمین و سلاطین ذوی الاقتدار و جوانمردان کارزار مستغنی

ازبیان امت و اما نسبت ارباب اموال صافیه پس حصول
ترقیات عظیمه در ادوات فلاحت و توفیر اسباب ولایت و مناصب
و جاه بهند ریاضات بسیار است و اما نسبت علما پس انتشار
علوم حقه و کثرت معلمین و متعلمین و وفور علما بمراتب احتساب و قضا
و اجرا ادوار و ادا قیام بر منصب امامت باطنیه یعنی دعوت عامه ظاهره بسوی
مذهب حقه و حصول نجات انبیا بسبب نشر عقائد حقه و احکام
مرضیه و ظهور امر بالمعروف و نهی عن المنکر است و اما نسبت
عوام صلحا پس وفور رغبت ایشان در صلاح و تقوی بسبب اعزاز
اهل صلاح و اهانت اهل فجور و بسبب شهرت امور محموده مشهوره
و خمول امور مذمومه مشهود و نیز تضاعف اجر طاعات ایشان بسبب
انقیاد سلاطین اهل اسلام و اکرام علمای ذوی الاحترام و اولیای
حکام و بسبب دخول در جماعات عظیمه کافه اهل اسلام است و اما
بنسبت عوام مومنین پس حدوث نیت صحیحه در معاملات
و میلان بسوی طاعات و قلوب ایشان بسبب انتشار انوار دین
حق و ائتلاف خواطر و انقیاد در رسوم شرعیه بسبب شهرت آن

گرچه تقلید باشد و نیز رفاهیت معاش بسبب نزول برکات سماویه ۱۰۲۰
و بسبب عدالت سلاطین ذوی الاقتدار و وجود کرمای سخاوت شعار و
انتظام امور معاشیه و معادیه ایشان بسبب مصنوع بودن قوانین شرعیه
است و اما به نسبت فساق و فجار پس حصول توبه یعنی حدوث
کراهیت در قلوب ایشان از فسق و فجور بسبب سریان انوار ملت
حقه در قلوب بنی آدم و بسبب رسوخ شناعت افعال قبیحه در
عقول جمهور انام بسبب شهرت ملت حقه و نیز دست کشیدن از
اظهار منکرات و بدعات بسبب خوف اقامت حدود و تعزیرات
یا خوف لحوق عار بسبب طعن اخوان و ملامت اقران و بسبب شهرت
قبح منکرات و بدعات است اما به نسبت اهل نفاق پس
استقامت ایشان بر دین حق ظاهرا و عدم دخول ایشان در زمره
کفره فجره بسبب خوف قتل یا بسبب ملاحظه عزت اهل ایمان و ذلت
اهل طغیان و نیز امید سرایت نور ملت حقه در جذر قلوب ایشان
بسبب انتشار انوار ملت حقه و نزول برکات سماویه و بسبب
ملاحظه شوکت اهل اسلام و بسبب مخالطت اولیای عظام و علمای

کرام و انعکاس انوار و تقود مواعظ این بزرگوار ان دو نور سینہ
ایشاں است واما بہ نسبت کفار اہل ذمہ پس دو نیست منفعت
سبب نزول برکات سماویہ ونفاق مکاسب وعدالت سلاطین
واطمینان از لصوص وقطع الطریق وامید حدوث درحقیت سیوم
اسلام سبب مخالطت با اہل حق وشہرت رسوم ایشان
و سبب ملاحظہ اہتمام امور معاش ومعاد اہل دین حق سبب
اتباع شرع است واما بہ نسبت اہل حرب پس در حق کسانیکہ
در جہاد از دست اہل اسلام مقتول شدند با وجودیکہ ایشان اثم
قلیل می باشند چہ در اکثر محاربات یقتلو لہن اقل قلیل بہ نسبت
قادر می باشند حصول صلاح ظہور شوکت جانب مجھہ
القصہ در حق ایشان مقتول شدن باعث تخفیف عذاب
تقلیل عقاب است چرا کہ مقتول نمی شدند الی اللہ مرکز بود تا
بقی می ماندند پس لابد کفر ایشان منرابدی شدہ بر تقدیرکہ گرفتہ
می شوند از دو آن عقاب متضاعف می گردد واما در حق ذراری
ایشان از نساء وصبیان پس از جہت ابتنا را سبب استرقاق

بجہر مخالطت با اہل حق بدست می آید البتہ حصول منافع محبت ۱۲۱
اہل حق در حق ایشان مظنون میماید درین رست پارہ از ذکر منافع
جہاد اما التفصیل ان لپس احاطہ اش در ینمقام نمیتواند شد القصہ
وجوب جہاد بر اہل ایمان و امر باقامت آن الی انقراض الزمان
در کارخانہ تشریع بمثابہ انزال غیث و اجراء انہار است در کارخانہ
تکوین اما تلف شدن چندی اشخاص الاستعداد مثل بعضے از
اہل اسلام کہ مانع از وقوع جہاد میشوند و راہ مخالفت غزاۃ و
مجاہدین بسبب خبث باطن و حسد و محبت کفرہ می پیمانند و در
ورطہ ہلاکت ابدیہ خود را می اندازند و در زمرہ اخبث المنافقین
داخل میشوند پس در عموم منافع جہاد مخل نمیتواند شد چنانچہ عموم
باران ست کہ عموم نفع آن در حق جمہور انام بدیہی است
باوجودیکہ بعضے از اشخاص بسبب انہدام عمارات باطلہ
مشغول و انہار تلف میشوند در فوائد متفرقہ و آن مشتمل بر
ہیج افادہ ست افادۂ اول بایددانست کہ استماع غنا بالی مزامیر
و اختلاط امارد بدون شہوت اگرچہ از ممنوعات شرعیہ نیست

لیکن امثال این امور را در حق سالکین راه حق خصوصاً در حق
طالبین راه نبوّت خالی از خلل هم نباید فهمید بدانکه امثال
این امور هم در حق مبتدیان مضرّ ہست و ہم در حق منتہیان اما در
حق مبتدیان پس تفصیلش آنکہ جمیع ارباب طلب روحانی اتفاق کردہ
اند بر انکہ سالکین راه حق را ایفاء نفس ضرورست و اتباع حظوظ
آن مضر لا سیما حظوظ طبعیہ لذت آن در طلب نفس راسخ کردد و حلاوت
آن در سویدا دل مستحکم گشتند و نفس در طلب آن بجائی سر از
قبیل حقوق کرد و بر ظاہرست کہ امثال این امور از قبیل حقوق
نفس نیست چہ کاہے بسبب ترک آن ضعف و ناتوانی در جسم بدید
نمی آید چنانکہ بسبب ترک اکل و شرب و ہمچنین کاہے بسبب ترک
آن انتشار حواس و پراکندگی عقل و کربت طبعیت حادث
نمیشود چنانکہ بسبب ترک نوم و استراحت و ہمچنین کاہے بسبب
ترک آن مظنہ وقوع در ممنوعات شرعیہ متخیل نمیگردد چنانکہ
بسبب ترک جماع القصہ امثال این امور را ہیچ یکی از عقلاء از
قسم حقوق نفس نمیتواند شمرد پس امثال این امور نیست مگر از

حظوظ نفس بلکه از همان قسم حظوظ که طالب را اجتناب
از آن لابد است چه صوت خوش و صورت دلکش از همان
قبیل است که لذت آن در قلب فرو میرود و اثر آن علی مرالدهور
والاعصار بذیل نفس متشبث میماید و بقفل او در طلب آن
هیجانی و شوری پیدا می‌گیرد و علاوه برین انکه امثال این امور
از جنس مناجاتی است که من وجه اتصالی با امور محرمه میگیرد
و در بعض اوقات بعض اشخاص را بسوی معاصی کشان
کشان میبرد مثلاً شدت تعلق قلب باستماع غنا منجر بالقا
استماع مزامیر میشود و کثرت اختلاط امارد در خلوت بحدوث
شهوت میکشد چنانکه بر اهل فطانت و تجربه کاران پوشیده نیست
و اجتناب از امثال این امور مباحه شعار اهل تقوی و صلاح است
چنانکه در احادیث کثیره مصرح است و کسی را بر ملکه تقوی و
صلاح خود معتمد شده اقدام بر امثال این امور نباید کرد که کلام
هدایت التیام اِنَّ الشَّیطَانَ یَجرِی مِن اِبنِ آدَمَ مَجرَی الدَّمِ
در ازاله امثال این ظنون شافی و کافی است

واما در حق منتهیان پس اغنیاء باستماع غنا مضرتی دیگر میرساند
و تعلق قلب بامارد مضرتی دیگر اما مضرت اغنیاء باستماع
غنا پس تفصیلش موقوف بر تمهید مقدمه ایست بیانش اینکه هر
انسان سلیم الوجدان در باطن خود دریافت میکند که کیفیت
غضبیه امری دیگر است و ملکه شجاعت امری دیگر اگرچه آثار و
احکام باهم متجانس و متماثل میباشند مثلاً ضرب و قتل از عروض
غضب سر بر میزند و از ملکه شجاعت هم صادر میشود لیکن اول
از عوارض سریعة الزوال است و صدور افعال از ان بانتظام
و استحکام و اول از کیفیات مذمومه است و ثانی از ملکات
محموده پس طریان غضب و صدور آثار ان اگرچه محل ظهور آثار
شجاعت نیست بلکه مویدان لیکن غلبه ان کیفیت و تسلط
ان بر نفس و اتباع مقتضای ان بحیثیتیکه هرچه غضب او
تقاضا میکند همان را العمل آرد خواه موافق عقل و شرع باشد
خواه نه بلکه شجاعت را بی رونق میسازد و چنانکه صاحب

شجاعت

۳

سجاعت متین با ممکنین میباشد همچنین صاحب غضب سبک
مزاج بیوقار چون ایمقدمه ذهن نشین شد پس دراصل
مقصود و کمال تعمق باید نمود و نظر غایر بکار باید فرمود
که هیجانی و غلبانی که بسبب استماع صوت خوش در
باطن انسان پدید می آید اگرچه فی نفسه از امور قدسیه
نیست چه مثل همین حال بنفس فساق و فجار بلکه مبتدعین
و کفار بلکه بنفوس بهر حیوانات وارد میشود لیکن بسبب
اختلاط انوار عبادات و طاعات و آمیزش محبت
خالق الارض والسموات بگونه تائید سالک راه حق در
بادی نظر منجمله از حالات محموده بالعرض معدود میگردد
اما در حسب مقامات و آثار حب ایمانی مشابه همان غضب
نفسانیست در حسب شجاعت و چنانکه و قتیکه آتش زیر پاره
از زر و سیم می افروزند بسبب تیزی آتش در ان تغلغلی

حادث میشود حتی که میل راسخ شده لغوهای او هویدا میگردد و
خلاصه او در ته مینشیند پس امر مرغوب فی الحقیقت
همان است که در ته نشسته است و این لغو که بر روی کار
آمده هیچ کار آمدنی نیست فَاَمَّا الزَّبَدُ فَیَذْهَبُ جُفَاءً
وَاَمَّا مَا یَنْفَعُ النَّاسَ فَیَمْکُثُ فِی الْاَرْضِ همچنین بسبب
استماع غناء هیجانی که بر روی کار می آید و تمام باطن مستمع را
فرا میگیرد از رسته از مرغوبات لفظیه و احکام بهیمیه که با انوار
قدسیه ممتزج گشته سر بفلک کشیده است و احکام و آثار جسمانی
در ته او مختفی گشته و این هیجان اصلاً در امور معتدبها کار
آمدنی نیست اثری مثل طلسم است که برای نظاره تماشائیان
ملکوت بر روی کار آمده پس اتباع امثال این امور و اعتقاد
باسباب تحصیل آن رونق مقامات حیرانی می شکنند چه کار رضا
حب لقائی سراسر اطمینان است و تسکین و وقار است و تمکین و

کارا

کار اهل وجد سر دستر اضطراب و هیج و تاب و آماده مضرت تعلق قلب
با غار دنیا باشد آنکه اگرچه میل بحظوظ نفسانی در حق ایشان مضرتی
نمی‌رساند لیکن رسوخ چیزی در سویدای قلب بسبب ایشان سم قاتل
و تعلق قلب با ما رواز همین قبیل میشود یا آخر منجر باین امر میگردد چنانکه
بر صاحب وجدان سلیم پوشیده نیست و بسبب همین امور مذکوره بزرگان
سالکان راه حق مثل انبیا و صحابه چیزی از امثال این امور ماثور نیست
بلکه آنچه از کلام هدایت التیام ایشان بزرگوار اهل فطانت هویدا میگردد
نوعی از اجتناب و استشعاری بکراهیت این امور است چنانکه بر ماهره اهل
حدیث پوشیده نیست و اما عدم تصریح ایجاب بتحریم امثال این امور
پس بنا بر حکمت تامه شریعت باشد آنکه این امور بر هیچ نتایج مفسده از مفاسد
شرعیه بالفعل مشتمل نیست یا وجوه که بسبب کمال رغبت نفس سوی
آنها و شدت اشتهار آنها در طوایف انام احتساب از آنها از جمهور انام و سواد
میسور نیست لکن نهی صریح از امثال این امور در شرع وارد میشد قطع نظر
از ظهور مفاسد و مضرت شان ارتکاب معصیت شرعیه بمجرد اقدام برین
امور لازم می‌آمد و الکراهت مرحوم لتفاوت عیان گرفتار میشد بناءً علیه

بر شعاری بکرامت امثال این اکتفا کرده شد پس طالب حق را باید که با امثال این امور
اعتنا ننموده و آنرا در سویدای قلب خود جا ندهد و در طلب آن سعی و تگ و دو
نکند و التفاتی از صمیم قلب بسوی آن ننماید آری اگر بطریق امور اتفاقیه امثال
این امور پیش آید مجاهدت با انکار آن امور ضرور نیست و تعرض بحال فاعلان آن
آن جایز نه تا آنکه حرج فی الدین و تحریم حلال لازم نیاید و اگر بر مخلصان خود بلکه بر سایر
طالبان راه حق که کمر همت در رضا جویی حضرت حق بسته باشند اظهار کرامت
این امر و نهی آن ارشاد کنند احسن و اولی است فاما آنانکه امثال این امور را از وسائل
قرب الهی دانسته در زمره عبادات شرعیه داخل می نمایند پس ایشان اهل بدعت اند اعاذنا الله منها
کتاب تخلیه و تحلیه مرقوم شده بدو وجه متحقق میشود وجه اول طریقه اصحاب الیمین پس اگر
مرد مسلمان افعال و اقوال خود را بمیزان شرع سنجیده قدری ضروری از تخلیه و تحلیه برای او
استیلا از حرج دین سعی حاصل خود باشد و از حظوظ نفسانیه مباحه و لذات جسمانیه جایزه اجتناب او نه
مثلا در فراهم کردن اموال و جمع نمودن امتعه و اقمشه و تکثیر کردن مال و منال سعی بلیغ
بکار برد اگر چه در ادای نفقات واجبه مثل زکوة و صدقه الفطر و نفقه اقربا اهمال ننماید و علی الدوام
پس سعی آنست که بمحض صلوة و صوم حسب آن بقدر اعمال خود ماجور خواهد شد و بدرجات جنت بر حسب عبادات
و طاعات خود فائز خواهد گردید وجه دوم طریقه سابقین است پس ایشان اگر
ایشان اکتفا بر قدر ضروری از تخلیه و تحلیه نمی فرمایند بلکه اخذ بعزایم بمعانی

قدم می فرمایند و قطع تعلق از ماسوی الله می نمایند تا که از مال و عیال و از ۲۵ ۱
جوارح و اعضا و از مساعی و اعمال خود هم منقطع العلاقه می باشند
و بهره را از ان منعم حقیقی و مولای تحقیقی خود می شناسند مثلا
دست خود را دست خود نمیدانند و سر خود را سر خود نمی پندارند و تمای حشمت
و شوکت و مال و منال و سائر اسباب دنیا از ان حضرت حق جل شانه
فهمیده هرگز اعتمادی بر ان نمی کنند و در صرف آن بمرضیات
او بجا نه ور بغ و قصوری نمایند و وسوسه آنکه زندگانی و معاش با چه طور
خواهد گذشت هرگز در خیال ایشان نمی گذرد و مثلا اگر ایشان
احتیاجی شدید بسوی طعام می دارند و صرف ان را از مرضیات مولای حقیقی
خود شناسند در صرف کردن آن هیچ صرفه نگاه نمیدارند تا که مشاقی
و مساعی که در تحصیل رضای مولای خود بجا آورده اند آنرا هم هرگز از ان
خود نمیشمارند مثلا اگر همگی اعمال ایشان را حق جل و علا ناکارهٔ محض
حکم فرماید یا بسبب حبط نماید هرگز حرف گله و حکایت شکایت
بخیال و وهم ایشان نخواهد گذشت که این اعمال ما را رایگان گردیده و چیزی
از ان نابود که از دست ما رفته بلکه میدانند که مالک حقیقی در ملکیت

خاص خود تصرف فرمودند اتان امور بہیچگو نہ علاقہ ندیشت بلکہ صدور
آن اعمال از دست ما منشا چیزی است کہ مالکش آنرا در صندوقی
کہ پیش مبارک او ست نہادہ باشد پیش آن صندوق را اصلا بان چیز
علاقہ نباشد اگر مالکش ہرکی آنچیز را برباد کند بر کرصندوق اصلا اعتراض نہ
باشد بعضی ازین بزرگواران واتقیای عظام فرماید کہ از لوازم قیام این مقام
اینست کہ از ول صاحب اہتمام رحمت ربانی وتیرو انی محمود
ایام از روصفت خویش میتر نہ حساکر اگر ایشان نیز مطلع شوند کہ
اعمال حاسد ایشان را بعضی از عصاۃ بحثا نمودہ اند بسبب
ہمین اعمال کاروبار ایشان درست شد و حال مدال ایشان
رو بہی آوردہ الغرض این بزرگواران واسبب حصول نجات آن
عصاۃ از مہالک ومہوات بسبب اعمال ایشان میز در نی وفرحتی
بحد سند سارا آنکہ بندہ از بندگی خود بسبب اعمال ایشان از مہالک
ومہوات نجات یافت ہمانچہ شیخ سعدی شیرازی از احوال شیخ
شیوخ شہاب الدین سہروردی قدس سرہ العزیز نقل نمودہ کہ
آن بزرگوار ست در مناجات مضمون این بیت را ادا فرمود

٭بیت٭ چه بودی گر ز دوزخ زمین پر شدی ٭ مگر دیگران را رهائی شدی٭ ۱ ۲۶

القصه چون این معنی یعنی جری بعض از امور دنیاوی و عقبی در خلال دل
اولیای کبار در دوره جد ز طبیعت او مستحکم می نشیند و فنای اراده بالکل
دست میدهد عنایت غیبیه او را اصطفا کرده بمثابه چیله خاص که
پادشاهان ذوی الاقتدار بعضی مطیعین خود را از سائر رعایا تمیز داده
بچیله خاص ملقب می فرمایند برگزیده می کنند پس چنانکه چیله خاص
ماذون مطلق در تصرف امتعه و اقمشه مولای خود می باشد و تمام مملکت
او را بخود نسبت می نماید مثلا چیله خاص بادشاه هندوستان را
می رسد که بگوید که سلطنت ما از شهر کابل تا لب دریای شور است
همچنین اصحاب این مراتب عالیه و ارباب این مناصب رفیعه ماذون
مطلق در تصرف عالم مثال و شهادت می باشند و این کبار اولی
الایدی والابصار را می رسد که تمامی کائنات را بسوی خود نسبت
نمایند مثلا ایشان را می رسد که بگویند که از عرش تا فرش مملکت ماست
و معنی این کلام آنست که از عرش تا فرش سلطنت [illegible] ما مستتبع
اراده همه جز نسبت مساوی است با هیچ جزی خصوصیتی نسبت

تا آن چیز بما منسوب باشد و غیر آن بما منسوب نباشد والله اعلم
بالصواب * آنانکه * حالات و مقامات و فضائل که مندرج این
رساله است هر که متصف بان شود یا جهت مدد دریافت حالی آن
بهره‌مند شود او را لازم است که در تعظیم و تکریم عاملین و قائلین
این امور کوتاهی نکند حسب حال هر یک حق تعظیم او ادا نماید چه
هر مسلم از گفتن نام پاک حق جل شانه مقصر نیست پس ادای تعظیمش
بجهت تعظیم این نام پاک می باید این نام پاک اسم جلیل القدر است
که بمقابله آن هیچ چیز نمی سنجد و ادراک پایه کمال آن نمی رسد و اجرا
و ثواب آن را پایان نیست و ثانیاً حال آغاز و انجام خود را ملاحظه کرده
از زمره تکبر متبری شده خفض جناح نماید چه هر کس در زهد و طاعت
لا یعقل محض و ناکاره بحت بود و انجام خود هیچ کس را معلوم نیست
که چه خواهد شد و ثالثاً بلحاظ عموم رحمت و قدرت حضرت حق جل شانه
چه از رحمت و قدرت او هیچ بعید نیست که در یک لحظه انسان را
بمرتبه قطب [illegible] اقطاب رساند مومن باشد یا کافر یا کافر زاده تا مسیحی فایز
بنعمت ایمان فرماید بنوعیت او از نعمت قلبیت بنوازد رحمت

[illegible] بمحبت واستعداد نیست یا که محبت و
استعداد [illegible] تام است اگر اینها بر او وارد شود و بعد محن
[illegible] ست و نپندارد که عطای الهی بدون این قسم محن ممکن
نیست جائز است که بهزار درجه بهتر از آن در یک لحظه عطا فرماید
[illegible] باید دانست که آنچه از تهذیب اخلاق به تخلی از رذائل
و تحلی بفضائل و اصلاح اعمال و عبادات مفصلا بیان شد این
همه برای کسی است که طالب ارضای حق تعالی باشد و بارضای
وی مقبولیت و عزت و اعتبار در بارگاه حضرت ذو الجلال حاصل نماید
و مدار نجات برین امور نیست بلکه مدار نجات صرف کلمه است
که از صدق دل و اعتقاد درست گوید و از اعتقاد بد و کلمه کفر محترز
باشد و هرچند که بنا بر [illegible] مثل زنا وغیره از وی صادر شود لیکن هر که
بتصدیق و اذعان دل کلمه گفت نجات خواهد یافت و به بهشت
خواهد رسید و هر که معتقد و مصدق مضمون کلمه خواهد بود لابد که قبایح
را قبیح خواهد دانست و هر از دو پشیمان از آن [illegible] بالکل
آن را ترک نماید بلکه مرتکب آن هرگز و چند بار بلکه صد بار شود و

زندگانی اختیار کار بدست اوست و بعد موت فرزندانش مستقل اند
بارها اعتبار نمی خواهند کنند پس هر مسلمان محب سنت و مبغض
بدعت را باید که در وصیت مثل آثار اختصار توبه و استغفار نموده
ایمان خود را مفوض بارحم الراحمین نماید هرچند الله تعالی معین
هر مسلمان در هر وقت است و هر مسلمان را تفویض ایمان خود
باو تعالی در هر زمان لازم لیکن او را این قدر سعی می باید خصوصا درین
وقت که وقت طریان غفلت و مدهوشی است و برای تجهیز و تکفین و
دفن خود وصیت کرده سنت تمام ساخته نگاه دارد و مغیران را بران
آگاه سازد که هر که خلاف طریقه محمدیه علی صاحبها الصلوة در تکفین و
تجهیز و دفن عمل خواهد آورد مواخذه او در روز قیامت خواهم کرد
و دامنگیر او خواهم شد هر بدعتیکه در تجهیز وغیره رائج باشد نفی آن
باهتمام کند مثل ساختن قبه بر قبور و تجصیص و تکلف در مقبرها و چراغان
ساختن که عمل آن موجب لعنت است چه جائی که آنرا از اعمال صالحه
شمارد ❊ اَعَاذَنَا اللهُ تَعَالٰی وَجَمِیعَ الْمُؤْمِنِینَ مِنَ الْبِدْعَاتِ
وَرَزَقَنَا اِتِّبَاعَ الْمُصْطَفٰی فِی جَمِیعِ الْحَالَاتِ ❊ باب سوم در

بیان طریق سلوک راه ولایت * و آن مشتمل بر چهار فصل و یک تکمله است * فصل اول در بیان اشغال طریقه قادریه * و آن مشتمل بر یک تمهید و دو هدایت است * تمهید * خلاصه اشغال طریقه قادریه با تغییری که موجب سهولت سلوک و سرعت مطلب باشد و اثری از اندراج نهایت در بدایت در آن موجود گردد درین فصل محرر گردد و از همه اشغال منحصر در ذکر و فکر الله الامن الصلاة در دو هدایت منقسم گردید * هدایت اول در بیان طریق ذکر * و آن مشتمل بر چهار افاده است * افاده * اول ذکر یک ضربی باید کرد و طرز نقشش آنکه دو زانو نشسته و بنماز نشسته لفظ مبارک الله را از وسط سینه بشدت و جهر آورد و پیش روی خود ضرب کند و نزد یک نطق باین لفظ چنان تخیل کند که تو گوئی امر او این لفظ مبارک از دهنش بر آمده و چون که ضرب تمام شود آوازی دراز دلنواز آواز گهریال متخیل خواهد ماند و بیانش آنکه چون انسان قصد اصدار آوازی بجهر و شدت میکند پیش از آن که آواز مسموع پیدا شود جنبشی پدید می آید و آن جنبش را صوت خیالی توان گفت و هرگاه آواز

۱۲۹ بجز دهشت تمام می‌کرد و بعد اتمام آن و قبل ازان کردم بجای خود
آید شکل و هیئت دهن و لب و زبان بحالت نخستین عود کند
امتداد صوت متخیل می‌ماند که از ادراک آن گوش را نصیب نیست
آمدی آواز کند و بعد ازین پس همین آواز متخیل پس بر از باده
تر کشد و همراه کشیدن آن آواز نور متخیل را در از تر و پهناتر
مثل چادر نورانی نموده از پیش روی خود بر سر آورده تمام بدن را
از سر تا قدم بآن احاطه کند باز ازان آواز متخیل هم سکوت و خاموشی
ورزیده چنان پندارد که آن چادر نورانی در بدنش فرو رفته از هر
طرف آمده در وسط سینه مجتمع شده و بعد چند بار بسبب تکرار
آن نور تو بتوشده بجای تمام جسم همان نور استقرار پذیرد و
درین سکوت لحاظ نور را بذات بحت متوجه نماید و بعد استقرار آن
لحاظ و مجتمع شدن نور در سینه باز به همان طور ذکر کند و این ذکر
را بکثرت و مواظبت بعمل آرد تا که به قابو در آید ٭ اذ ذکر ۲ ٭ بعد
رسوخ ذکر یک ضربی بطریق مسطور ذکر دو ضربی شروع کند طریقش
آنست که دو زانو نشست نماز نشیند و لفظ مبارک الله را

باز وسط سینه برآورده بشدت وجهر در زانوی راست ضرب
کند وباز امتداد صوت متخیل را باهستگی تا به شانه راست
کشیده بوسط سینه رساند وچنان تخیل کند که نور همراه این لفظ
برآمده وبجای زانو وپهلو وشانه ودست راست تمام آن نور گردید
یعنی این همه اعضا ناطق شده ومعنی او همان نور شده است باز
قدری سکوت کند ودران سکوت نشستن همین نور بجای
اعضای مذکور ملاحظه کند تا در ذهن او صورت همان نور بجای آن
اعضا خوب نشیند بعد ازان همین لفظ را همراه آن نور از وسط سینه
تا شانه راست کشیده بر قلب بشدت وجهر ضرب کند وچنان
تخیل نماید که همان نور که بر جانب راست محیط شده بود در قلب
فرو رفته است باز قدری سکوت کند ودران سکوت چنان
ملاحظه نماید که همان نور که بقلب فرو رفته بود در درون تمام بدن این
شخص ساری گردیده * افاده ۳ * طریق ذکر سه ضربی آنست که چهار
زانو نشیند ویک ضرب در جانب راست بطریقه سابق
مذکور بکند ودیگر ضرب در جانب چپ بهمان دستور نماید وضرب سه

۱۰۲

سوم در قلب نماید* افاده* طریق دیگر چهار ضربی آنست که چهار زانو نشسته یک ضرب بطریق مذکور در جانب راست و دیگر در جانب چپ و سوم در قلب و چهارم روبروی خود کند بوضعیکه بمراه آن ملاحظه کند که گویا که نوریکه بمراه این بر آمده از تحت احاطه می کند تا که تمام این را احاطه کرده و تمام این شخص در آن مستغرق گردید تا که بجای بدن این شخص همان نور قرار گرفته* فائده* غایت این ذکر با طریق مذکوره آن است که اثر ذکر اسم ذات بر تمام بدن اجمالا و تفصیلا احاطه کند و تخصیص شریت از تمام بدن عموما و از اعضای مذکوره خصوصا زدوده و تمهید فنائی جسمانی گردد و ذکر بمراه فکر مختلط شود و اقرب باشد برای انتقال از ذکر بمراقبه بالجمله چون آثار اذکار چهار گانه از یک ضربی تا چهار ضربی هویدا گردد بفکر مشغول باید شد* هدایت ثانیه در بیان اقسام فکر* و آن مشتمل بر هفت افاده است* افاده ۱* مراقبه اولی مراقبه وحدانیت است و طریقش اینکه وحدانیت حق تبارک و تعالی را که لاشریک له مبین اوست هر جا لحاظ کند که در هر زمان و مکان همان ذات پاک یکانه

است و این ملاحظه را بصورت خیال می کند دوم آنکه
هر چیز را نفی کرده بجای وی وجود حق تعالی را فهمد سوم آنکه وجود
حق تعالی را عین این چیزها تخیل کند این هر دو طریق مراد نیست بلکه
از این هر دو طریق بر اثبات لازم میشود صورت سوم که مراد
درینجا است اینست که وجود او را یگانه غیر تمام اشیا هر جا
تصور کند نه آن چیزها را نفی کند و نه عین چون فهمد مثالش اینکه هر شخص
می داند که معنی که از آن لفظ هست و فارسی دهی و هندی تعبیر
می کند هر جا موجود است و عین هیچ چیز نیست بلکه غیر همه چیز است
با وجودی که هیچ چیز خالی از آن نیست [illegible] استقرار و
استحکام مراقبه وحدانیت مراقبه صمدیت کند و آن را دوم مرتبه
است احدیت را اما ابتدایش عبارت از ملاحظه احتیاج هر چیز
بسوی او سبحانه تعالی اجمالا و استغنای وی از همه چیز است
پس چون این مراقبه مستحکم شود طلب تحصیل انتهای آن کند و آن
عبارت از ملاحظه احتیاج خود در امور معاش و معاد تفصیلا مع روح نفحات
صمدیت و الفت و رعایت تضرع و عجز است یعنی چنان ملاحظه

بلکه آنکه در هر چیز احتیاج بسوی اوست و هیچ کاری بدون عنایت
وی سرانجام نمی‌شود کار عمده بود یا سهل از معاش بود یا از معاد و باین مراقبه او را
القای محبتی در راهی مجذاب کبریائی متحقق گردد که بر وی فدای جان
و مال و عزت و آبروی خود را در مرضی وی تعالی بلکه بر تمام او سهل
و آسان نماید بلکه آن را موجب افتخار و اعتبار و مزید عزت و جاه
شمارد و این امر در اعتقاد وی کما ینبغی مستقر و مستحکم شود و مثالش
آنکه شخصی که از طرف بادشاهی انعام های مخلد موروثی ابا عن
جد یافته آمد و تمام کار و بار معاش و عزت و اعتبار بتوسل بادشاه رو
داده اگر بکاری مامور از طرف آن بادشاه شود سرانجام آن را بجانبازی
هم فخر خود می‌داند و ازین مراقبه معنی اِیَّاكَ نَعْبُدُ وَاِیَّاكَ نَسْتَعِیْنُ
بخوبی متحقق می‌گردد و از ثمرات این مراقبه انکشاف توحید آن
تعالی است که باوجود کثرت افعال و فواعل صاحب این مراقبه
دایم فاعل و یک موثر که ذات فاعل حقیقی است در هر فعل و هر
جنبش و هر سکون مشاهده می‌کرده * افاده ۳ * بعد این مراقبه شغلی
بورد کند و ارکان آن شغل چهار اسم اند از اسمای حسنی یعنی سمیع

و بصیر و قدیر و علیم نام یک اسم ذات را ضم کنند پس طریق
مراقبت سر و خاطر را مجتمع ساخته و دل را حاضر کرده بخیال خود گوید
که الله سمیع را آن را از ناف که مقام لطیفه نفس است بوسط
سینه که مقام لطیفه سر است بر آرد و چنان داند که روح منی که در رگ
و دریا بید بهر چیز دوی همان ست مجتمع و فراهم شده همراه ذکر که
از ناف توسط سینه رسیده است و اگر نقل روح از ناف
بوسط سینه متعسر شود چنان تخیل کند که روح در میان این تیر
دو اسم یعنی اسم سمیع نوحی است که لفظ الله بالای لفظ سمیع زیر
آنست پس باین تدبیر انتقال روح همراه انتقال این تیر دو
اسم متیسر خواهد گردید و باز بمصاحبت اسم بصیر بطریق
مذکور بلطیفه اخفی که مقامش در بیر محاذی کام است رساند و باز
اسم قدیر از اخفی باسمان چهارم رساند و روح خود را تابع و همراه آن سازد
باز اسم علیم را از اینجا بعرش معلی رساند و باید که نهایت آن ذکر روح
را از آسمان چهارم بعرش مجید ترقی باید نماید که و در منزل سوم و چهارم
یعنی آسمان چهارم و عرش مجید روح را تا دیر متصف سازد نیم کبری

یا یک گهری بقدر که ممکن شود و آنجا روح را بحسب دراست و
سائر کند و گاهی توقف روح در آسمانها دشوار می افتد بلکه مثل چیز
سنگین خود بخود زیر می افتد پس آنکه در وقت صعود در این
بر فوق در و نهادر آسمانها تخیل خواهد شد بنابرا فاست و توقف روح آن
در و نهادر راه در آسمانی خیال بند کنند تا روح آنجا توقف کند باز همان بدر وقع
از عرش مجید تا لطیفهٔ نفس بترتیب و وضع مذکور نزول نماید یعنی بذکر الله
علیم از عرش تا آسمان چهارم و بذکر الله قدیر از آسمان چهارم تا لطیفه
اخفی و بذکر الله بصیر از اخفی بسر و بذکر الله سمیع از سر تا بنفس
آهسته آهسته این ذکر را متزاید کند تا که آثار آن پدید آید از آثارش
نورانیت روح ذاکر است و ملاقات با ارواح انبیا و اولیا و با ملائکه و
سیر جنت و نار و امکنه سماوات مثل سدرة المنتهی و بیت المعمور و غیره
و لوح محفوظ و کشف وقایع آنجا و بنا بر همین امور روح را در آسمانها
متوقف کردن و دائر و سائر نمودن می باید و دیدن عجایب آنجا مختلف
میشود بر کس موجب قوت ادراک و استعداد و مناسبت
بحال خود می بیند و در ضمن ملاقات ارواح و ملائکه مکالمه با ایشان میشود

و دور وصول بذات بحت کلی حجب که عبارت از انوار اسمیه
واجب وطی آن بدون ادراک آن در حق اکثر ناس ممتنع و آنچه
ارباب فطرت عالیه را بدون انکشاف انوار و وصول بذات بحت
دست می دهد پس ذر احتیاج اکثر ناس بانکشاف انوار قدح نمی کند
پس برای ادراک آن قوت دراکه خود را از خیالات مذکوره پاک
و صاف باید کرد تا که انوار الهی مدرک شوند همچنین که آئینه قوت دراکه
اش از زنگ خیالات مربوطه مصفی گردید پس انوار هرجا
موجود اند بلا تعب دریافت خواهد شد و طریق پاک کردن آن این
است که شغل نفی کند و خلاصه شغل نفی نیست کردن اشیا است
از خیال خود اگرچه فی التحقیق هیچ چیز نیست نخواهد شد و فی الحقیقت
آن را نیست دانستن خیال باطل و وهم کاذب است هرچه موجود
است بایجاد موجود حقیقی تبارک و تعالی موجود است و ربطی خاص
با وجود پاک او هر چیز موجود را حاصل است پس نفی وجود چیزی
فی الواقع ممکن نیست و قصد این امر کردن گویا مقابل خالق شان
است و غرض هم به نفی واقعی متعلق نیست چراکه غرض صاف

کردن مدرک خود است چون مدرک صاف شد مدعای خود خواهد
رآمد از نفی واقعی ایچ کار دیست و هر چند نفی تمام عالم امری صعب
بنظر می آید لیکن اینجا دو مرتبه است و بس زیرا که نفی عالم و نفی
یک جزوی از عالم برابر است انسان را خالی کردن خیال خود
از پشه و تمام افلاک را برابر است آری نفی خود و چیزی
سخت است ساراعلیه نفی را دو مرتبه باید نهاد اول نفی خود دوم
نفی تمام عالم و بس در سهولت دوم و دشواری اول آنست
که قوت دراکه از علم دوانست خود مدام ممتلی و پری ماند و دریافت
غیر خود احیانا می شود و در نفی دوم چیزی را از آمدن در قوت دراکه
خود منع می کند و در نفی اول آنچه در دراکه ستقرا است آن را
اخراج می نماید پس فرقی که میان ممانعت خارج از دخول و اخراج
داخل است پوشیده نیست که اول نسبت بدوم بسیار
آسان است یا باین طور فرقش توان فهمید که نفی باران شخصی
را که باران کاهی دیده آسان است از نفی باران بر کسی را که درعین
بارش ایستاده و قطرات متواتره بر بدنش می آمده بوسا را علیه دار

نفی خود نفی جسد اشغال و جائی که بران قرار دارد دشوار تر می شود و ۱۳۴

گاهی نفی مرکز مقام ادراک و امتیاز است گران می نماید و بعض را

که بر تنفس و آمد و رفت دم آگاه تر می باشند نفی حلق و سینه

سخت می شود و بالجمله هر چیزی که آگاهی بران بیشتر نفی آن سخت

تر پس اولا نفی تمام عالم کرده نفی بدن خود کند و شروع از جائی کند

که نفی آن دشواری نماید که به نفی آن عضو تمام بدن یک بارگی نفی

خواهد شد و اصل در تحصیل نفی توجه صاحب نفی کامل است که نفی

خود کرده به صحبت خود متوجه شده القا فرماید و ابتدای نمود آثار

به مبتدی این کار بصور مختلفه می باشد گاهی خلائی بمقام سینه

و شکم اولا معلوم می شود و گاهی خود را بی سر و گاهی بی پا و دست

می پندارد و گاهی تصور می کند که خورد شده ام و گاهی طولانی یا کمی

ضخامت وجود متخیل می شود گویا قصبی است از لحم که دم بدم درازتر

باریک می شود و اسهل طریق تصور آنست که در سینه یا شکم خود

خلائی خیال کند مشابه آنکه گوله توپ از یک طرف بطرف دیگر رسیده

آنکه تمام بدن را خالی که احتیاط است و باز [illegible]

١٣٥

خیال بر اسم جا ضرب کند انشاء الله تعالی این شغل برای نفی
کافی خواهد شد و بعد نفی احیاناً خلافی پدید می آید بوضعی که اگر تخیل کنند
که ضرب شمشیری بر بدن شخص نرسید بدن شخص مانع نباشد بلکه ضرب
بطوری که در خلای خالی می گذرد همچنین از میان ذی خالی بگذرد وگاهی
تاریکی مثل کاجل که گرد اگرد او تابشی مثل خط باریک نورانی باشد
نمایان می گردد لیکن آن خط نورانی گم در ممتزج بتاریکی می باشد
مشابه سر شعله آتشین که بسبب اختلاط بدخان جسمی تاریک نگردد
نماید و نیز آن خط نورانی بالاستقلال در یافت نمی شود بلکه در
ضمن تاریکی مدرک می شود و اگر نظر استقلالی بسوی او متوجه
زند همان وقت منهدم می گردد و بسوای تاریکی امری دیگر
کشف نمی شود بالجمله این تاریکی را نور نفی می نامند و این شغل نفی را
بخوبی مزاولت باید کرد که شغل مطلب بالزام رکند که بمثابه چنین
و خاشاکی است به همین شغل مصفا می گردد لیکن اکثر احیان
این شغل حاجت می افتد * فائده * در ایام اشتغال بشغل
نفی شغل یادداشت هم باید کرد و حقیقتش التفات دائمی است

بسوی ذات بیچون و بی‌چگون در همه اوقات در نشست و برخاست
و در عروض مکاسب و مناصب و اوقات خوردن و آشامیدن عینی که
هیچ امر مانع التفات نگردد مانند آنکه هرگاه محبت چیزی با اهتمام
لازمی در دل شخص کرد راسخ می‌گردد پس در همین اشتغال بجوارح
ضروریه و اعمال معاشیه دلش کما ینبغی بسوی آن امر متوجه می‌ماند
چنانچه بر هر صاحب وجدان پوشیده نیست پس عارفان یاد حق
تبارک و تعالی را باید که تمثیل مذکور را از وجدان خود دریافت نموده یاد
داشت حق را از مجتهدات عقلیه یا از دیرینه شمارند بلکه آن را اسهل
و آسان پنداشته که همت بر تحصیل او چست بندند و نیز باید دانست
که چنان که بعضی از اشخاص را یادداشت بعضی اشیا حاصل
می‌باشد لیکن ایشان را بحصول یادداشت آن چیز شعوری نمی‌باشد مگر
در وقت عروض امری که مشعر به حصول یادداشت آن چیز باشد
مثلا هر شخص را التفات دائمی بسوی بدن خود حاصل است و علم
بالعلم مگر وقت فرض کامی باشد وقت حدوث الم همچنین بعضی سالکین
را یادداشت حق حاصل می‌باشد و شعور به حصول آن مگر نزد کسب

۱۳۶ | خروش خفقانی با مور مخلد در امر یاد داشت و بعد ازانکه یاد داشت حق

یاد داشت دیگر هم بآن ضم باید کرد که بیانش مفصلا در باب دوم

گذشته ** افاده ** چون نفی خود و تمام عالم بقا یدی طالب

آمد نفی النفی و فناء الفنا از سر گیرد یعنی چیزی که بآن نفی وجود

خود و سائر موجودات می کرد آن را هم منتفی و معدوم

تصور باید کرد و چونکه نفی النفی نیستی محض است علامت آن

غفلت و ربودگی و تعطل محض در قوای ادراکه است چنانکه اگر

درین شغل کمال ملازمت نماید بدن او معدوم شود و اثری ازان

باقی نماند هر چند این حالت غفلت مطبوع خاطر طالب نخواهد شد

لیکن آینده را کار آمدنی است آن را اعمل نکند و دلبانه بعمل آرد

و سبب نامطبوعی نفی النفی اینست که درین شغل دور کردن

ادراک و وزر یافت است و چونکه ادراک نماند هیچ معلوم نمی شود و

دل بستگی انسان بسبب ادراک است هر چند در شغل نفی

نام هر چیز را از ادراک خود دور می کند لیکن چیزی بخیالش باقی می ماند

و موجب دل بستگی می گردد چنانکه صاحب طبعان برشیدان مصطفاه نوشتن

قصد انتقال از ان بانوار کند که حجب ذات پاک اواست وگاهی
انوار دنگارنگ بنظر می آید وهمین صورت راه حصول مقصود
غالب است وآن انوار حجب ذات بحت حق جل وعلا است
وطی آن راه دل متعذر نیست اگر عنایت الهی شامل حال باشد
دریک لمحه هزار ها طی می کرد ولیکن سبب عادی برای انتقال
سالک از حجابی به حجابی دیگر آنست که هریک را از ان انوار
بقوت خیالیه خود بحدی وسیع کند که احاطه تمام عالم کرده تجاوز از قید
مکان بفضای لامکان نماید بعد از ان همت انتقال از وی خود
برآورده استدعای این امر از جناب حضرت حق نموده بنظر
خیالی خود دران نور بحدی غور کند که نوری دیگر از صلب همان نور
نمایان گردد وآن راهم برطریق نور اول وسیع کند واز ان نور ثالث
انتقال ورزد وهلم جرا وبسا که انسان درهمین حجب متوقف
گردد واو را راه وصول باصل مقصود بدست نیاید وآخر این
حجب حجابی است لطیف بی لون که از ان بنسبت بی رنگی
تعبیر می کنند آنجاهم گاهی توقف رو می دهد واحیانا بعضی طالبین همان را

مقصود واصلی می شد اند و ہمان جا متوقف می شوند # اما دوم
ہمہ اصحابات ارد ی دحدث عیبی بمقام محبت طی شد بمقام معرفت
ذات محبت میرسد ور انجا حالاتی ہست متعدد و اطوار مختلف پیش
می آید و ہیچ دوامی می باشد آن را ابن سری اللہ سنی ما منا و سپہ اند
کہ در آں مقام تفاوت و تبدل حالات نمی شود بلکہ ہو صفت
ما اوتی کل یوم ہو فی شان ہر وقت شان جدا از ان ذات
پاک سالک میکرد و در تحرو تبدل احوال دل کالب و رغیب بسیم
تبدلی و تقلبی بر تصر تصرت او شان می کرد د چونکہ مرطمی
حدیث نبوی علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام کہ دل آدمی بمنزلہ پارۂ
پر است کہ در صحرای صاف باد ہا آن را زیر و زبر می سازد دل انسان
را قرار نیست پس ظہور تبدلوں را ہم از انتر حضت سکون
و قرار نہ ہکہ دم بدم متبدل می کرد د و از جہت تفاوت شیون الہیہ
است کہ معاملات مختلفہ حسب استعدادات بنی آدم پیش
می آید ذیبان حضرت اللہ تفصیلی دارد طول و عرض کہ تحریرش
درین اوراق دشوار است امانشا او کی کہ متعارف ومنضبط

لب مصنف این فن است پس به مقام معرفت مستغرق میگردد ۱۳۹

فصل دوم در بیان اشغال طریقه چشتیه بطرزی جدید که

موجب قوت اثر و سرعت ظهور فواید در اندک زمان باشد و مطر

دیانات و مجاهدات متعارفه آسان فرماید * وآن مشتمل بر دو

هدایت است * هدایت اول در بیان اشغال طریقه چشتیه * وآن

مشتمل بر پنج افاده است * افاده ۱ * اول طالب را باید که باوضو

دوزانو بطور نماز بنشیند و فاتحه بنام اکابر این طریقه یعنی حضرت

خواجه معین الدین سنجری و حضرت خواجه قطب الدین بختیار

کاکی وغیرهما خوانده التجا بجناب حضرت ایزد پاک بتوسط این بزرگان

نماید و بنیاز تمام و زاری بسیار از بسیار دعای کشود کار خود

کرده ذکر دو ضربی شروع نماید طریقش آنکه لفظ مبارک اسم را دو بار

متصل گوید و برای اتصال هر دو آخر اول را پیش گوید و این دو بار

گفتن را یک ذکر قرار دهد و بنا بر امتیاز هر دو ذکر فیما بینهما لفظ

الله اکبر یا در دم در هر دو ذکر خواه بگفت بطور وقف گوید یعنی بارا

بالجزم خواند و بقدرت تمام از صمیم بر آورده بجهر و شدت ذکر گوید

و آخر را از اول و اجهر و شدت و مدو قوت زیاده تر کند و همراه اول تخیل کند که نوری از سینه اش بر آمده بر لب او رسیده و نفت کرده و در بار دوم از ما نخار آمده است قوت و کثرت که هر دو مجمع کرده دیده از پیش بر آمده بالای سرش رسیده پس آن نور را مانند تر نقدر یک دست تصور کند همین ذکر را بحضور دل تکرار کند و برای حضور دل اینقدر هم کافی است که این اسم مبارک نام آن ذات پاک است که همراه نام جو و هر وقت و هر جا موجود است غیبت این اسم مبارک او بسمای پاک و منزه وی ممکن نیست امید واثق از فضل کامل آن کریم مطلق آنست که جلد نزد اکر را نوری معلوم شود پس این ذکر را آنقدر کند که آن نور مثل چتر بر سرش شده باز سبب کثرت و توسیع شدن بر تمام بدن وی رسیده بدنش را از درون و بیرون احاطه کند بدنش در آن نور گم کرده * افاده ۲ * چون این معنی خوبی حاصل شود و مشی دماکه آن نو معی روو دید که هر وقت بالاکانت همین طور نمانند و نقاوی ذاکر آید ذکر دوم شروع کند و آن ذکر لفظ * الا الله * است قوت و شدت و جهر آن همان طور است که مذکور شد

لیکن این قدر فرق است که این کلمه را بجانب تحت درمیان هر دو
زانوی خود ضرب کند و نور را همان قدر که در ذکر اول بجانب فوق
باید تخیل کرده بود بجانب تحت تخیل نماید و آنرا از زیر ببالا آرد تا که
نور فوقانی و تحتانی بمنزلهٔ یک ستون نورانی که بدنش در آن گم شده
باشد ثابت گردد * افاده ۳ * باز بملاحظت و آهستگی ذکر سوم
شروع کند و درین ذکر بطور اول صرف لفظ الله بگوید بدون
ضربت و شدت و جهر بشرط و این لفظ مبارک را بخیال خود دران نور
که بجای بدنش هم همان است گردش دهد تا اندر جاروبی و مصقله
که اگر کدورتی دران از خیال بدن خود یا غیر آن باشد مصفی و
مصقل سازد و تمام آن نور صاف تر و درخشان تر گردد
* افاده ۴ * چون این نور آن چنان مصفی گردد که شعاع آن از
هر جهت دور تر از آن افتد و تصفیه و تصقیل آنهم بقا بوی ذاکر آید
ذکر چهارم شروع کند و آن نفی و اثبات است یعنی لا اله الا الله
پس لا را بخیال خود کشیده محیط زمین و آسمان سازد و تمام گردد
و افراگر فته الله را در خود تمام کند و طریق کشیدن لا اینست که پیش

وری خود نهند و تتبع تخیل کند تا آنکه بعرش مجید رسید و باز آن را
متحرک تصور نماید که در تمام عالم حرکت کرده و سطوت دائره کرده
بمقام خود رسیده و ما لا الا الله که نسبت فوق بالای عرش مجید
ضرب کند و در لا اله نفی معبودات بر حق الواقع و فی الحقیقت
و نفی وجود خود و تمام اشیا و کائنات از خیال خود بدهد
درست و تصور جهت مستمر و استحکام سازد و در ضرب الا الله
اشاره بذات حق نماید که مصداق کلام الٰهی است یعنی اَلرَّحْمٰنُ
عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوٰى مگر از این ذکر نور آن ذات حق از بالای
عرش بکثرت و وسعت و شمار دریای زخار خواهد آمد که تمام
عالم را محیط خواهد گشت بلکه تمام عالم در آن گم خواهد شد چنانکه در
ذکر اول فقط جسم ذاکر گم شده بود و تا این طریق ذکر نفی و اثبات
طالب صادق را برای حصول کمالات مقصوده کافی نیست هم
درست باید این ذکر را بکثرت و مبالغه نماید بنهایت ایزدی
در ترقیات محتاج شغلی دیگر نخواهد شد؟ آماده طریق انتقال
این ذکر منزل مقصود است گویا راه ایزدی که از

فوق عرش و فرش شده تمام عالم را فرا گرفته در همین نور مراقبه کند
و ذکر را که دو ضرب در مراقبه این است که نفی خود و نفی تمام عالم
نماید و خیال نور را کرده شامل کل و بجانب قلب ملحوظ نموده نفی
را اثبات نماید و بعد از آن ذکر را اولاً بدون ملاحظه نفی خود و نفی
تمام کائنات اندکی آسان شود و بعد نفی از آن نور منفک نمی شود
و لیکن این مختصر را باید که نفی واقعه و لذا شناخته شغل نفی را
مستحکم ساز و بعد استحکام نفی یا توحید صفاتی موید خواهد شد
یا ظهور انوار و طریق ثانی را مناسب یابی است پس بطریقیکه
در فصل اول مذکور شد از آن حجب نورانیت تجاوز کند تا که با آخر حجب
که ملقب به نسبت بی رنگی است فائز گردد اگرچه نسبت این
طریقه را تشبیه بنور مهتاب که منتشر باشد می دهند لیکن
فی الحقیقت بی رنگ است یک گونه این رنگ معلوم می شود همینکه
در آن غور کرده آید هیچ رنگ بخیال نمی گذرد چونکه از حجاب اجرام
تجاوز واقع خواهد شد وصول ذات بحت که منتهای سلوک متعارف
است متحقق خواهد گردید * تتمه در بیان فوائد متفرقه * و آن

مشتمل بر دو افاده است ⁂ افاده ۱ ⁂ برای انکشاف حالات سموات
و طبقات ارواح و ملائکه و بهشت و نار و اطلاع بر حقایق آن مقام
و دریافت ایمکه اتحاد انکشاف امری از لوح محفوظ ذکر یا حی یا
قیوم است باین روش که خیالی از درمیان سینه خود تا لب آورد
و روح خود را پیوسته زبر آن سازد و باز لفظ یا قیوم از سینه
برآورده از سه ناف یا بین لفظ سازد که متصل ناف ناف اول
واقع می کرده اند که اثر این هر دو اسم مبارک وقت ناف ناف اجر
مجتمع شده قوت می گیرد ابهم همراه ناف ناف اجر باستعانت هر دو
لفظ مبارک باین طور که این اسم مقدس زبر روح شود و روح درمیان
هر دو اسم ماند روح را بالای عرش رساند و در انجا رسید و توقف
نموده هر دو رساند در هر دو در اختیار است بالای عرش ماند یا
زبر آن و در مواضع آسمان نماید یا بقاع زمین مثل کعبه معظمه و
دیگر اماکن متبرکه و بعد عرصه که بیاری و خرد اری این عالم خواهد
باستعانت همین هر دو اسم انتقال از اعلی باسفل نماید که
خیالی باشی بهیه انتقال از آن جا کند و مصاحبت یا قیوم نه بر جای مکان

خود رسد و دو نزول سموات را بجد الکانہ ملحوظ دارد ۲۱ ٭افادہ۲٭ برای
کشف قبور سبوح قدوس رب الملائکۃ والروح مقرر است
طریقش آنکہ باسم اول یعنی سبوح از ناف تا بدماغ یعنی مقام
لطیفہ اخفی رسد و باسم دوم یعنی قدوس از ان جا ببالای عرش
مجید و باسم سوم از ان جا انتقال کرده بطور ضرب در دل زند
واز در فوقانی دل داخل شده واز در تحتانی برآید متوجہ بہ قبر گردد
واگر مدعا یکبارگی نہ برآید دل تنگ نشود و در تکرار آن بحضور
دتوجہ والتجا وزاری کوشش کند وامید واثق از فضل الہی دارد
کہ کشف مطلوب حاصل خواہد شد واین کشف قبور را نادا نقفان
موجب قرب الہی می دانند وفی الحقیقت مورث دوریست
٭فصل سوم در بیان اشغال طریقہ نقشبندیہ٭ وآن مشتمل بر یک تمہید
ودو ہدایت است ٭تمہید٭ لطائف شش گانہ کہ در انسان
است مواضع آن را معلوم باید کرد لطیفہ قلب زیر پستان چپ
ولطیفہ روح زیر پستان راست ولطیفہ سر در میان ہر دو کہ وسط
سینہ است و مقام لطیفہ نفس عین ناف ولطیفہ خفی در پیشانی

در مقام منتهای موهای سر که شروع پیشانی از ان جاست و نسبت
بیسده همان جانشانی می شود و لطیفه اخفی مقام کام و درمیان
مقوم سر جائیکه جنبش دران و در سر کودکان محسوس می گردد * بابت

اول در بیان اقسام ذکر که در طریقه نقشبندیه رائج است *
و آن مشتمل بر چهار افاده است * افاده اول * لطائف شش گانه
را بترتیبی که در تمهید مذکور شد ذاکر می باید ساخت یعنی که خود
مرد کر آنها آگاه شود و تقیس کند که در لطیفه خود ذکر جاری کرده است
بهمت تمام القای آن ذکر در لطیفه ثالث قصد کند و استمداد
بواسطهٔ دعا از لمحاحض از فضل الهی جوید و بقوت همت توجه نماید
دا فهمای از توجه ظهور جنبشی است از قبیل حرکت نبض
نه باین معنی که بهاون دست معلوم گردد بلکه باین معنی که بمجرد التفات
معلوم شود بلکه ترقی کرده در بعضی اشتغال بامور دیگر اشان را
بسهوی جود منصرف سازد و نگذارد که بالکل از ان غفلت ورزد
پس آن حرکت را بمقارن ذکر نام پاک الهی داند که
باین حرکت اسمه اسم می گوید ذحضوری و انفسی بسمای اس

۱۴۲

تام مقدس پیدا کند پس این اذکار لطائف را جداگانه
مزاولت کرده یکبارگی از همه ذکر کند تا ذکر همه آنها و ذوق آن واحد معلوم
شود و این ذکر لطائف را راسخ سازد و ادنی مرتبه رسوخ آنکه هر وقت
که خواهد مشغول باین تواند شد و ملقن اگر باز دیاد آن فرماید امتثال
امر وی کند و هر یک را از لطائف شش گانه نوری است جداگانه
که در کتب و رسائل این بزرگواران مفصل است و بکثرت
اذکار لطائف هر یک را نور او مشهود می نماید هر چند این شهود بهتر
و خوبتر است لیکن طولی در مسافت سلوک پیدا می آید و آن طول
چندان ضرر آور نیست هرگاه انسان در حجب نورانیت میرسد خود بخود
انوار لطائف را معاینه می کند و بعد مزاولت هر لطیفه را بنورش
بلکه بهر نوری که خواهد ملون کردن میتواند و در وقت اذکار لطائف
همین مطلب بسعی و محنت بسیار انجام می پذیرد و بعد آن در مقام
حجب نورانیت بی سعی و محنت صورت می بندد پس سعی در تلوین
لطائف بالوان انوارش در ابتدا بمنزله تعلیم تقادیر کند نامه
است که بیانوان را پس اصلح آنست که از مراتب دون بقصد

حاجت استعمال نموده وقت را بغنیمت قاطع دانسته زود از
زود کذراند و در مقامات بلند بقدر استعداد او سیر روح توقف
نماید ۞ اداره ۲ ۞ حبس نفس. حبس نفس نفی و اثبات کند بطریقش
آنکه موسوم دوزانو رو بقبله نشسته دم خود را بند کرده زبان را بکام
چسپاند و لا را از لطیفه نفس کشد و بر لطیفه سر اولی توقفی کرده باز
بر لطیفه خفی هم توقف نموده بلطیفه اخفی رسید بالجمله حرکتی خیالی از
نفس تا اخفی کند و در میان این امتداد حرکت در هر مقام لطیفه سر و
خفی لحاظ را باستقلال متوجه ساخته تمام استیناز آنها مرادی کند و اله را
از لطیفه اخفی کشیده بلطیفه روح متوجه گشته الا الله را در لطیفه قلب
ضرب کند و در این حرکات خیالیه جنبش ظاهری در هیچ عضوی از
اعضا اصلا صادر نه بلکه دم و زبان بالکل نشود و بعد دقایق آن را بتمام
آورده یکبار دیگر کرده نفس خود را ماند ارد و بعد اطمینان و قرار نفس
بار دیگر کند و چون تحمل حبس نفس بیشتر شود ذکر زیاده مکرر کند
اول مراتب مرید آن است که یکبار است چونکه طاقت یکبار
خواهد رسید و مداولت آن خواهد کرد و در مجلس واحد شمار صدها

۱ ۴۳

خواهد رسانید گرمی و صفائی البته در لطائف پیدا خواهد شد و از این
ذکر چنان معلوم خواهد کرد که شعلهٔ جواله است که تمام لطائف او را
احاطه کرده مثل خط آتشین ممتد گردیده * ان ذو ۳ * بعد مراقبت
نفی و اثبات سلطان الذکر بعمل آرد بیانش آنکه هر جزوی که از
انسان است او را ذکر ثابت است و علامت و حدیث آن
بنابر شناخت هر یک تعیین نامی است برای آن جداگانه از نام کل
پس آن جزو بوجهی مشتمل بر تمام اجزای انسانی است بنابر آن
زبانی هم او را مقرر است و بموجب ارشاد حضرت حق تبارک و تعالی
وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَٰكِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ *
همه آن اجزا ذکر الهی می کنند و لیکن بدریافت انسان نمی آید
پس حقیقت سلطان الذکر آنست که اذکار تمام اجزای خود را بنوعی
از ادراک دریافت کند و بر آن آگاهی و اطلاعی حاصل نماید
بیانش آنکه هر جا را از تمام بدن بدن خود بالعموم والشمول بمنزلهٔ
لطائف ششگانه پندارد چه پر ظاهر است که در نظر مردم مقامات
لطائف و سائر بدن مساوی است چون از مقامات لطائف ذکر را

شناخت در کیفیت این اطلاع یافت همان طور از تمام بدن
ذاکر شود و نفس را باید که خود سلطان الذکر نموده بطور مذکور القا طلب
کند و اثرش گاهی حقیقی نمایان در تمام بدن می شود ولیکن دست
یا پا یا دیگر اعضای وی بدون اراده اش از جای خود جنبش میکند
و احیاناً رعشه و ار حرکت پدید می آید و گاهی بطور تشعیره معلوم
می کند یا موی چنانکه بر بدنش متحرک شوند و حکمی و سبکی در تمام بدن
محسوس می گردد و گاهی آن چنان حکمی در بدن و الم صاحبی می شود
که در وقت اشتداد گرمی او را سردی محسوس می گردد و یک
آن چنان می شود که گویا آلایشش را از تمام بدن او دور گردانید مثل آنکه
یکسی با کیسه مالی در حمام غسل کرده باشد از غسل ظاهری این سبکی صرف
مرحله می نماید و در سلطان الذکر از اندرون صفائی می یابد و از تمثل خرق
عادت است که مثل اختلاج شدید تمام بدنش در قابو نماند و
کرامت محضه است که از تمام بدن او در و دیوار و حش و جماد
مثلاً خاک و خاشاک آواز ذکر جهر ملا اشتباه گوش صاحب سلطان
الذکر رسد و شنیدن هم نشینان زیادتی است در کرامت مذکوره

وگاهی تو ذہی صاحب سلطان الذکر را محسوس میشود ❊ فائدہ ❊
طریق دریافت کردن صاحب تلقین و ارشاد حصول ذکر لطائف
و سلطان الذکر وغیرہ در اور طالب آنست که صاحب تلقین خود را
خالی ساخته متوجه بوی شود آن وقت هرچه در خود یابد و داند که آنچه
معلوم می شود عکس اثر طالب است پس آنچه آن وقت در
صاحب تلقین هویدا شود همان انسبت در طالب گیست وکیفیت
تمام شغل بهمکاسبی خواهد کردید ❊ افاده ❊ چون سلطان الذکر بقدر
مذکور بقا بو آید و هر وقت اراده بلا کلفت رو نماید شغل نفی کند و
همراه شغل نفی شغل یادداشت ضم کند بعد از ان شغل نفی النفی
عمل آرد پس لابد بر سالک یا توحید صفاتی منکشف خواهد شد
یا حجب نورانیت هویدا خواهد گردید وامر ثانی طریق مناسب یابی است
پس سالک را باید که از ان حجب بطریقی که در فصل اول مذکور شد
تجاوز نماید و در اثنای طی حجب مراقبه صمدیت مزاولت کند تا که
باخر حجب که مسمی به نسبت بیرنگی است رسد اگرچه نسبت
این طریقه را با سیه ور یا که صاف است از آلودگی خس و خاشاک ذریت

وخاک بود تشبیه نماید اما بعد امعان نظر هیچ چیز خالی غیر مدرک نمی‌شود
و بعد ازان از سیر الی الله که معرفت ذات بحت دست دهد
سلوک متعارف با اختتام رسد و سیر فی الله پیش آید و در اثنای
آن حالات بس غریب و مقامات بس عجیبه روی نماید مرشدی
که حصول این حالت در سیر فی الله ترقیات خواهد کرد دامان مرشد
از دار حقائق مقامات آنجا آگاه خواهد فرمود * فائده * حضرت امام
این طریقه یعنی خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره فرموده اند * بیت *
اول ما آخر هر منتهی است * آخر ما جیب تمنا تهی است * طالب
صادق را باید که متجسس همان امر باشد که آن جناب بلفظ جیب
تمنا تهی ازان تعبیر می فرماید و مخلص حالی شدن طالب را از ارادات
و عزائم خود است چنانچه تفصیلش در باب چهارم این رساله
ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد * هدایت تابعه در بیان فوائد متفرقه *
و آن مشتمل بر دوازده یک فائده است * فائده * برای کشف
لوح دل ملکه و مقامات آنها و سیر ملکه زمین و آسمان و جنت و نار و اطلاع
بر لوح محفوظ شغل دوره کعبه طریقش در فصل اول مذکور شد

پس باستمالت امان شغل بهر مقامیکه در زمین و آسمان و
بهشت و دوزخ خواهد متوجه شده سیر آن مقام نماید و احوال آنجا
دریافت کند و با اهل آن مقام ملاقات سازد و احیانا گفتگوی با ایشان
میسر می آید و از آینده و گذشته یا اصلاح و مشورت کاری از کارهای
دینی و دنیوی معلوم میگردد ❁ افاده ۲ ❁ باید دانست که برای کشف
وقائع آینده اکابر این طریقه طرق متعدده نوشته اند و اولی و احسن
آنست که در پاس سوم از شب بیدار شده و بکمال آداب
و مستحبات و نهایت حضور قلب طهارت بجا آرد و ادعیه ماثوره که
برای تکفیر سیئات بعد طهارت تعیین فرموده اند بنیت تکفیر
سیئات بکمال التجا در جناب خالق الارض والسموات بخواند
و بعد از آن صلوة التسبیح بتکمیل آداب و مستحبات و اطمینان
قلب و قالب بکمال خشوع و خضوع بگذارد و در تمام صلوة دعای تکفیر
سیئات و التجای عفو خطیئات بجناب خالق البریات در قلب
ملحوظ دارد و بعد از آن از صمیم قلب توبه از جمیع معاصی نماید و بجدی
التجا کند که در دل او ظن عفو خطیئات و قبول توبه پیدا گردد و یقین

بهما وقت بشغلی از اشغال طریقه که با آن مهارت داشته باشد
مشغول شود و در منهای آن شغل التجا بجناب حضرت حق برای کشف
واقعه مبتلا به خویش روی بصیرت خود بجهتی دارد که امکان وقت او
سوی انکشاف همان واقعه متوجه کرده باشد واثق از جناب حضرت
حق آنست که انکشاف آن واقعه بطریق نزول الهام از فوق یا بطریق
ظهور آن واقعه از قلب متحقق گردد و فرق در میان ورود وساوس
و نزول الهام آنست که الهام امریست که در طلب تردد آمد و
قرار میگیرد و مستحکم می نشیند و وساوس را قرار و ثبات نمی بود و
آمد و رفت آنرا اسبابی معین نیست بطور دزد و گاهی بر از جانبی
می آید و از جانب دیگر می رود و چنان معلوم میشود که گویا خزنی است که در
جانی از دل عزیز کرده رفت و بار دیگر جانب دیگر رود اگر انکشاف
واقعه بطریق مذکور متحقق نگردد باید که کمال التجا بجناب حضرت حق
نماید که الهی سبحانه علم داری همه چیز را میدانی که من با فرطریق در
تحصیل انکشاف فلان واقعه سعی کردم و مقصود حاصل نشد پس
برزبان کسی از بندگان خود گمای جاذب کن که از آن مطلب خود

دریافت نمایم بعد ازان گوش خود را بجانب اصواتیکه از مردم و دَم
یا ینفظ صادر می‌شود متوجه سازد و بطریق فال از کلام آنها غرض خود را استنباط
نماید اگر باین طریق هم انکشاف مطلوب حاصل نشد باید که در وقت
مذکور یعنی پاس سوم از شب دو رکعت نماز بنیت استکشاف
واقعهٔ مطلوب بگزارد و در هر رکعت سه بار فاتحه و سه بار آیة الکرسی و پانزده بار
سورهٔ اخلاص بخواند بعد ازان سر بسجده نهاده بکمال خضوع و خشوع یکصد
و یک بار کلمه یَا خَبِیْرُ اَخْبِرْنِیْ بنیت استکشاف بگوید
بعد ازان دعای استکشاف نموده در خواب رود ان شاء الله
تعالی در منام بنحوی از انحا حال آن واقعه ظاهر خواهد شد خواه
صراحةً خواه اشارةً * فائده * از جمله اشغال مبتدعه شغل برزخ
است که در متاخران اکثر طرق اشتهار یافته بلکه کلام بعضی
اکابر هم بران مشتمل گردیده و تصویر شغل مذکور این ست که برای
دفع خطرات و جمعیت همت صورت شیخ را کما ینبغی بتعیین
و تشخیص در خیال حاضر می‌کنند و خود با ادب و تعظیم تمام به همگی
همت خود متوجه بآن صورت می‌شوند که گویا با آداب و تعظیم بسیار

ودبروی شیخ نشسته اند و دل مالکل تاسف و متوجه می سازند و حال
این شغل از احوال تصویر معلوم می توان کرد چه ساختن صورت
گناه کبیره عظیمه است و نگاه کردن و دران خصوصا به تعظیم و توقیر البته
حرام و قول حضرت ابراہیم علی نبینا و علیه الصلاة والسلام که قوم
خود را خطاب فرمودند ماهذه التماثیل التی انتم لها عاکفون
باطلاق خود دلالت دارد بر آنکه عکوف پیش تماثیل ممنوع
است و معنی عکوف لزوم حضور است نشستن با استناد
به تعظیم و ادب و محبت و شک نیست که ہر که با صورت ظاہری
این عمل کند البته آثم و گنہ کار است و تفاوت در عمل این آثم و گنہ
کار و شغل این مشائخ طالب را حق ہمین قدر است که در اول
تصویر رنگین بر قرطاس یا مثل وی خواہد بود و در ثانی تصویر تمام صورت
بلون حلہ و اشعار و خط و خال در صفحه خیال خواہد بود ہر چند بظاہر
صورت پرستی نیست لیکن در باطن صاف صورت پرستی
است صورت قرطاسی آن قدر دقائق تصویر را حکایت نمی کند که
صورت خیالی می کند با وجودیکه ہر دو بیجان اند پس در معنی

تصویری صورت خیالی ازید است از صورت حسی چه فرق
درمیان هردو می تواند شد مگر باینکه در صورت اول در انتظام ظاهر
فرع تخیل راه می یابد و در صورت ثانی انتظام ظاهری را آسیبی
نمی رسد لیکن نتیجه به نسبت تاثیرش در نقش و عمل این کار است
در صورت دوم ازید از صورت اولی است پس باین وجه می باید
که حرام باشد و قطع نظر ازین حتی رواج شغل برزخ ناقصان را
بصورت اول می رساند و تصاویر ظاهری ساخته آن حرکات تعظیمیه
که پیش اهل صور می کنند و بر وفق آن تصاویر بعمل می آرند وصاف
بصورت صنم پرستان می شوند و در منجر شدن شغل برزخ باین عمل
که صریح حرام است شبهه نیست پس این هم باید که حرام
بود و در شریعت محمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام بنابر پاس بندی
صورت پرستی تصویر سازی مطلقا ممنوع شده و در شرائع دیگر
بنابر بعضی اغراض صحیحه مثل دریافت حال شکل و شمائل مرده یا زنده
غائب درست بود پس وقتیکه شارع این قدر احتیاط در تصویر
سازی فرموده باشد متبعان شارع را باید که همان طریقه احتیاط را پیش

کرفند شدن مرزج را حرام و قبیح بدانند و هرکه در سیرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم بخوبی آگاهی دارد خواهد دانست که اکراه ستمنای این
امر در آن زمان متبرکه می شد الله تا از آن منع می فرمودند و تحریم آن
ظاهر می شد * فصل چهارم در حل اصطلاحات طریقه مجددیه قدس
الله سرار امامها * و آن مشتمل بر یک تمهید و یک مقصد است
* تمهید * باید دانست که مقامات لطائف برادا که در طریقه مجددیه
مثل شیخ عبد الاحد وامثال ایشان قدس الله اسرارهم با ملحوظ
است که مقام لطیفه قلب زیر پستان چپ و لطیفه روح
محاذی لطیفه قلب زیر پستان راست و لطیفه سر بالای پستان
چپ بقدر دو انگشت مائل بوسط سینه و مقام لطیفه خفی بالای
پستان راست بقدر دو انگشت مائل بوسط سینه و لطیفه اخفی در وسط
سینه و لطیفه نفس در میان پیشانی است بجائیکه لطیفه خفی مرد
جمیع ایشان است اول باید که لطائف مذکور را ذکر جاری کنند آنه
واذا کرنا باید وطریقش آنست که طالب مؤدب با وضو بخضوع و خشوع
و التجای تمام رو برد بی قرشده نشیند و خاموش شود و خاطر خود را

تمام آرزو و خیالات دور نماید و بالکل زبان و سائر اعضای را از جنبش ۱۷۸
باز داشته از دل اسم مبارک یعنی لفظ الله را بگویاند و مرشد را باید که
بخشوع تمام متوجه باطن طالب گردد و در لطائف خود ذکر کرده
بهمت درست القای آن در لطائف طالب نماید و چونکه ذکر
لطائف شش گانه معلوم شود برای حصول سلطان الذکر بر لطیفه
نفس توجه بسیار نمایند از کثرت توجه بر لطیفه نفس سلطان الذکر
حاصل می شود و بعد ذاکر شدن لطائف و حصول سلطان الذکر
بجدی که نشانات رونمود ذکر لا اله الا الله که نفی و اثبات است
بعمل آرد و مقصود ازین ذکر نفی بدن خود است لیکن چون نفی
سائر عالم ازان آسان تر است و در نفی بدن دخلی می دارد لا بد اولا
نفی تمام عالم را در خیال خود مستقر باید ساخت و بعد ازان بسوی
نفی بدن بذکر لا اله الا الله متوجه باید شد و طریقش آنست که لفظ
لا را از ناف کشیده بدماغ رساند و نفی خود از مواضعی که لا بران
بگذرد تخیل کند و لفظ اله را در لطیفه روح رساند و الا الله را در قلب
ضرب کند و مقام لطیفه روح و تمام آن جانب بدن را همراه لفظ

الہ نفی نماید و بالفظ الا اللہ مقام لطیفہ قلب را و تمام بدن باقی را
نفی کردہ اثبات ذات حضرت حق را ملاحظہ کند و این ذکر و نفی بردو
بقوت خیالیہ عمل آرد و اصلاً از زبان تلفظ نہ نماید و بعزاولت و
تکرار این ذکر یا تخیل نفی در قوت خیالیہ نفی بد نشن انشاء اللہ تعالی
راسخ و مستحکم خواہد گردید بحیثی کہ نفی تمام وجود خود بلکہ نفی تمام عالم
در قوت خیالیہ علی الدوام مستقر خواہد ماند و وقتی کہ شغل نفی در
جہۃ خیال ثابت مستحکم می گردد معاملات در و بیشی رو بظہور می آرد
خصوصاً انکشافات دوائر کہ بدون شغل نفی انکشاف آن کما حقہ
متصور نیست و ہر قدر کہ نفی کامل تر انکشاف بیشتر پس باید
کہ پیش از مراقبات دوائر سعی در تکمیل و ترقی نفی کردہ باشد و عدم
وجدان بدن مثلاً تا کمال نفی است و در کمال نفی بجز چیزی کہ بدرک
انوار دوائر است باقی نمی ماند و بعد آن نفی النفی و فناء الفنا پیش
خواہد آمد و آن چیز ندرک ہم باقی نخواہد ماند و غفلات محض طاری خواہد شد
و اہم ادہ مراقبات در دوائر ساعی در ورزش نفی ماند و وقتی کہ بکمال و انتہای
فنوبیں محبت تو اہد رسید نفی النفی و فناء الفنا حاصل خواہد شد

اگرچه شغل نفی و نفی النفی در کلام اکابر این طریقه مصرح نیست ۱۴۹.
لیکن برای انکشاف دوائر و ظهور معاملات و رسوخ انوار ضرور دم
است واما عدم تصریح این اکابر باشغال این اشغال پس سببش
آنست که بسبب قوت تاثیر ایشان بر مستفیدان نفی و نفی النفی
طاری می شد پس مجرد توجه ایشان مغنی ازین اشغال بود و
بدون حصول نفی خواه بمجرد تاثیر شیخ باشد خواه بطریق اکتساب
پس انکشاف دوایر و رسوخ انوار خیلی متعذر می نماید والله اعلم
بحقیقة الحال * مقصد * در تفسیر الفاظ مستعمله اکابر این طریقه شریفه و
شغل دوایر از مراقبه احدیت [illegible] آنکه [illegible] ذات
مقدس حضرت حق تعالی را که متصف بجمیع صفات کمال است
ملاحظه نماید و این لحاظ را از قلب بر آورده متوجه بجانب فوق ساخته
از عرش مجید ام بگذراند تا که اثرش پدید آید و اثرش ظهور نور است که
از جانب فوقانی قلب که ممتد و طولانی مثل استوانه نورانی کشیده
بعرش مجید رسد و شعاع آن استوانه نورانی بتمام عالم را احاطه
کند پس حاصل آن نور همان استوانه است که اصلش در جانب فوقانی

قلب است در عرش تا عرش مجید رسیده و شعاعش در
همه آفاق منتشر شده و ظهور این نور شروع دائره امکان است
و رسیدن آن نور تا عرش مجید علامت حصول نصف دائره
است و تجاوز از ان امارت اتمام آن دائره و وقت ظهور نور ممتد
طولانی دائره امکان نسبت بوسعت و فراخی بوضعیکه مبدا و منتهی
مقرر و ممتاز شود حقیقت دائره است پس دائره تحت ابهام دیگر وقتیکه
شعاع نور از هر طرف پهنای عالم را فرا گرفته تجاوز از عالم امکان
کند دانند از وسعت پهنای این دائره و سبب آنکه عالم امکان
را فرا میگیرد بدائره امکان نامند این اول دائره از دوائر سیر قلبی
است و دوم دائره ولایت قلبی است که مسمی بولایت صغری
است و درین دائره مراقبه اقربیت است و درین دائره در تحتانی
قلب نیز میگشاید و تمام قلب مثل آفتاب میگردد که انوار از تمامی
جهات و از هر جای وی میدرخشد و انوار که از هر جهت پیدا می آیند مسدود
دائره اول تجاوز از موجودات ممکنه کرده بلا مکان رسیده غیر
متناهی می شود و اصل قلب باقی میماند آنکه قلب مضمحل و متلاشی گشته

۱۰۵ انوار محض باقی مانند الا ناداینکه قلب مصدر انوار از تمام جهات میگیرد و فرق درین دائره و دائره سابقه بدو وجه است اول آنکه منبع نور در دائره سابقه صرف جانب فوقانی قلب است و درین دائره تمام قلب دوم آنکه نور منبسط در دائره سابقه شعاع نور ممتد فوقانی است اصل آن مانند دامست که مانند ستون از قلب بالا رفته و سائر دائره بطور شعاع از آفتاب از همان ستون پیدا شده و درین دائره تمام آن دائره نور اصلی است که از قلب بر آمده محیط کل متجاوز از عالم امکان گردیده و درین دائره گاهی سر توحید واضح می گردد یعنی وجود منبسط که قیام تمام ممکنات بوی است بوضعی مدرک میشود که وجود تمام ممکنات را داخل میداند و امتیاز ذات که بسبب کثرت است در نظرش مضمحل می نماید و نظر بصیرتش بر همان وجود منبسط می افتد و دران وقت قلب بالکل مضمحل میگردد و نور صرف باقی می ماند و دائره سوم ولایت کبری است و این ولایت متضمن سه دائره و یک قوس است در دائره اولی مراقبه معیت ذات پاک او سبحانه تعالی کند و بایں طور شروع نماید که ذات پاک او را باوجود بیچونی و بی چگونگی و تقدس

واستثنائ لفظ مع فرمودند پس موید آنست که اعانت در معیت ۱۵۱
ضرور دا‌ست و اقربیت بدون اعانت متحقق می گردد پس مراقبه
اقربیت پیشتر از مراقبه معیت باید در هر حال بهمین وضع مراقبه
کرده باشد تا باین مرتبه رسد که لحاظ معیت او سبحانه در ذهن طالب راسخ
گردد و علامت کمال رسوخ آنست که در خلوت خود را تنها ندانند
مثلا اگر فرض کرده شود که در تنهائی معصیتی پیش آید چنانکه از حضور مردم
خجل و شرمنده می گردد همین که طاقت گناه نمی یابد و اعضاو جوارح خود
بخود از جنبش بسوی معصیت باز می آیند و سست می گردند همین طور
اثر لحاظ قرب و معیت او تعالی شانه جلوه گر گردد و انجامی که در قصد
گناه بسبب حضور دیگری پیش می آید و آن انجام حسب حال
آن دیگر کمالا و نقصانا متفاوت می باشد مثلا شخصی بازاری یا آشنا
آید و از بیان از ارتکاب گناه منجم شود یا آنکه پدر یا استاذ یا مرشد
لازم التعظیم یا بادشاه با اقتدار از عدالت شعار انتقام کش پیش
آیند و انجام زود نباشد پس هر کس می داند که در انجام اول و ثانی
تفاوت بی شمار خواهد بود بلکه انجام از پدر بطرزی خواهد بود و انجام

از استاد نظر دیگر و علی هذا القیاس پس جناب پاک حضرت حق
که جامع وجوه عنایات و کمالات است و اوصافی که در مخلوقات اند
این اوصاف را با اوصاف وی اصلا نسبتی نیست اگر از
عنایات پدری شرمنده شود پس عنایات او را پایانی نیست و اگر
تعظیم استاد و مرشد مانع آید پس تعظیم او سبحانه را قیاس باید
کرد که چه قدر باید و اگر هیبت پادشاهی حاجب گردد پس هیبت پادشاه
حقیقی عادل مطلق را توان فهمید که چه نسبت با این پادشاه ظاهری
دارد و علی هذا القیاس اگر در صحرا و میدان بود خود را تنها نداند و اگر در
خلوت طاعت بود محبوب و مطلوب خود را نصب العین داند که
اقرب از همه چیزهاست خود را بی مدعی حاضر خود داند که سراسر است و
الفت نماند و اثری از وحشت و کثرت نباشد چون این آثار مترتب گردد
در حصول معنی معیت اشاره شود و این معیت وقتی علامت ولایت کبری
ست که نور این دائره مثل انوار دائرتین مذکورتین با صفای بسیار بیشتر بود
مطابق بدرجات بی شمار همراه میش تمائل و حقیقت اینست که انوار
مختلفة الالوان تحت ذات پاک اند علی آن غیر ور ست، پس

۱۵۲

بحسب کمال و خوبی شغل و تفاوت دوائر و اختلاف عزت
و قرب طالبین بدرگاه حضرت حق آن حجب طی می شود در دائرہ
کم و در دائرہ دیگر زیادہ تا کہ ادراک بذات بحت رسد و ظہور آثار
دائرہ بلحاظ اقربیت بحدیکہ آثارش بموجب بیان سابق واضح شود
یا محبت وغیرہ در دوائر دیگر اکمال آن دائرہ نیست کو حصول آن
آثار کمالی است بس عجیب و نہایت مرغوب فاما معنی ولایت
کہ مقصود از سلوک است بدون انکشاف انوار دوائر حاصل
نمی شود و حقیقت دائرہ بکمال خود نمی رسد پس تکمیل دوائر بہر دو
چیز است اول انکشاف و دریافت انوار دوم حصول آثار
کہ قرب و معیت و محبت وغیرہا است و صاحب ہر دائرہ بموافق
عزت و سعی خود مطلب یاب می تواند شد لیکن صاحب دائرہ
سفلی بطور صاحب دائرہ علیا فائز بہ مطلوب نمی تواند شد مثلا
ہر چند صاحب دائرہ قلبی بہ مطلبی رسند فاما بشانیکہ صاحب دائرہ
محبت فائز می شود صاحب دائرہ قلبی نخواہد شد بعد از ان مراقبہ
یحبہم و یحبونہ است لانی محبت خود بذات پاک وی سبحانہ

و محبت او بنام مرخود را آورد درین مقام دو دائره دیگر قوس
یعنی نصف دائره است دو جهت آنکه محبت را سه مرتبه است
اول مرتبه ابتدای محب است بمنزله مبادی آشنائی و دوستی
که دیباس مرحوم می باشد و در ابتدای محب محب نفع و دید خود در صفا
و خوشنودی محبوب هر دو را ملاحظه می کند و پاس خود و پاس محبوب هر دو
از دست نمی دهد و این دائره اول است و چونکه محب ترقی
کرد و جانب محب را اضمحلال پیدا شد و صفات کم رفت تمامی
دائره اول و شروع دائره دوم گردید و لاندرین دائره ترجیح جانب
حق بر جانب خود بلکه تمامی مخلوقات مدید خواهد شد لکن مراد ازین
ترجیح ترجیح عقل علمی نیست که نفع و نقصان را موازنه کرده و فهمیده
ترجیح دهد بلکه مراد ترجیحی است که از نزد نفس فواره صفت خویش
زند و چونکه اضمحلال و فنا بمرتبه اعلی رسید دو شائی از جانب
محب نماند اتمام دائره دوم و شروع قوس است و بدینهمین جهت
قوس است که نصف ثانی یعنی جانب محب در آن مقام
اسلامیست تا که ابتدای قوس است خیال اضمحلال و بقای جانب

154

محبت نسبت پیدا کرده پس کمال قوس محبت است و در همین
مقام فناء الفنا حاصل می شود بعد آن مراقبه اسم الظاهر است
بیانش آنکه الله تعالی را دو نام پاک است ظاهر و باطن و هر نام را
مظاهر بی شمار است و مصداق هر نام در ذات پاکش موجود
هر قدر که عرفان دقیق تر شناخته مظاهر دانی تر و امتیاز مصادیق
در ذات پاکش بهتر و کامل تر و مظاهر اسم ظاهر تمام عالم و اجسام
و افعال و احکام است که در تکوین و تشریع هویدا می گردد
و کارخانجات که متعلق برزاقیت اوست مظهری است از مظاهر
آن و همچنین کارخانجات که تعلق بشان هدایت دارد از فرود
آوردن کتب و بعثت رسل گرفته تا توفیق کلمه پند آمیز که از هر سامان
صادر می گردد مظهری دیگر است و همچنین مظهر اضلال از اغوای ابلیس
گرفته تا بصر د نمائی و همچنین دو مظهر دیگر که بر مظهرین مذکورین مترتب
است یعنی ثواب و عقاب که بهشت و دوزخ و حالات گور و جان کندن
و انشر و راحت و خوف و دهشت که نیک و بد را در خواب پدید میشود
با همه این مظاهر اسم ظاهر ملاحظه کرده نامی این اسم مبارک را که ذات پاک

او ست هست ظهور آں عوالم بی شمار ملاحظہ و مراقبہ کردند اندکہ ایں
ملاحظہ کمی نیست بلکہ بالاجمال نہایت سہل وآساں است و چونکہ بعض
لمبصیرت سرتر می کرد و ملاحظہ تفصیلی حسب تیری آں آساں تر میشود
وازانمس وتیقہ است کہ تسبیح ایں صیغہ کہ سُبْحَانَ اللّٰہِ عَدَدَ خَلْقِہٖ
سُبْحَانَ اللّٰہِ رِضَا نَفْسِہٖ سُبْحَانَ اللّٰہِ زِنَۃَ عَرْشِہٖ سُبْحَانَ اللّٰہِ مِدَادَ کَلِمَاتِہٖ از صاحب
معرفت مرار بار زیادہ تر می شود از ہزار مرتبہ از تسبیح غیر عارف
باشد آنکہ تسبیح بصیغہ مذکور اچوں عارف وسیع المعرفت
باشد ولحاظ و معرفت حلق را فراگیرد حسب لحاظ خود مستحق ثواب می کردد
بخلاف غیر عارف کہ لحاظ او را دسعتی نیست بالجملہ ایں مراقبہ
را مزادلت کنا یعنی کہ دو غیرکہ موارد فیوض ایں مراقبہ کہ لطیفہ
نفس بالاسما والصفات وسائر الطائف بالمع است کنا یعنی مستفیض
از فیوض آں جوانب شدہ آثار ایں مراقبہ ہودا خواہد کردید و مجملہ
آثارش صفای نفس است یعنی اضمحلال او از ذاءت خود
وسب اعمال خود و تہذیب اخلاق کہ عبارت از تبدیل رذائل
بشمائل است و حصول حالت لایعبر انیس در رو دفیوض ایں مراقبہ

آنست که حقل ادراک مظاهر اسم ظاهر می تواند کرد بخلاف مظاهر ۵۴ ا
اسم باطن که دراک آن غیر از کشف والهام راداه نی واز بسکه
محل لطیفه نفس که مراست محل حقل وادراک است لهذا این لطیفه
را اختصاص زاید بفیوض مراقبه اسم ظاهر حاصل گردیده و ست
ترتب این آثار آنکه بجهت این مراقبه صدور تمام حرکات وسکنات
واسباب ومسببات از ذات پاک حضرت حق منتقش خاطر بوجهی
خواهد شد که غفلت از تاثیر واحد هرگز متعرض حال او نخواهد گردید ودجا
وخوف ومحبت وخشیت صرف بآن ذات پاک وابسته خواهد شد
وغیر ویرا اعتباری در نظر سالک نخواهد ماند وغیر را بمشابه قایم در دست
کاتب خواهد دانست پس عالی است کریم الطبع را صرف بسبب
محبت والفت آن ذات پاک که سبب ظهور این قدر کمالات
است آثار مذکوره بتمامها مرتب خواهد شد وهر که در علو همت وکرامت
طبع مرتبه ادنی است بعض آثار بسبب محبت وبعض آن بسبب
خوف حاصل خواهد شد وبمقتضای كُلًّا وَعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنٰى
هر یک کامیاب مطالب خواهد گردید ودرین دایره هم انتهای ... شود که ...

ظهور آثارش کماینبغی بترقیات در انواع هم پدید آید چنانچه سابق مشروح شد
و اگر این دائره مقدم بر دوائر محبت بسوی بهتر می شد چرا که این دائره مدار عظیم
می بخشد در دوائر محبت پس حسن ترتیب مقتضی آنست که مقدم
بر دوائر محبت باشد باز سیر اسم الباطن باید کرد بدانکه آنکه همین جزای
ظاهر الباطن است که مستفیض از اسم باطن حضرت حق است تعالی
شانه و سلطانش اثر تمام ملکوت است که بر ظاهر موجود است و باطنش
اعمال و تدبیر پادشاه است پس فراخور ادراک تو باید که مظاهر بطون
را دریافت کرده مسمای اسم باطن را باعتبار سیر باشد در سیر مراقبه کند
و این ولایت را ولایت علیا نامند وجه آنکه ولایت ملا اعلی است و مراد از
ملا اعلی ملائکه مدبرات الامر و سابقات احکام الهیه اند هر حکمی که نفاذ می یابد
اولا آنها تلقی میسر یابند باز در عالم جو پیدا میگردد و آنها باطن تمام عوالم
اجسام دارد داخر که مدبر اجسام اند بهمه لهذا کمال ایشان
تعلق باسم الباطن دارد و مورد فیض این مراقبه آتش و آب و هوا است
از اجزای جسد انسانی چنانچه همه عنصر در جسد انسانی باطن
اند و خاک در روی ظاهر است باین عبارت مورد فیضش این هر سه هستند

واثر آن تبدل آنهاست در صدور آثار چه آتش از حقیقت خود متبدل
نمی شود بلکه بر مقتضای طبیعت خود می ماند فاما مقتضای شیطنتش
در رضامندی حق ظاهر میگردد ومثلاً مقتضای باد غلبه و علو است که
در انسان قوت دیگر پیدا میکند و گاهی تا کبر میرساند و ابلیس را
مقتضای آتش موجب لعنت گردید و مایوس مطرود درگاه کبریا
الرحمت ساخت و چونکه مستفیض از فیض این مراقبه خواهد گشته
مراتب بلند در فرمان برداری احکام الٰهیه وسعی مسابقت و مسارعت
دران پیدا خواهد شد و مقتضای هوا در اخلاق انسانی حرص و خواهشهاست
وتبدل آن مصروف شدن حرص و خواهش بمرضیات الٰهی و منحرف شدن
آن از مزخرفات دنیوی ست واثر آب در انسان کسالت و افتادگی و تسفل
ست و اصلاحش کسالت است از معاصی و افتادگی بپارگاه الٰهی و تسفل
بضمور عظمت حضرت رب العزت و تجلیات اسم الباطن درین سیر
رو می نمایند و اتمام این سیر هم باوجود حصول آثارش بقطع حجب بود زیرا که
حجب این سیر است باز سیر تجلی ذاتی دائمی ست و معنی تجلی ذاتی ظاهر است
یعنی تجلی که منشاش نفس ذات است و غرض از دائمی آنست که تجلی ست

بمنزلهٔ مادیت مانند آسمان و زمین و در استقرار و ثبوت تجلی موصوف
اگرچه تفاوت بیشمار است لیکن از دائمی امری فیکر بجز یعنی ظاهر مراد
نیست و از همین تجلی است ظهور کمالات انبیا و مرسلین و اولی العزم
پس این مرتبه درجه ایست اولی بلحاظ اینکه منشا کمالات انبیا
است علیهم الصلوٰة والسلام یعنی ظهور علوم و هدایت بوجهیکه علما را
دران بوجه ما راه نبود و آنچه در انبیا علیهم السلام علی الدوام متحقق
می بود حتی که در حالت خواب هم چون وجود ایشان منبع فیوض و هدایت
می باشد و منافع ایشان بخلائق می رسید که ایشان را الکاهی نبود پس
وجود ایشان بمنزلهٔ چراغ است که از روشنی آن فوائد حاصل است
که چراغ را خبر نباشد پس انبیا علیهم السلام دائما در کار و بار خود
اند لهذا فیوض ایشان تعلق به تجلی ذاتی دائمی دارد بخلاف
ملائکه که مدام در کاری مستغرق نمی باشند بلکه بر وقت رسیدن
حکم و فرمان کاری بجا می آرند و باز معطل و منتظر و مستعد می باشند لهذا
منشا کمالات ملائکه تجلی ذاتی دائمی نمی بود و انوار و تجلیات که ثمرات
متابعت پیغمبر خدا است صلی الله علیه وسلم درین جا حاصل می شود مور زد

فیض این سر عنصر خاک است بدو سبب اول آنکه استقرار و ثبات
خاصیت خاک است لهذا مناسب این سر است دوم آنکه در تجلی موصوف
معنی ظهور است چه بوجهی توان گفت که عالم همه تجلی ذاتی دائمی است
و ظهور عالم ظاهر است و از ظهور عالم ظهور آن تجلی باید فهمید و عنصر خاک
هم در انسان ظاهر است و از ظهور فیض این سر در عنصر خاک تواضع و
فروتنی است در انسان و مقصد ازین تواضع و فروتنی است در پیش
مالک خود و عدم سرکشی از قبول فرمان او کو که در امتثال او امر مالک
خود در اعدای او نوعی از تعلی متحقق شود و تسفل که بر جهت آب است
غیر این تواضع است چه در تسفل پستی خود است مطلقا و معنی
تواضع خفض جناح در وقت مقابله و مواجهه دیگر است پس تواضع هر
وقت امر نسبت جدید که پیش می آید بخلاف تسفل که امری لازم
غیر منفک است و چنانکه سابق مذکور شد ظهور این آثار را امتیاز باید کرد
چه گاهی انسان عاقل تصور صفتی را از صفات نفسانیه حصولش
می پندارد و گفتگوئی که فیمابین حکیمی فیلسوفی و عارفی کامل المعرفت جاری
شده بنا بر بیانش تمثیلی است و اینی منقول است که هر دو باهم ملاقات

کردند بعد ملاقات غائبانه شخصی احوال آن حکیم از عارف پرسید
عارف فرمود که وی اخلاق ندارد این سخن را حکیم شنیده بحکم کمال دانش بین
اخلاق متنوع و مهذب تالیف کرده خدمت عارف فرستاد عارف فرمود
که من گفته ام که اخلاق ندارد نه آنکه اخلاق نداند پس دانست آن جمله است
و حصول آن چند گاهی بسبب عبادات و گاهی از تسویل نفسانی و مکر
شیطانی تصور کمالات نه حصول آن مشتبه می شود و انسان در دواعی عصیانی
جهل مرکب می ماند و این خود نشان حرمان صریح است و حصول ایمان
منحصر است که از تقربات خوش زنند آنکه بزور بر جو بندد و بنابر اتمام
این بسر تبدل انوار چنانکه مکرر مذکور شد بنظر ضرور نیست درجه دوم
از بسر تجلی موصوف بلحاظ مشابهه کمالات رسالت است
حقائق رمز را فهمیده انتقال بمشابه آن کند و حضرت ذات را از جهت
مشابهه آن مراقبه نماید امتیاز رسالت از نبوت بظهور رسالت
و الهی که بعثت در میان حق و باطل ناصح و واعظ بودن و کوشش
بلیغ در میان حجج و دلائل و انا نشد معجزات کردن و مناظره و مخاصمه
و مقابله بر رسل و الازم است بخلاف انبیا که ایشان را احتیاج

۱۵۷ لازم نیست و قول رسول در حق مرسل الیه مقبول است باین وضع
که لازمه منصب رسالت عصمت و وجهش ظاهر است که ایلچی معتمد و
صادق را چون بقومی می فرستند سخنش در حق آن قوم که فرمان بر داری
کردن یا نافرمانی ورزیدن مقبول می شود و درجه سوم مراقبه است بلحاظ مناسبت
کمالات اولو العزم و امتیاز اولو العزم از سائر رسل مرامست قویه است در
باب اهلاک کفره و اصلاح مومنین پس در اهلاک کفار همت قویه صاحب
العزم از رسل نیز دخلی دارد پس قوی بخلاف غیر وی از رسل که فقط
اظهار احوال امت میکنند و بمنزله جارحه از جوارح انسانی بنسبت
اراده قهریه الهیه که با هلاک کفار متوجه میشود نمیباشند بخلاف اولو العزم که
بمشابه جارحه می باشند بطور ملائکه و شاید این جارحه بسه صورت متحقق
میگردد اول آنکه ملک و انسان یعنی رسول ذو العزم اورا مباطنت برابر
دهد دوم آنکه اصل ملک بود و انسان تابع سوم برعکس آن بود یعنی
انسان اصل و ملک تابع و این صورت ثالثه شانیست عظیم که مخصوص
بمنصب خاتم الانبیا است صلی الله علیه وسلم و ظهور آن کماینبغی
بزیاده رشد و صحابه حضار بدر را رضی الله تعالی عنهم اجمعین نصیبی

مشاهده دیدار ایشان می شود و دیده طمع برادی دوزد والبته اقمه نخواهند داد ۱۵۸

و همین تمثیل دلیل مقصود این کلام باید برد یعنی هرکه مراقبه اسم محیی

مشاهده باشد گویا مقابل شان احیای وی ایستاد پس مقتضای کرم او

سبحانه آنست که البته از شان احیای اثری بان شخص ارزانی فرماید سوم

عنایتی خاص از حضرت حق بانتش آنکه بنده برگزیده چون کاری از

کارهای خدا بخوبی سرانجام می دهد مستحق دو چیز می شود یکی اجر دوم انعام

اجر هرچند بی پایان بود ولیکن بمنزله مزدوریست و مترتب بر اذکار و

مناسب آن و انعام بمنزله خلعت فاخره است که منشی رضای مولا

است انسان چون بآن فائز می گردد امتیاز می برد و کما ینبغی می نماید

مثال انعام مستجاب الدعوات شدن یا جاهی در ملأ اعلی وغیرهم یافتن

است و آن انعام چیزی می بود که در هر کار کار آمدنی است و در بهشت

رویت انعام است و حور و قصور و غلمان اجر است قال الله تعالی للذین

أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ در تفسیر زیادتی رویت است بموجب

روایات صحیحه و مورد فیض دو درجا خیره بهیات وحدانی انسان است

و عنصری و لطیفه بر دو درد این فیض خصوصیتی دارد و منبع آن اینست که

۱۰۶۰

ومطابقت نمایش وگوناگون تعظیم که نماز جامع آنها است اشاره می کند
به کمال مذکور بعد مراقبه بلحاظ منشأیت حقیقت قرآن مراقبه بلحاظ منشأیت
حقیقت صلوة کند واثرش کمال صفا ونزاهت است مراقب اهمیت
پس در عین تلوث بانجاس ظاهری مثل حالت بول وبراز در خود صفائی
ونزاهتی یابد بعد ازین بعد مراقبه معبودیت صرفه است قطع نظر از مسجودیت
مقیده که در ادای نماز میباشد و تصویرش آنکه نماز مشار بالذات آنکه مسجود
حقیقی وحاکم تحقیقی بر ما فرض فرموده وامر صحیح بان نموده معبودیت مقیده
است ونظر بان که عین ذاتش مستحق این تعظیم است معبودیت
صرفه است واثرش عظمت وبزرگی خود است که در نفس خود خواهد
یافت بی جهت وبی سبب بخلاف عظمتی که در مقام حقیقت
کعبه یافته بود و من بعد مراقبه ذات بلحاظ منشأیت حقیقت ابراهیمی
است وسخن مجمل در ان این است که هر کامل را نظر بکمال خود با خود
انسی میباشد تصویرش آنکه صاحب کمال را در وحدت احیاناً
وحشتی پیش می آید وآن کامل چون ملاحظه کمال خود می کند بی آنکه عجبی رو
دهد در خود مونسی ورفیقی می بیند از برو بجز و مانوس می باشد باین طور

۱۶۱

و محبت را سه مرتبه است اول آنکه محبت صرفه بود و بسر حد
محبوبیت نکشد این محبت باعتبار عزت و وجاهت دون مرتبه
خلت است و باعتبار قرب و دوام حضور زیاده تر است مثل
خواص که نهایت خیرخواه و دلسوز در حد متکاری بود لابد او را دوام حضور
و قرب زائد بنسبت امیر کبیر خواهد بود دوم محبت که بسر حد
محبوبیت کشد لیکن محبوبیت نرسیده و باعلای درجه محبوبیت
واصل نشده اگر از آن مقام که نهایت محبت است پیش قدمی
کند به محبوبیت رسد این محبت هم جنب خلت است سوم
محبت که به محبوبیت رسیده باشد این خود بلند تر از خلت است
بلاریب و آن منشا حقیقت محمدیه است علی صاحبها الصلوة والسلام
چنانکه بیشتر می آید و چونکه درین مقام بیان مراتب ولایت
است و مدار ولایت بر قرب و دوام حضور است و این معنی در
محبت زائد از خلت است کو که در امر انجام کارها و واسطه شدن
امور عظام خلت زائد بود لهذا محبت را بعد خلت فرموده اند و اگر
بوجه تقدیم محبت نباشد پس حقیقت ابراهیمی فی الحقیقة فی ذلک

از حقیقت موسویہ است بعد ازان مراقبہ حضرت ذات است بلحاظ محبیت و محبوبیت ممتزجہ کہ منشا حقیقت محمدیہ است علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام بعد آن مراقبہ حضرت ذات است بلحاظ محبوبیت محض بی امتزاج محبیت کہ حقیقت احمدیہ است بعد آن مراقبہ حب صرف است بدون تعلق آن بہ محبوب یا محب بعد آن مراقبہ لا تعین است باین معنی کہ ذات پاک را مرتبہ ایست کہ تعبیرات و بیانات ہمہ دون از مستند ہیچ تعبیر و بیان بآن مرتبہ نمیرسند واللہ اعلم بحقیقۃ الحال ٭ تم بالخیر

دربیان سلوک ثانی راہ ولایت ٭ و آن مشتمل بر یک تمہید و یک مقصد است ٭ تمہید ٭ طالبان ناقص چون بمقام معرفت ذات میرسند و سلوک متعارف را باختتام میرسانند می دانند کہ ما نیز ہم پایہ وہم مقام اولیای عظام مثل حضرت غوث اعظم و حضرت خواجہ بزرگ نائب رسول اللہ حضرت خواجہ معین الدین چشتی و حضرت قطب الاقطاب حضرت خواجہ قطب الدین بختیار کاکی و پیشوای شریعت و طریقت حضرت خواجہ بہاؤ الدین نقشبند و حضرت امام ربانی قیوم زمانی حضرت شیخ احمد مجدد

الف ثانی وغیرهم قدس الله تعالی اسرارهم اجمعین شده‌ایم و این
مقوله ایست صریح و عقیده ایست نهایت قبیح زیرا که درین مقام
ممکن که اهل خذلان و بطلان هم رسیده‌اند و چون درین مقام رسائی
تا نان هم باشد هیچ طور این مرتبه را منتهای کمال اساطین بارگاه
قبولیت ایزدی و سلاطین ممالک عنایت سرمدی توان فهمید
* شعر * وَسَوفَ تَرَى اِذَا انكَشَفَ الغُبَارُ * اَفَرَسٌ تَحتَكَ
رِجلِكَ اَم حِمَارٌ * هرچند سلوک تمارین بوجهیکه درین کتاب
تحریر شده اهل خذلان و بطلان را درین رسائی میسر نیست
زیرا که اکثر اشغال آن ممزوج باداب شرعیه و تعظیم شرع شریف
است لیکن اینجا بیان حال نفس آن اشغال قطع نظر از مزج آداب
شرعیه است پس حقیقت این است که بلا ریب وصول بمعرفت
ذات حاصل شده لیکن رد و قبول جزئی است و رای این وصول
مردود دران درگاه الهی را باین مقام رسانیدن بمشابه آن است
که قزاقی منهاجی نگاه بر دهود از کشاهی رسیده نزدیک است
که گرفتار غضب سلطان شود اگر از فعل شنیع خود تائب نشود زوال

نمی کنند که از سلوک ثانی بل نفر محض اند می دانند که بتمامی سلوک اول ۱۶۳
یکبار تمام می شود و نمی دانند که انتهای اول ابتدای سلوک دیگر
است که مقصود اصلی همان است و احیاناً بعضی مقبولان بارگاه
الهی بدون سیر سلوک اول بمدارج سلوک ثانی ممتاز و سرفراز
می باشند نمونه آنها این است که شخصی صاحب عقل و همت را
که از حضور پادشاه دور است از امر سلطانیه رسیده و وی بر انصرام
آن اوامر آن چنان کوشش نموده که باعث تمکن حالی و قدریت
بارگاه سلطانی مشهور خاص و عام و عاید لشکریان شده مضبوط بسیاری
از مقربان حضور گشته هر وقت که این چنین شخص را حضور میسر
خواهد آمد بحرمت و اسپانزی فائز خواهد گردید که اکثر سالکان سلوک
اول را حصول آن متعذر است و احیاناً در سلوک اول مدارج
سلوک ثانی حاصل می شود و این چنین شخص در سلوک اول
سالک اصطلاحی صوفیان است و باعتبار مدارج سلوک ثانی
خاصش مانند آن شخص صاحب عقل و همت است که پیش
ازاین همه از ماجرای او رفته بسبب خلوص نیت و صفای طویت

هاى خودرا منحصر در حضور پادشاهى انگاشته شناختى در فارشیان ۱۶۴
به حضور پادشاهی گشته و اصل مطلوب را که مرکوز خاطر است تا کنون
داشته حضور نمی رسد مطلوب خود اظهار می نماید و اصل مطلوب را
پیش از رسیدن به حضور پادشاه مخفی و مستور می دارد و بنا بر
مفاسدی که در اظهارش متوهم می شوند یا بنا بر آنکه در اظهار آن
فی الحال فایده مقصود نیست از اظهار آن خاموش می ماند پس
بنا بر رسیدن به منزل مقصود تدبیر مسافر باید کرد و اجمالی طرق و
بر قفا و اسم منازل تفتیش نموده تعیین راه راست کرده اسباب
سفر فراهم خواهد آورد و بعد فراهم آمدن اسباب از خویش و تبار
رخصت شده وطن و دیار را که اشد محبت به آنها از دل قطع
نموده آنها را پس پشت انداخته قطع راه شروع خواهد کرد
در اثنای راه چپ و راست راه شهرها و باغات و انهار و عجایبات بسیار
مانند دیو و بیابان خواهد شد بنا بر غرضی از اغراض مثل سیر و تماشا
یا فهمیدن احوال مردم و شهرها و تحصیل تجربه فرمودن همان شهرها
گشته از راه راست انحراف ورزیده طول مسافت را

کو ادای خاطر خود ساخت و دور نیست که درین حالت آنچنان
مشغول سیر و تماشای سیاحت گردد که مطلوب خود را فراموش
سازد یا آنکه با وجود یاد داشتن تا بمنزل مقصود نرسید تمام عمر خود را
در همین سیر و سیاحت برباد دهد و این دقه و مترداخلیست
که بعسرت تمام و پس از انقضای مدت دراز بمنزل مقصود
خواهد رسید و اگر از راه راست منحرف نشده منزل بمنزل راه
راست را طی کردن شروع نمود البته آثار و علامات دارالملک روز بروز
نمودار شده مژده قرب و حصول مطلوب بگوشش خواهد رسانید و هرقدر
که نزدیکتر خواهد شد آثاری که خاص مدار العلا و امثال و نشانه‌ها و دختر خانه و اشجار
و امثال آن نمود خواهند شد تا آنکه بدار العلا رسید و حتی الحصول بمقصود
حاصل کرده مطمئن گردید و از شناعت سفر آرام و استراحت گرا پذیرفتن بعد
که بدیوان خاص رسید آن مکان را منظر تجمل و آرایش حسب حال ابهت و
اجلال و شوکت و اقبال شاهی یا فتجای حقیقت سلطنت یافت و این وجه
به حضوری پادشاه امانگر دیده باز به حضور رسی پادشاه رسیده واصل
به مطلوب اول ظاهری گردید و تحصیل طریق حصول مطلوب اصلی

فوائد شد پس مطلوب اول منتهای سلوک اول است وطریق
حصول مطلوب دوم سلوک ثانی است وتطبیق این تمثیل بر سلوک
اول از ابتدا تا انتها چنین بوده است چه تجسس مرشد وطریقه از طرق
اولیاء الله قدس الله تعالی اسرارهم تا بمرشدی رسیدن وطریقه
معین کردن بمنزله تفتیش حال رفقا وراهها وتعیین یکی از آنهاست
واذکار جهری باشد یا سری از زبان بود یا از قلب دمت یا سلطان
الذکر بمنزله فراهم آوردن اسباب سفر است وخویش وتبار و
وطن ودیار را گذاشتن بمنزله شغل نفی است وانحراف بحسب
راست بمنزله استغراق در کشف توحید صفاتی است واحیاناً
در وقائع توحید صفاتی آنچنان مستغرق می شود که از وصول بذات
بحت جانب عظمته غافل میگردد ودیده که با وجود یاد آوری وصول
در همان وقائع ماند واز ان نه برآید وبدشواری دیر رسیدن البته خواهد
بود وآنکه در وی همت خود را از توحید صفاتی باز نمیدارد بر راه راست
منزل مقصود بدون انحراف می رود وآثار وعلامات دار الخلافت
بمنزله حجب نورانیت ذات بحت اند وآن هزارها هستند وآنچه

رانمدنست ہم بپادشاہ ظاہر است و اما انتہای نسبت بزرگی ۱۹۶
س مشاہدہ و وصول بذات بحث است این است تطبیق
ن بر سلوک اول از ابتدا تا انتہا اما ترتیب سلوک ثانی پس ہمان
ن بعد رسیدن بحضور پادشاہ ہرکہ خواہد کہ سعی حصول
و منصب و انسلاک در ملازمان پادشاہی عمل آرد و اول لازم
کہ حضار دربار را از ہرکارہ و چوبدار گرفتہ تا وزیر اعظم از خود
راضی سازد تا بروقت حاجت کلمۃ الخیر از زبان ایشان
بحضور پادشاہ صادر شود و ہریک حسب مرتبہ خود سعی و سفارش
نماید و در مہمات پادشاہ بسیار سرگرم و چالاک ماند و در آمد و
رفت دربار دیر و سرکار و ملاقات حضار دربار تکاسل و تغافل نورزد
مبادا بداغ کاہلی در ان دربار داغدار گردید و از نظر اعتبار افتادہ و لائق
حضور پادشاہ نماند و این معنی منجر باخراج وی از ان مقام گردد دیگر
خبردار باید شد کہ ارضا حسب مرتبہ متفاوت می باشد ارضای وی
تا وقتیکہ در وطن خود بود ہمین قدر است کہ دزدی و قزاقی و بعضی و امثال
آن عمل نیارد و اگر مال گزار است مال را بجنب سرکار بلاحیلہ و

مگر ادا کرده باشد و چونکه باین مقام رسید پس از رضای وی آن سعادت
که رعایت حقوق و آداب و تعلیمات شاه را کما ینبغی بجا آورده
باشد و بذل اموال خطیره را در رضامندی اهل آن مقام مثل که رامیں
نذر و اموال و هدایای تحف به ایشان بر حسن و حاشاک شما در
رضامندی آنها را بهتر از جان و مال خود پنداره و در حاضر باشی در امر لازب
است مثلاً ساکنان دار الحکومت پس در حاضر ساختن اندرون قران
قلعه خاص فوق از ایشان و ملازمان دیوان خاص بالاتر از آنها و آنانکه
مسند خدمت پیش در دو دیو ار ایستاده می باشند زیاده و لهٰذا ایشان و
آنکه رو بروی مساحت مذکور ایشان و کسی که در حضور ایستاده نگاه
خود را بر چهره پادشاه مقصور ساخته هرگز بجانب دیگر التفات نمی باید بالاتر
از ایشان پس این مرتبه اعلا را اختیار کرده آمده و مواظبت کرد
که در پیش پادشاه القی بوی نمی شود تقید و وقع وی در دل پادشاه
جاگیر دو معلوم پادشاه شد و لهٰذا این شخص نهایت محبت فدوی من
است و این وسیله اقامت او تمام میسر آید چه هر گاه همیشه
با پادشاه نگاه و دو خته خواهد بود التفات پادشاه بسوی وی معلوم

اہل دربار خواہد شد و خود اہل دربار ہم از وی راضی خواہند بود ماندن ۱۶۷

او در آن مقام جائز خواهند داشت بعد اطمینان از اقامت آن مقام

او را لازم است که علی الدوام حاضر مانده چهره پادشاه را کما ینبغی

بغور و تامل ملاحظه کرده باشد و وقائع و اخبار که در دربار میگذرانند آنرا هم

شنیده حقیقت چهره پادشاه را که بعد هر خبر خوش یا ناخوش چگونه

متغیر میشود بدقت و امعان دریافت نموده اوضاع تغیرات را

بسپردقوت حافظه خود نماید و بعد هر تغیر حکمی با نعامی یا بتعذیب دیگر ای

یا صلح و جنگ یا بند و بست که از حضور پادشاه صادر گردد آنرا هم دریافت

کنند و در این وقائع و اخبار همه کارهای خرد و بزرگ را نگاه دارد

و در اخبار خوش از خبر صحت غلامی ذلیل گرفته تا مژده صحت وزیر

اعظم و در اخبار ناخوش از مردن ستوری گرفته تا وفات وزیر اعظم

و علی هذا القیاس از گرفتار شدن کیسه بری گرفته تا گرفتار آمدن دشمن

زور آور صاحب ملک و لشکر و از غارت شدن روستائی در

صحرای دور دراز تا هجوم دشمن بر قلعه خاص با لجمله احاطه آنرا قصد

کند و بعضا چیزها مییابد که بر آن جزای یا سزای واجب مترتب میگردد

و سایران تغیر چهره پادشاهی در آن چهره استفادت نمیشود پس نه پیدا بود
که در هر خورد واقعه تغیری جداگانه خواهد بود بلکه اگر دو بار تغیر چهره در یک زمان
یاد معلوم کند که این هر دو تحریکات آن اند تفاوتی در جزایا سرای آن
مبیت بر همین محل مواظبت و مداومت ورزند تا که حسب نکا
وقفات وی ملکه بر معنی شاهی پادشاه در وی پیدا شود و بر مراد پادشاه و بر
وقائع و سوانح آگاه گردد و از آن آگاهی بوی رسد که از تغیر چهره مراد پادشاه
خلاف معنی لغوی اصلی که در کلام پادشاهی است دریافت وی شود
مثلا گاهی پادشاه میفرماید که خدمت گزاری این دزد بجو لی باید کرد و غرض
آنست که این را گماشته تعزیر باید داد و هرگاه ملکه بر معنی شاهی حاصل
کرده گوری را از کارهای سلطنت سرانجام خواهد کرد عنایت شاهی اضعاف
مضاعف از آنچه سابق بود در حق وی مبذول خواهد آمد و سعی و سفارش
اهل دربار در کار او خواهد شد لابد مدعی و منصبی پادشاه او را خواهد
نواخت و حاصل مطلوب خود که تمام این نشیب و فراز و محن
و مصائب برای آن کشیده بود انشاء الله تعالی میسر خواهد گردید
پس بعد حسب حال خود بر اسباب خدمت مستمر خواهد ماند بار قیبات

۱۶۹ کرده از منعمین امتثال نموده بمصحف تلاوت نماید و تصدیق بیچون

استدلال سلوک دوم سالک را لازم است که بعد رسیدن
بمرتبه مشاهده و اتمام سلوک اول سلوک ثانی کند و از لوازم این
سلوک است اختیار عزائم شرع در هر باب از مامورات و منهیات
توضیحش آنکه اتباع شرع شریف لازمه ایمان است و سالک را لازم
که مدام متبع شرع شریف باشد و بکمال اتباع شرع مقدس سلوک
اول را باتمام رساند و در سلوک ثانی عزائم شرع را کما ینبغی بتحکم
گیرد و این عزیمت گاهی از دل می‌بود و گاهی از جوارح مثلا دست
بمصحف اینقدر که بی وضو مس نکند لازمه شرع شریعت است تا
مسلمان را باید که بی وضو مس نکند و سالک سلوک ثانی را آداب
زائده باید و آن اینست که در وقت گرفتن مصحف متوجه بکار دیگر
نشود و به خضوع تادب نشیند و در دل خود عظمت کلام الهی را
حاضر ساخته و از این عظمت مصحف امتثال کرده تلاوت دوناست
خود را انجبال نموده قدر این نعمت عظمی را بشناسد که در دست
منِ بیچاره دون نیس خسیس این جرم معظم و مظهر محض بفضل حضرت

حق تعالی از سینهٔ برادر خود بدر کرد لیاقت این نعمت نداشتم
و این قسم حضور سینه ایمن از زحمت ملال شود و بکمال عظمت
متصف بسبب الغیب می گردد و این چنین معانی اگر چه بوجود
ذہن می آید از مدارج وصول مدعا الا به تکلف این معانی را در ذہن
جود آوردن علی هذا القیاس عظمت هر مسعود و مقصود شایع بودن
آثار از حضور حضرت حق جل شانه یاد آورد و عظمت نماز و زکوٰة و روزه
و حج و جهاد و سایر شعائر شرع را پس بر این اعتقاد کرده باشد
و از این است تعظیم شرع شریف مثلا و تعظیم کعبه و انبیا و رسل
علیهم الصلوٰة و السلام و از عظمت است بذل اموال و اختیار
طریقه ایثار قدر زکوٰة بشرط خود بر هر مسلمان فرض است و
بذل اموال در رضای حضرت حق جل شانه همین است که سالک سالو که
ثانی را لازم است و اهتمام نوافل تمام مثل تهجد و غیره از این
باب است و اجتناب مشتبهات را هم رکنی دیگر مر خود لازم شمارد
تا که از ارتکاب حرمت شود مثلا وسوسه زیر گرگ ناخورش کند و آن مال
متنفر شود که گویا بهشت برای خوردن پیش نمی نهاده اند و مردم

۱۶۹ قیاس باید کرد تمام تنبیهات را و نیز شبانک این سلوک را باید که
در ادای حقوق انبیا و اولیا بلکه سائر مومنین و تعظیم ایشان کوشش
بلیغ کند که همه ایشان ساعی و شافع وی شوند و سعی و شفاعت انبیا و اولیا
پر ظاهر است اما سعی هر مومن پس دعای خیر است پس متوقع
دعای خیر که کار آمدنی در این مقام است تفقد و خاطرداری هر مسلمان
کند و همه حقوق و تعظیمات در اتباع عزائم شرع شریف مودا می شود چنانچه
بهر دیگی دانسته شد قرآن و سوران و کعبه و نماز و روزه وغیرها همه آنها
هر یک شفاعت و امداد پس همه آنها را از خود راضی ساز د و هر شده صاحب
این مقام از بیان سابق واضح گردید و اصل و مد از این سلوک
مراقبه وجه الله است و معنی وجه الله مناسب لغت توجه حق تعالی است
یعنی بسوی بنده و آن را از آثارش دریافت باید کرد و آثارش
بموجب فحوای کریمه فَاَيْنَمَا تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ هر جا موجود است
مثلا اگر بنده در حال چشم بینائی خود غور کند بالیقین داند که این نعمت
عظمی محض به جهت وجه الله است یعنی حق تعالی بر حالش متوجه
شده و وی بسوی وی آورد و دیگر این نعمت از دیر حاصل گشته و الا این بنده [illegible]

۱۰۴ نعم را در خود لحاظ کردن نتواند پس باید که در غیر خود لحاظ نماید و اعلا
واروقع همه آن جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم اند پس
حالات آن جناب را صلی الله علیه وسلم از وقت تولد بلکه از تعین
خلوق تا آخر آن یاد آرد که این چنین نعم جلیله بعید و احصا محض از
دریای بیکنار رحمت الهیه چه قسم بلا درخواست و دعا و بی استحقاق
و استدعا و بی سعی و سفارش اندی به کوثر بر آن جناب فائض
می شده مجرد تولد چه قسم برکات و عنایات باوجود باوجود آن جناب
منضم ساخت که آن برکات شامل حال جمعی کثیر می شد و موجب
محبت و اعتقاد می گردید و این نعم که در طفلی و عنفوان سن بر آن حضرت
صلی الله علیه وسلم فائض می شد بقیاس نعم دیگر امری سهل است چندان
وقع ندارد و باوجود آنکه فی نفسها نعم جلیل القدر اند با لجمله این چنین
نعم جلیله فخیمه را تصور کند که این همه بلا سبب و بلا وجه محض از
رحمت کامله ذاتیه حضرت حق تعالی است چونکه وجه الله بسوی بنده
می شود همچنین نعم انعامات باهره ظاهره بلا استحقاق و بلا استدعا
و دعا فائض می گردد پس خلاصه معنی وجه الله شانی است از شیون

رحمت الهیه که بلا سبقت دعا وبی سابقهٔ استحقاق واستدعا
وتقاضا دعا وشفاعت وتوسل مقتضی ومفیض انعامات جلیله متکاثره
می گردد در مراقبه وحدانیه ملاحظه همین شان است واصل آن انعامات
ایجاد است از کتم عدم واین معنی وحدانیه عام وشامل تمام موجودات
است واما حسب تفاوت وتفوق بعضی بر بعضی دیگر در وجوه
انعامات معنی وحدانیه نسبت هر کس علاحده می باشد وگمان نبرند
که درین صورت عبث در فعل حق تعالی لازم خواهد آمد وعبث
صفات است وذات الهی جل شانه ازان منزه وپاک زیرا که حکم و
مصالح افعال الهیه چیز دیگر است واستحقاق واستدعای
این کس که مورد انعام می شود چیزی دیگر که فی الواقع حکم ومصالح
منظور است پس در پیدایش تمامی اشیا است خصوصیت ماتی
کس هیچ مدار ومطلقا تعلق ارباب دانش وکمال نظر بحکم ومصالح منظور
آن مالک حقیقی است تا اگرچه کسی را علم ودانش عنایت میفرمود بلکه در
حیوانات این کمال مبدا هیچکس در هیچ امر سود که وجه حدا را قبلی
شانه ازان سو مصروف سبحانه بابی سو متوجه ساز د واین است

انسی و الفتی با خالق خود حادث میگردد و روز بروز افزون میشود
تا آنکه در سلک بندگان شده تمام مراتب تمنی و طمع و
رغبت از دلش محو و منتفی میگردد و محبت و الفت حضرت
با احسان در دلش مستحکم میشوند که اوامر و نواهی آن دو حصول
هیچ مرتبه از مراتب قرب و ثواب از ثوابات جنت بر کرم خیالش
نگذرد هرچند حصول عزت و اعتبار ازان قطعی و یقینی است چنانکه
حصول ثواب بر حصول عزت و اعتبار و اما در ادای اوامر از
برای ستش نمی حصول عزت و اعتبار و تصور ثواب بالکل میبرد
محض از منهیات پرهیز مینماید و صرف منع او تعالی ملحوظ میدارد
هرچند محفوظ ماندن از مذلت در ملا اعلی و سقوط از مراتب اهل
عزت و اعتبار و نجات از عذاب نار مفوز بران مترتب فاما بینه را هرگز
متخیل نشده محض وصد رضای حق تعالی مقصود ذاتی گشته همینه بسند اند
که در بجا آوری اوامر حق رضای اوست آن رضا را بهتر از همه اوان
ترقیات در مدارج قرب و عزت و درجات ثواب جنت و ارجح خود
می شمارد و هرگاه نارضامندی او تعالی در کاری تصور میکند آن نارضامندی

و ابد تر از ہزاران مذلت یعنی سقوط از مراتب اہل عزت و ۱۷۲
اسباد و دخول در زمرۂ اذلا بلکہ بدتر از ہزاران عذاب دوزخ می پندارد
پس چنانکہ وجہ اللہ توجہ رحمت الہیہ است بسوی بندہ لا لغرض
ہمچنین وجہ العبد رو آوردن بندہ است بسوی حضرت باری تعالی محض بنابر
رضای وی بدون تمنی مرتبہ از مراتب عزت و وجاہت و اعتبار دنیا
توقع از حصول ثواب جنت و نجات از عذاب نار ہمانا کہ بہ ہمین مضمون
اشارت است درین آیات اَلَمْ یَجِدْکَ یَتِیْمًا فَاٰوٰی وَوَجَدَکَ
ضَالًّا فَهَدٰی وَوَجَدَکَ عَائِلًا فَاَغْنٰی این ہر سہ آیت اشارت است
بوجہ اللہ تعالی و ہر سہ آیت اخیرہ اشارتست بوجہ العبد و چون وجہ اللہ
با آثار آن و مقابل آن شناخت پس طریق مراقبہ آن اینست کہ
نظر خود را بہمان شان کہ منشا رحمت لا لغرض است متوجہ سازد
و علی الدوام نگاہ خود را بان دوختہ ملتجی و سائل بزبان حال و قال باشد
کہ ہرگاہ انعقاد نعم جلیلہ بر من بار بار بغیر من لی استحقاق و استعداد
مرحمت فرمودہ پس فلان نعمت عطا فرما ہر چند جلیل و خطیر ایست
و من نہایت نالائق و بے جوہر و نا انعام عام ترا ہیچ نمی باید و موقوف بر

باشی و خوش بودی خاطر پادشاه از وی بجز تجویز حاضر باشدن بسبب ۱۴۲

اندیشهٔ بدطینتی و خباثت و خبائث آن شخص منهی او دانی

نوازند تا که بعد مرور زمان خوبی جهان او بتجربه رسید و این از طرف وی

حاصل آید بخلاف عالم الغیب که علمش محیط ظاهر و باطن هر کس

و ناکس است در آن بارگاه بجز دیگر مراقبه و جز اینه از بنده بخوبی

رانجام یافت و کما ینبغی درست شد و مقبول بارگاه ایزدی گردید

وحقیقت باطن بنده خود را نجا و بدا انست پس نوری مقدس ازلی که در

ازل نصیبهٔ هر مومن مقدر شده بوی مرحمت می شود و آن نور تخم عقل

است و عقل شجر آن و ایمان ثمر آن و آیه * وَ بِنَا اَتْمِمْ لَنَا نُوْرَنَا *

به همین نور اشاره می فرماید پس در این مراقبه و جا بنده را آن نور مثل

ستاره تابان از دور نمایان می گردد و آهسته آهسته نزدیک

می شود تا که بر پیشانی مقام سجده گاه رسیده در تمام بدن ساری شود و

مانند نور بصری که مدرک الوان و اضوا است خاصه آن نور دریافت

مرضیات حق تعالی است مانند شجاعت که برای انصرام دیگات

مخلوق است و سخاوت که برای نفع رسانی خلائق مجبول است

الآن کما کان وصف اوست پنهان بنسبت آن آثار بر ۱۴۴
یک وصف است که از ازل تا ابد کاهی در ان تغیر نیست واما
بنسبت امور خاصه پس تغیری می‌شود و مثال این تغیر و عدم
تغیر آفتاب است آفتاب بر یک وضع و بر یک بها است و آثار عامه
ان حسب استعدادات اشیا نهایت مختلف و این اختلاف
مقتضی اختلاف ذات یا وضع و مکان آفتاب نمیشود و در روز محشر
اثر خاص از وی متعلق بهت خواهد شد بنابر ان وضع و مکان وی متبدل
خواهد گردید و قریب سر اهل محشر خواهد رسید همچنین برای ظهور
آثار خاصه تبدل و تغیری می‌شود و این تغیر در ذات پاک وی نیست تعالی
شانه عن ذلک بلکه ظهور و تجلی از صورت خاصه می‌باشد و در ان
صورت تغیر پدید می‌آید و این تغیر در ذات نیست و تمثیلش انسانی
است چون که معبر بمن است این جسم عنصری نیست زیرا که بعد
موت جسم موجود می‌بود و احکامیکه بر انسان مرتب می‌گردید همه متبدل
می‌شود پس حقیقت انسانی که مشار الیه بمن می‌باشد بواسطه این
جسم عنصری مستور و مختفی گشته و باوی اتحادی پیدا کرده که معامله

مثلاً معلوم این بنده خواهد شد که این وقت بمقام فلانی رفتن موجب
رضای حق تعالی است و بجای فلانی رفتن کو مباح شرعی بود منجر
بنارضامندی او تعالی خواهد شد و علی هذا القیاس در هر امر او را
بصیرتی حاصل خواهد شد و این دریافت از کوشش و اجتهاد
نیست بلکه بمنزله دیدن از چشم ظاهری است وتلک را
چون این کمال دست میدهد بمرتبه مکالمه فایز می شود و وحی این
وجه کلیم اللهی بود که کلام حقیقی در میان نیاید چه فهمیدن مدعا و مراد
از اشارات و اوضاع نوعی از کلام است و گاهی کلام حقیقی هم
می شنود و خلاصه مدلول کلام مراد و مدعا را هم دریافت می کند و هرگاه
این بنده کاملی بر رضای حق تعالی مطلع شده کاری بموجب آن رضا
سرانجام خواهد داد و کارکرد این او بر منصه ظهور جلوه خواهد کرد
عنایات الهیه بوفور و کثرت بر حالش بجوش خواهد آمد و عظمای
آن بارگاه خود شافع و ساعی وی هستند و اهل و برکار که اشتن
شخص کار آید بی مخالف حکمت است مقرر او را بخدمتی عزت
خواهند بخشید و آن خدمت حسب حال وی خواهد بود و بعد ازین بعد او را

بنابر که راه نبوت * و آن مشتمل بر شش افاده است * افاده ۱ * طالب
راه نبوت را بعد تهذیب اخلاق و ملکات قلبیه و ادای عبادات شرعیه
بطریقیکه در بیان ثانی معلوم شد اول چیزیکه لابد است در سلوک قدم
در مقام توبه است تفصیلش آنکه اول طالب این طریق را باید که
منهیات شرعیه را خواه از قبیل اعتقادیات باشد خواه از قبیل افعال
و اقوال خواه از قبیل اخلاق و ملکات خواه از قبیل افراط و تفریط در
عبادات این همه را از کتاب و سنت تنقیح و تفتیش نماید اگر خود
عالم بکتاب و سنت است فبها و الا از علمای محدثین استفتا نماید
کند بعد از آن انعام حضرت حق در تربیت جواد مطلق که درباره این
ذره بیمقدار مبذول شده بار بار ملاحظه جست و تصور درست
در ذهن خود مستحکم سازد و کمال عجز و احتیاج خود را بسوی آن
ولی نیاز روبروی ضمیر بصیرت خود مره بعد اخری پیش آرد بعد از آن
در خلوت نشسته در نفس خود ملاحظه نماید که ناخوشی مثل این منعم
حقیقی و ولی نیاز تحقیقی در حق مثل این عاجز بیمقدار که از سر تا پا
احتیاج در احتیاج است چه قدر منکر و مستقبح است و این معنی را در دل

ذهن خود چنان مستحکم سازد که عظمت ناخوشی آن منعم حقیقی در
ذهن او قرار گیرد چنانکه اگر وقوع آن ناخوشی را تصور نماید او را
حالت قشعریرت پیش آید که از صمیم قلب چنان از آن ملاحظه هر
منهیات شرعیه موجب همین امر میشود که از تصور وقوع آن مو بر تن
می خیزد باز این امر را در ذهن خود مستحکم سازد چنانکه قبح این منهیات
مثل قتل و نهب او را فزا گردد در باطن او از نسبت آن منهیات
خوفی و وحشتی پدید آید چنانکه صدور آن منهیات را از خود مثل وقوع
خود در مهلکه جان و مال و آبرو از دل شمارد بعد از آن عظمت
قرآن مجید و فرقان حمید را تصور نماید و از صمیم قلب خود ملاحظه
کند که این صفتی است از صفات او که برتر از آن است که آن را عالم امکان
را هیچگونه مناسبتی نبوده حضرت حق جل وعلا محض عنایت خود
در کسوت زبان عربی بنام وصف ازلی و کمال ذاتی خود نازل
فرموده همون واسطه فیما بینه و بین العباد گردانیده بمثابه آنکه
بادشاهی عظیم القدر دستار خود را یک سر در یک طرف او را بدست
خود نگهدارد و جانب دیگر را بدست فقیری مفلس و محتاجی میدهد

۱۷۷

بهمه نهایت التفات بادشاهانه میداشت بعد ازان امر فرمود که هرگاه
که ترا حاجتی پیش آید همین وسائل را حرکت دهی فورا همین دعا
بجانب خود متوجه سازی که فی الحال بسوی تو توجه خواهم نمود و عنایت خود
مبذول خواهم ساخت پس اکنون درحال این فقیر نیک تامل کرده
آید و از قانون ادب فی الجمله مسامحتی ورزیده شود و دو اشکالات گفته شود
که اگرچه بظاهر دوست آن فقیر یک جانب دیبسادار است لیکن
فی الحقیقت دوست او خود پادشاه و پادشاه دوست اوست
القصه عظمت این کلام پاک در ذهن او بحدی مستحکم نشسته که وقتیکه
نظر به سوی مصحف میماند و تعالی آن کلام پاک را بان مصحف ملاحظه می نماید
بصر او از نظر آن مصحف خیره میشود و سینه او بسبب عظمت
آن کلام پاش پاش می شود و باز اگر این ملاحظه میکند
که آن کلام پاک بواسطه مصحف در قابوی من است هر وقت که متوجه شوم
او را بزبان خود بگفت می آرم و هر وقت که قصد کنم بدون بذل
مال و نفس و بمنت خود را او را بشنوانم و او را بر سینه خود بچسپانم ادراک
بسبب این ملاحظه برحال خود تعجبی و تحیری دست میدهد که چگونه تو

صلوة دل خود را بسوی طلب تکفیر سیات وحصول حقیقت توبه متوجه ۱۶۸
دارد بعد ازان امان انعامات حضرت حق وشدت قبح ناخوشی او
وکمال تحرز از منهیات شرعیه ملاحظه نماید اگر حالت مرقومه الصدر در باطن
پدید آمد وظاهر و باطن او را فرا گرفت وتمام خیال وقالب ودائم او در همان
حالت فرو رفت فبها والا این امر را بر روز دیگر حواله کرده مراجعت
نماید باز روز دیگر همچنین کند تا که همان حالت رو دهد بعد ازان در اثنای
همون حالت عظمت کلام مجید ووثاقت ارتباط او را در میان خود
ودر میان رب العزت ملاحظه نماید ودقتیکه عظمت آن کلام پاک و
وساطت او فیما بین الرب وعباده سینه او را مالامال سازد وسرور
وابتهاج بملابست آن کلام پاک کاسه سر او را پرساز د پس نظری
که ممزوج بکمال تعظیم قلبی باشد بر مصحف مجید اندازد وبگوید که بار خدایا
این کلام پاک ترا در حضور تو شفیع خود ساختم ووسیله خود کرفتم وباین
حبل متین تو خود را محکم بستم بعد ازان اتباع عزائم شریعت واجتناب
منهیات آن بنسبت این طالب که تمسک بر خص بلا ضرورت
وبیزروحی او از جمله منهیات است مجملا ملاحظه کرده عقد توبه کند تصور کند

والحقیات و تشدید العقاب و تسریع الانتقام است این عهد را ۱۷۹
منعقد کرده ام مبادا که سرموی ازان تجاوز کنم و داغ نقض عهد بر
جبین من علی الله و احم باقی ماند بمثابه آنکه شخصی در محکمه پادشاهی
عالیشان صاحب قدرت و انتقام مچلکه داده باشد که فلان چیز خواهم
کرد و فلان چیز نخواهم کرد و البته در هر چیز که نشست و سکون و هر قول
و فعل ملاحظه آن مچلکه میخواند یعنی هرگاه که قصد هیچ فعلی یا هیچ قولی
یا هیچ حرکتی یا هیچ سکونی در دل او خطور میکند اولا او را در میزان
تعقل خود می سنجد که این موافق آن نوشته است یا مخالف آن
بعد ازان او را بر روی کار می آرد و نیز او را می باید که خصوصیتی زائده
و مناسبتی قویه بنسبت قرآن مجید و رسول خود مستحکم سازد و
مثل مناسبت طالب با شیخ خود مثلا شخصیکه در طریقه قادریه
قصد بیعت میکند البته او را در جناب حضرت غوث الاعظم اعتقادی
عظیم هم میرسد و وقتیکه آن بیعت بوقوع می آید مناسبتی زائده بر
اعتقاد سابق او را هم میرسد که خود را از زمره غلامان آنجناب و از
جماعت مختصه بادشاهان آن عالی جناب می شمارد و مخلصین اعتقاد عظمت

قرآن اگرچه نزد هر صاحب ایمان واجب است اما این طاقت
و ایقان کلام پاک مناسب نیست دیگر بدست آید و بعد از آن همین نیز
واجب است عزیزی که در اتباع کتاب و سنت و اجتناب از بدعت
ممتاز در آن جزو زمان از امثال و اقران باشد اظهار باید پس
قرآن مجید را شیخ حقیقی بود باید دانست و آن عزیز را شیخ ظاهری پس
لابد که اتباع قرآن را اصل خواهد دانست و اتباع آن عزیز را فرع آن
و بر ظاهر است که چون فرع و اصل باهم متعارض میشوند فرع از درجه
اعتبار ساقط می گردد این است تصور مقام توحید بر وجهی که مناسب این
طریق است و در عقد بوده باین وجه فوائد بس عظیمه و منافع بس جلیله
است از فائدهٔ آن حصول استقامت در توحید است همانا آنکه
به تجربه صحیحه محقق شده که وقتیکه طالبی بر دست عزیزی بیعت می کند
عنایت یزدانی بسبب وجاهت آن عزیز بسوی این طالب
متوجه می شود و او را از مواقع ارتکاب معاصی و مظان ملامت سیئات
بانواع لطائف غیبیه و حیل قدسیه باز میدارد و این امر بدو وجه
متحقق می شود یکی آنکه آن عزیز با وجود وجاهت عند الله کامل النفس

قوی التاثیر صاحب کشف صحیح باشد پس حق جل وعلا ایمان عزیز ۱۰۸۰
را بر وقوع آن طالب در مثال ستهیات مطلع سازد و بحفظ او از
ارتکاب معاصی امر فرماید پس آن عزیز بتدبیری از تدبیرات خواه
در منام خواه در یقظه در میان آن طالب و آن قبایح حائل گردد و دیگر
آنکه حق جل وعلا بسبب عنایت خود بسوی آن عزیز از غیب الغیب
لطیفه بروی کار آرد که موجب حفظ آن طالب گردد و این لطیفه
بوجه من الوجوه منسوب بان عزیز شود گوکه آن عزیز اصلا برین معامله
اطلاعی نداشته باشد بلکه ظهور این لطیفه بر وجهیکه منسوب بان عزیز
باشد محض برای زیادت وجاهت آن عزیز از پردهٔ غیب
موید شده چنانکه منقول است که حضرت یوسف علیه السلام چون
بازلیخا در خلوت تنها شدند و آن عاشقه بهمه حال طامع حصول وصال گردید
صورت حضرت یعقوب علیه السلام انگشت خود را بدندان گرفته
پیش روی حضرت یوسف علیه السلام هویدا گردید و باعث برهم
شدن آن معامله شد حالانکه حضرت یعقوب علیه السلام اصلا بحال
یوسف علیه السلام خبری داشتند بلکه حضرت جبرئیل علیه السلام

چون طالب را ثبوت و رسوخ قدم در مقام توبه بدست آید و اورا ۱۲۶۱

لازم است که قدم همت در مقام ذکر اسمائی و مراقبهٔ صمدیت راسخ کند

اما ذکر اسمائی پس طریقش آنست که اولا تحقیق معانی لغویه قرآن و

اذکار منقوله و ادعیه ماثوره نماید اگر خود عالم بفنون عربیه است فبها و الا

این امر را از محققان این فنون که ذوی الاعتبار و اولی الایدی و

الابصار باشند استفسار کند و در تحصیل معانی لغویه بحر لغت عرب

اول النهایت نورزد و بموشگافی متعمقین فنون ادب که خود را برای

تحصیلات منائی محققین عربیه قرار داده بر جم غفیر از اهل اسلام

راه مقصود زدن متعرض نشود که آن بدعت محض و اضاعت عمر در

لهو و لعب است * بیت * ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی * کین

ره که تو میروی بترکستانست * بعد ازان خلاصه این معنی و تفاصیل این

مضامین بر وجهی که در باب اول مذکور شد ملاحظه نماید و اورا در ته

دل مستحکم سازد و همراه این ملاحظه تلاوت قرآن یا اذکار و

ادعیه ماثوره بزبان ما بین الجهر و الاخفا در اکثر احیان شروع کند

و اما جهر مفرط و اخفای مفرط پس در بعضی اوقات مفید می باشد و

اعتیاد بران چندان منفعت نمی بخشد و حد جهر مفرط از میل از این
و تا بیساید فهمید و حد اخفای مفرط از گوش تصور باید کرد و حد وسط آن
کلامیکه میان الناس در محافل اهل ادب و مجالس اهل تمیز واقع
می شود قیاس باید کرد و باید دانست که مقصود از ذکر ایمانی فقط
کثرت ذکر یا حصول نفس با ضبط اوقات نیست بلکه مقصود از آن
حدوث این حالت است که در باب اول مذکور شد پس مادامیکه
این حالت متحقق باشد این ذکر را ذکر ایمانی باید فهمید اما بدون تحقق آن
حالت پس آن ذکر را از جمله باصطلاحات لسانیه باید شمرد و بالجمله در ذکر
ایمانی چندان اکثار نباید کرد که طبیعت ذاکر رو بملال آورده و هم حصول
برکات اخلاق ملکه گذاری نفس بر آن ایمان معتاد باید کرد و اما مراقبه صمدیت
پس باید دانست که اساس مبادی این مراقبه با کیفیت اربعات
اول و ثالث مذکور شد ملاحظه التفات حق و تجاذب قدرت آن
فاد مطلق است لیکن امکان مجرد در اصطلاح دید قصور و احتیاج
در ایجاب حضرت حضرت حق و اذعان حاجت آن حکم مثال که
مفترم ایده صمدیت است در نهاد مبادی احوال ... تا اکثر نعم

منتشر کردن تأثیرات عادیه حادث نمی‌شود مثلاً انزال غیث و انبات ۱۹۲

نوع بشر چند از نعم جلیله است لیکن از بسکه درین نعمت همه افراد

انسانی اشتراک دارند از ملاحظه این امر شخص عامی را حالت

منة الصمد حادث نمی‌شود و همچنین خلق سموات و ارض و ایجاد

اجرام نیره علویات اگرچه از اعظم آیات قدرت ظاهره و آثار حکمت

باهره و علامات عظمت قاهره است لیکن چون این امور را که در پیش

روی انسان در اکثر احیان می‌نماید ازین سبب ملاحظه این امور

بذهن ادراک کمالات حضرت حق انتقال متحقق نمی‌گردد لهذا از طالب

لازم است که نعم خاصه که بر نفس این یا بر امثال این جاری شده و

عجائب قدرت که خلاف عادت ظهور نموده و امثال این امور ملاحظه

نماید و قصصی که مشتمل بر امثال این مضامین باشد مرة بعد اخری

بگوش هوش خود بشنود و آنرا بار بار روبروی بصیرت خود حاضر

سازد و ساعة فساعة خود را در بحر عظمت آن عظیم بالاستحقاق و در

بادیه انعامات آن منعم علی الاطلاق متحیر سازد تا مرشد مراقبه

صمدیت دست آید و چون مراقبه صمدیت بر وجهی که در بیان

اول و ثالث مذکور شد ذہن نشین او کردد و آن را ممزوج بذکر ایمانی
ساز د ذاکر ممکن باشد در اثنای ذکر ایمانی مراقبہ صمدیت کند و الا بعض
اوقات در ذکر و بعض اوقات در فکر صرف نماید و در مبادی حال
فکر را از ذکر اہم داند و از ذکر ایمانی مراقبہ صمدیت را سود مندتر داند بسبب
کہ بسبب آن موثرات ذکر و فکر رونق می یابد و آثار او بقوت و
سرعت ظہور می نماید و از اعظم آن موثرات یا قوای او محبت
خلق اللہ است خصوصاً حاضرت بنای و مساکین و مفالیس و انجاح
حاجات ذوالحاجات و خبر گیری مرضی بالجملہ مشغول گردن در حق کسی کہ
از تحصیل حوائج خود فرو ماند و در وازہای حصول مطالب بر روی او
مسدود گردیدہ بالجملہ چون ہدایت بر دو کیر دیگر خواہد کرد البتہ مفتاح خزائن
سعادت دارین کہ حب ایمانی است بدو مسلم خواہد شد و علامت ہمین
حب علامت است بکمال ذکر و فکر را سبب یعنی بسبب وجود ہمین
ہمین حب معلوم میشود کہ ذکر و فکر بکمال خود رسید (تا اینجا ۱۳۰) *
چون حب ایمانی بکمال خود رسد لابد کہ طایر بلند پرواز ہمت
طالب برا شہر اعلام این راہ و اظہر علامات این طریق کہ فنای

ارادات است خواهد رسید چنانچه در باب اول مذکور شد وحصول ۱۹۳
همین کمال علامت است کمال حب ایمانی است باید دانست
که تحلیه نفس از اراده در راه نبوت بمنزلهٔ شغل نفی است و در راه
ولایت که این هر دو شغل اصل الاصول این هر دو طریق است بدانکه
آنکه کمال سلوک راه نبوت عبارت از شدت انقیاد و استحکام
علاقهٔ عبودیت است و بر ظاهر است که خود را بشکل سنگ وجوب
در دست مولای خود قرار دادن و لوح نفس خود را از نقوش ارادت
و عزائم پاک کردن اقتضای مراتب انقیاد و اقوای مراتب
استحکام علاقهٔ عبودیت است آری در بعضی احیان بعضی بندگان
انقیاد شعار بسبب مداخلت حقانی و تدبیر خود وجاهتی حاصل میکنند
لیکن این حصول وجاهت بر همین تقدیر متصور است که عبد عاقل تر از
مولای خود باشد پس آن مولی به بعضی اشیا امر صریح باید و این عبد
نصیحت شعار بذکاوت فطرت خود میداند که در امتثال آن امر کارخانه
از کارخانجات مولای او بر باد خواهد شد پس اگر این عبد ودیعه همت به
امتثال امر اکتفا نماید و عقل و فهم خود را مداخلت ندهد البته راه لاست

۱۱۴ | یا شتند پس گویا که خود را فراموش کرده‌اند قسم ثانی و آن نصیبه
سالکین مبادی راه نبوت است و آن عبارت از تابع کردن ارادت
خود است مر اراده او جل جلاله را یا آنکه ایشان از اقتضا
و رغبت و خواهش و شهوت خالی نمی‌گردند و عزم و ارادت ایشان بالکل
باطل نمیشود بلکه رغبت بسوی امور مرغوبه و نفرت از پیش آمدن
امور مکروهه از دل ایشان نمیرود لیکن بنابر طلب رضای مولای خود
آن اقتضا و رغبت و کراهیت و نفرت را بدون اذن مولای خود جاری
نمی‌سازند و ارادت خود را موافق اقتضای طبیعت خود بکار استعمال نمی
نمایند و این همه محض برای طلب رضای مولای خود بر خود می‌بندند قسم
ثالث و آن حظ آن کسان است که بمناصب عالیه راه نبوت فائز
شده‌اند و آن عبارت از معطل ساختن ارادت خود است برای انتظار
ورود امر از جانب مولای خود بباشد آنکه چون بر ارباب مناصب
عالیه این راه رحمت ربانیه و حکمت یزدانیه منکشف میشود یعنی اینها
دل خود شناخته‌اند که آنچه انسب و اولی است بمضمون آن حکمت
الهیه تقاضا میکند و هیچ انسب و اولی از آن حکمت فرو نگذارند و نمی

چنانکه این جنابان در رحمت الهیه هرگز مهمل و معطل نخواهند ساخت
بلکه آنچه مناسب و اولی بود در حق بندگان است در همان امر او را استعمال
خواهد کرد پس همان چیزها را با سو رخود اهم ساخته لهذا معقول و اراده ات
خود را در کارخانجات الهیه دخل دادن محض لغو و لاطائل است
پس کسیکه خود را مجرد بندگان منتظر مثل آن مولای حکیم در جسم و علیم
منسلک باشد کار او همین است که عقل و اراده خود را در کارخانه او
دخل ندهد بلکه نظر خود را برابر چهره مولای خود دوخته منتظر امر او باشد
و در هیچ خدمت معینیه از خدمات مولای خود از جانب خود ابر خود
لازم بشمارد و شعار خود نسازد بلکه مثل خدمتگار دوام
حضوری و ملازمت را شعار خود ساخته و از اوضاع و اطوار مولای خود
مرضی او شناخته و اشارت ابروی نظر او خود را حاضر دارد و همیشه منتظر
ورود امر او بوده باشد تا هر امری که از جانب مولای او صادر شود خود را
در ایمان امر بکمال چستی و چالاکی در آورد * افاده ۴ * چون فنای
اراده بکمال خود می رسد و علامت کمال او دخول طالب است
در [illegible] شد [illegible] عطر [illegible] گردد باشد

آنکه چنانکه سالکان راه ولایت اول در تحصیل ملکهٔ یادداشت ١٨٥
میکوشند یعنی دوام توجه بجانب حضرت حق و بعد از آنکه ملکهٔ یاد
داشت در صحبت نفس ایشان می نشیند آنرا ببعض صفات
ممزوج میسازند مثل احاطه بر جمیع کائنات یا ظهور در مظاهر متعدده
یا صمد در کثرت کونیه از آن ذات منبع البرکات یا قرب و معیت وجودیه
باین مناسب همچنین طالب این راه نوبت را باید که بعد از حصول ملکهٔ
یادداشت صفت سلطنت و حکومت را منضموم باید و مضمون
لَهُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ
وَالنَّهَارِ وَهُوَ اللّٰهُ فِي السَّمٰوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ
وَجَهْرَكُمْ را ملاحظه کند و معیت و قرب علمی را پیش نظر خود
دارد و انبساط بساط سلطنت و حکومت او در آسمان و زمین
و بر و بحر و عمران و خراب و بسیط و مرکب و درون و بیرون خود
برابر انگارد پس هر حرکتی و سکونی که از وی یا از غیر او صادر شود
بمجرد دیدن آن حرکت و سکون از ته دل او این مضمون سر بر
زند که این را حق تبارک و تعالی میداند و می بیند و خود را در خلوات

می نماید بالجمله نکته کبری و نکته بوازی شان او نیست نداني که مقصود ۱۸۶
ازین کلام آنست که طالب راه نبوت را لازم است که این مضمون
را تفصیلا در ذهن خود تصور کند حاشا وکلا که از تصورات عقلیه چه کار
می بر آید بلکه مقصود آنست که حال آن طالب در تمامی احوال مثل
حال کسی باشد که همراه شخصی که موصوف باین صفات مرقومة الصدر
است بلازم باشد و همچنین مقصود از ملاحظه انبساط سلطنت
حضرت حق بر سایر کائنات همین قدر نیست که این را در ذهن خود
تصور کرده فقط اذعان عقلی نماید بلکه مقصود آنست که چنانکه شعاع
آفتاب در هر ذره از ذرات درخشان و هر موجی از امواج بحر
زخار پدید و جسته و ناظر را مثل دریای بود که متلاطم الامواج است
متخیل میگردد همچنین تدبیر واحد فیض رحمانی که بر جمیع کائنات
مبسوط است از هر ذره از ذرات جهان جلوه گر شود و تاثیری واحد
در علویات و سفلیات مجموعا و فرادی نمایان گردد و مثلا بر هر قطعه
از زمین و در زیر هر قطعه آسمان که می ایستد حال او مثال حال کسی باشد
که شخصی و صفت او را گرفته بجانبی دریای زخار در جو آویخته که پس

اگر آنکس در بازار ای مند آرا اقبال تحمل ثقل خود می پندارد و اگر
هوا رای حیدا بیچیین سیدا دو کو آسمان رای میدو سپیدن خود را
مالی سعدی شمار دو پس بسبب شات خود عمرا ران شخص
چیزی دیگر در دین ادبی آید پس از صمیم قسمت خود رسید اند کم
مادامیکه آن شخص دست مرا کر فتداست حضرت هیچ چیزی ام
امواج عرصه بارد کرد یا دل ای رنج مس ہمی تواند رسید اگر آن شخص
دست می گذاشت پس در تمامی عالم مہالک سی امیت چه رہ
موجی ارود یا کر خواهم اما دا لننه تعریف خواهم شد در س امر هیچ موجی را
از امواج امتنان دست داس ملاحظه نده. هی او چندان مستحکم می شید
که اگر شیر بان با جل دماں بران حمله آرد یا عدو ان شمشیر بر حنجر
حلقوم او نهد در اثنای این حالت آن طالب از صمیم قلب خوا
می داند که مادامیکه حضرت حق دست محافظت از من بر داشت
است هیچ ضرری مس از س امورا کر چه ذر بادی امر قطعی الموصول
باشد نخواهد رسید دو دیگه آن حافظ مطلق دست محافظت
سر من بر داشت هر مور پیپا مال دکس مدحال که معرض کار من شو

وز اهلاک من کفایت می کند لهذا پیشوایان این طریق که بخلاصه این ۱۸۷
مراقبه فائز شده اند مثل انبیای کرام و وارث ایشان با سلاطین
جبابره باوجود قلت اعوان و انصار مقابله بی پروا نموده اند چنانچه
قصه حضرت موسی علیه السلام و فرعون مشهور معروف است بدانی
که مقصود ازین کلام آنست که بر آن طالب خوفی یا اطمینانی
بسبب قرب اسباب امور مهلکه و بعد آن اصلا طاری نمیشود
چه این امر انسلاخ از لوازم بشریت است و انسلاخ از لوازم
بشریت در دار دنیا لا انبیاء در حق طالبین راه هوت که خلاصه اش
تکمیل فطرت انسانیه است مقصود نیست بلکه مقصود آنست
که خوفی و اطمینانی که از بیم دل سر بر بیرزند و عقل و هوش را ورا
پراکنده سازد بر آن طالب بسبب قرب اسباب مهلکه و بعد
آن طاری نمیشود بخلاف خوف و اطمینان طبیعی و ایضاح این
امر غامض یعنی تمیز درمیان خوف قلبی و خوف طبیعی بدون تمثیلی
حاصل نمیتواند شد پس میگوئیم که چنانکه شخصی یک چوبی را بدست
خود بگیرد و آن چوب را متوجه بسوی چشم پسر خود کند و بگوید که

باوجود موانع عارض نشدند والاصد در دعاهم از صمیم قلب میفرمودند ۱۸۹۔ از ان جناب مستجاب نمی شد وچون به حصول ولد از غیب مبشر شدند گویا از استبعاد حصول ولد از زبان هدایت نشان ایشان سرزد

أنّى يكون لي غلام وكانت امرأتي عاقرا وقد بلغت من الكبر عتيا

افاده ۵ چون مراقبه عظمت بکمال خود رسد وعلامت کمالش آنست که روح توکل که در باب اول مذکور شد بدست آید وبعض ارباب کمال درین مقام ودر زمره اهل خدمات نیز داخل میشوند مراقبه الوهیت پیش گیرد تصویر شش آنکه حق تبارک وتعالی را شیون بیشمار است منجمله آن شان حلم است که باوجود شدت مخالفت مخالفین تعجیل در مواخذه ایشان نمی فرماید ومنجمله آن شان عفو است که هرچند عصات بافحش قبائح واکبر معاصی مرتکب شده باشند اما چون جبین نیاز بر عتبه او سایند وباخلاص دل توبه بجا آرند البته آن رحیم مطلق از جرائم ایشان درگذشته در کنف رحمت خود آن تائب را بکمال عنایت ومهربانی پرورش می نماید وآن جریمه قبیحه را نسیا منسیا می سازد وتعذیب را به تنعیم مبدل می نماید ومنجمله آن شان

۱۸۹ کارخانه بی رونق شود و این آن چادر ند لست پوشیده در زاویهٔ
خمول و تعطل بنشیند و همچنین در امر ملاقات مع الناس وسعت
حوصله پیدا کند که با هر یکی از اشخاص مختلف الاستعدادات
والامزجه ومتغایر الحاجات والاغراض بوضعی پیش می آیند که شایان
او ست و معامله ی بر رونق کاری آرند که پیمانهٔ استعداد آن شخص
پر شود و در ضمن چنان بنشیند که اختصاص که مرا با ایشان بهم رسیده
کسی را از دیگران اگر چه اعلی وارفع باعتبار خدمت و مرتبت از من
باشند حاصل نشده باشد بالجمله مغز این کلام را دریافت کرده
معنی وسعت حوصله را خوب تصور باید کرد و بعد از ان باید فهمید که قدریکه فرق
در مابین کارخانه خدای و کارخانهٔ این نفوس کامله است همون قدر فرق
در مابین وسعت الهیه و وسعت حوصله این اکابر است و هر کسیکه
معنی وسعت الهیه را خوب فهمیده باشد هر قدریکه بر کارخانجات
رنگارنگ و معاملات گوناگون مطلع خواهد شد همون قدر انبساط
وسعت الهیه در ذهن او قرار خواهد یافت و منجمله آن شان عدم
اعتنا بعداوت اعداست چه اعدای حضرت حق و کافران

نعمت آن جواد مطلق در مشافت آن منعم حقیقی و مضادت
اوامر آن مالک تحقیقی و مقابله شرائع و تحقیر انبیا چه سعی ها بلیغه
بکار می برند و آن جواد مطلق در داد و جود و در ابر روی آن اشقیا
مسدود نمی سازد و از کنف ولایت و کفالت خود اخراج نمی نماید
بلکه اگر بطریق تادیب از یک طریق بر ایشان مواخذه می نماید
الله بهزاران طریق بر ایشان نعم متتالیه افاضت می فرماید بالجمله مواخذه
او در دار دنیا در اکثر احیان مشابه تادیب پدر مشفق پسر عاق خود
راست که اگر چه آن پدر مشفق به مقتضای حکومت و حکمت خود
کوشمالی پسر عاق خود را پیش میگیرد اما در بین آن سرزنش
و تادیب خیرخواهی و لطف پدری مستور است و بالکل اورا مراد
می دهد گرچه نفس این تادیب هم از قسم لطف و تربیت است
لیکن مقصود درین مقام آنست که این تادیب را او جهی
نمی کند که آن پسر عاق محض برباد شود بلکه در هر مواخذه و هر سرزنش
مراد خلاص دیگر اهم مراعات می کند که اگر آن کوفر النعمت ترا خلاص
خود از آن مواخذه تفحص نماید و از کفران نعمت خود نادم شده باز آید

۱۹۰

البته راه نجات ازان مهلکه برو هویدا گردد وا ضمن آین همه شیون
علو ذاتی است که پرتو ازان بر نفوس کامله می افتد و بعلو بست مسمی
میگردد چه هر کسیکه در علو ذاتی در مرتبه قصوی واقع شده باشد این
امور خسیسه دنیه را چندان لیاقت نمی یابد که بسبب هجوم آین
امور تشویشی در دل او راه یابد یا تزلزلی در معاملات او دست دهد
ولهذا است که بسبب سب وشتم ارذال در دل مثلا طبع عالی همتی
غضبی و داعیه انتقامی حادث نمیشود چه آن کبرا این ارذال را مثل عبار
خس و خاشاک می شناسند و دل انتقام نمی دانند بالجمله این علو ذاتی
الهی را باعتبار انشراح آن بشیون مرقومه الصدر و باعتبار ظهور
آثاران شیون مقتضای قانون حکمت در عالم امکانی بالوهیت
مسمی می سازیم پس الوهیت را مثل درختی تصور باید کرد و علو
ذاتی را بمثابه تخم آن درخت قرار باید داد و شیون مذکوره را
بمنزله شاخ و برگ و ظهور آثار آن را در عالم امکانی بمنزله ثمر پس
طالب راه نبوت را بعد ظهور آثار مراقبه عظمت لازم است که مراقبه
الوهیت پیش گیرد و مقصود از مراقبه الوهیت محض تصور معنی

الوہیت نیست بلکہ مقصود آنست کہ این کمال را تصور کردہ
طالب انعکاس آن در مرآت نفس خود باشد کہ تخلقوا باخلاق اللہ
اشارت است باین و ہرگاہ کہ معاملہ از معاملات مذکورہ او را پیش آید مثلا
ریاست قومی باو مسلم شود یا معاملات منتشرہ بر وہجوم نماید یا
کسی از مخالفان با او راہ مخالفت پیماید اصلا معنی الوہیت را یاد کردہ
ہمہ تصرفات را از آن شان الٰہی محض شناختہ بہ معاملہ نماید بالجملہ باید کہ حال
او مثال حال شخصی باشد کہ وضع محبوب او در نشست و
برخاست و رفتن و لباس و معاملہ مع الناس خیال و تخیل او را مالامال
کردہ و در تمام بدن او سرایت نمودہ است مثلا وقتیکہ تکلم بکلام میکند
یا مشی یا اقدام می نماید اسلوب لہجہ گفتار و وضع رفتار آن محبوب
ازان ظاہر میشود و ہمچنین اخلاق الٰہیہ در صلب نفس صاحب این
مراقبہ سر بر می زند و در تمام قوای او سرایت می نماید ٭ تنبیہ ٭ باید دانست
کہ آثار مراقبات بسہ طریق ظہور میکند اول آنکہ چیزیکہ طالب حق
مراقبہ آن میکند لوازم اسان چیز در نفس او پدید می آید چنانکہ شخصی
کریم النفس غذای لطیف می خورد و مفلس گرسنہ دیدہ سوال بران

غذا دوخته باشد پس البته آن کریم النفس لقمه از آن غذایان مفلس ۱۹۱
ام میدهد همچنین چون طالب حق دیده بصیرت خود را ممزوج بنظر
طلب و کمال خواهش بر شأنی از شیون الهیه مثل عظمت یا
الوهیت یا بر معاملتی از معاملات ربانیه که درمیان آن کریم مطلق و بندگان
خاص او گذشته مثل خلت و محبوبیت میدوزد لقمه جزئی از لوازم
آن شیون و آثار آن معامله قدر استعداد او طالب در مرآت
نفس او که مصفا از زنگ نامرضیات حق باشد منعکس میگردد و مثلا
اگر مراقبه عظمت کرده است او را وجاهتی در ملأ اعلی بهم میرسد
و قهری و حکومتی بر بعضی کائنات حاصل می شود و اگر مراقبه الوهیت کرده
او را وسعت حوصله و معاملتش به بخشند و ملکه عفو و حلم بدست می آید
و اگر مراقبه خلت کرده بر وی بعضی معاملات خلت مثل مکالمه و مسامره
هویدا میگردد و طریق ثانی نزول قبول آن طالب است در ملأ اعلی
و ملأ سافل و ارواح مقدسه و قلوب صلحای بنی آدم و این امر در باب
اول در اثنای ذکر ثمرات حب ایمانی به تفصیل تمام مرقوم شد و طریق
ثالث نوافل عطایا است بمثابه آنکه مفلسی دید خود را اطعمه لذیذه

نواکه بابزه والبسهٔ فاخره دوخته و متوقع حصول قدری از همچون امور
او را گردیده پس مالک آن اشیای مذکوره قدری ازان اشیا
هم باو عطا کرد و چیزی دیگر که مناسب این مفلس بود که از جنس
آن اشیای مذکوره نباشد باو ارزانی فرمود مثلاً آن مفلس دیده
طمع خود را بر غذای دوخته متوقع حصول قدری ازان بشود و مالک
آن طعام لقمه ازان غذا هم باو عطا کرد و چیزی از نقد هم باو بخشید یا
و اگر مفلس دیدهٔ خود را بآن نقد احتیاج نماید و در بعضی احیان چنین
اتفاق می افتد که آن مفلس لیاقت آن نمی که دیده طمع خود را
بران دوخته بود نمی دارد مثلاً مریض است و طمع حصول فواکه
لذیذه می دارد پس مالک آن فواکه آن مفلس را اعطای
چیزی که از جنس فواکه نباشد مثلاً کلاهی یا قبائی تسلیم خواهد کرد
این عطایای غیر متوقعه الحصول را نوافل عطایا می نامند پس همچنین چون
طالب حق مراقبه شانی از شیون حق یا معاملتی از معاملات ادا می نماید
البته بنوافل عطایا فائز می گردد مع حصول ثمرات آن مراقبه یا بدون
حصول آن و این نوافل عطایا منضبط در قاعده یا معلق بر قانون که معقول

۱۹۴

بشریه آن را ادراک کند نمی‌تواند شد چه تعین عظمت ناقله بر مناسبت
آن با آثار آن مراقبه نیست بلکه بر مناسبت استعداد آن طالب
دانسته مثلاً شخصی در بدو فطرت ذکی العقل مجبول شده و در آوان
طلب راه نبوت مراقبهٔ عظمت را مراد است نموده پس آثار آن
مراقبت شد یا نشد اما شدت ذکای ذهن و قوت ذکاوت در علوم
هر صیغه بدست او خواهد آمد و همچنین اگر بر طهارت بر فطرت مجبول
است توفیق عبادات و ملکهٔ تقوی او را حاصل خواهد شد اگرچه این
امور مذکوره با آثار مراقبهٔ عظمت اصلاً مناسبت نمی‌دارد و بدین
سبب اکثر طالبین راه حق با شغال و اعمال این طریق مزاولت
می‌نمایند و چونکه آثار آن را کماحقه در خود نمی‌یابند صدای حرمان و
کلمات یاس و ناامیدی از ایشان صادر می‌شود حالانکه نمی‌فهمند که
شاید که از برکت همین اشغال و اعمال امری دیگر از امور مقبوله عندالله
کو که از جنس آثار آن اشغال و اعمال نباشد بدست آورده باشند و از
جهت عدم مناسبت درمیان آن اشغال و اعمال و درمیان این امور حصول
ایشان به حقیقت کار نرسیده باشد و همچنین بعضی از تابعین

واو کہ قصص ما شمہ اہل کمال می شنوند کہ فلان کس وا بسبب
فلان شغل و عمل فلان کمال حاصل شد پس باز خود ہم ہمان شغل
و اعمال بجا می آرند و اثری از ان کمال در خود نمی یابند در وادیہ تعجب
سرگردان میشوند گاہی اقدام ترک نمایند بسبب آن قصص می نمایند و گاہی
در تسر و شروط دارکان عمل شک می آرند کہ شاید ابن عمل غیر آن
عمل باشد کہ ازان کبرا صادر شده بود و حالانکہ نمی فہمند کہ این کمال
از حسن نوالی عطایا بوده است نہ از قبیل آثار آن عمل واللہ اعلم
بالصواب و ہو الہادی الی طریق الرشاد *افاده ۹۰* چون مراقبہ
الوہیت بکمال خود رسید و آثار آن بیش از بیش ظہور فرمود
و مقام کمال و تکمیل باو مسلم شد و مرتبہ خلافت من اللہ نصیبہ
او گردید بعد ازان بعضی الکملین را مقامی روی می نماید کہ خلعت تحریر
و تقریر برقد تصور او کوتاه و نارسا است و این مقام مقام انکشاف
وجہ اللہ است کہ وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم
بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ رمزیست بسوی این معنی
فافہم ہر چند ایضاح این مرام بہ تقریر و کلام متصور نیست ؏ *

۱۹۴ *لذت می‌شناسی هذا ما بحثنا* لیکن تخیل آن هرچند که ناقص
باشد موقوف بر تمهید مقدمه ایست بیانش آنکه ادراک هر امر
از امور محسوسه وغیبیه بوساطت مثل آن می‌تواند شد مثلاً احساس
انوار شهادیه بنور بصر میشود و همچنین ادراک سائر عوارض جسمانیه
محسوسه بآلات جسمانیه ظاهره که مسمی بحواس است حاصل میشود
و همچنین ادراک عالم مثال بقوت خیال که تمثال آن عالم در قالب
انسان است بدست می‌آید و ادراک امور یکه بین التجرد والتعلق
است بقوت واهمه که بین العقل والحواس است بدست می‌آید
و همچنین ادراک کلیات عقلیه و جزئیات مجرده بقوت عاقله که مماثل
این امور در تجرد و بساطت است متحقق می‌شود و بر همین قیاس
سائر لطائف انسانیه مثل ادراک تجلی اعظم وحقائق ملأ اعلی
بلطیفهٔ سر و ادراک وجود منبسط بلطیفهٔ خفی که لب لباب حقیقت
جامعهٔ انسانیه است که او را آفتاب می‌نامند پس از همین جا منتقل
باید کرد که دریافت ذات بی کیف بیچون و بیچگون و بی شبهه
بی نمون منعلی از تمامی تجلیات حتی که از تجلی اعظم که اصل همه

تجلیات است و منزه از همه تنزلات چنانکه از وجه منبسط که شامل
تنزلات است و منزه از ممکنات جمیع موجودات در هیچ صفتی از صفات
یعنی دریافت آنحضرت ذات که او را مجهول المطلق و ممتنع الوصول
قرار داده اند بجز نور قدسی آلهی هیچکس نخواهد شد چنانچه در حدیث
شریف اِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ خَلْقَهٗ فِیْ ظُلْمَةٍ فَاَلْقٰی عَلَیْهِمْ مِنْ نُوْرِهٖ فَمَنْ
اَصَابَهٗ مِنْ ذٰلِکَ النُّوْرِ اهْتَدٰی وَمَنْ اَخْطَاَ ضَلَّ الحدیث ابن متی
وغیره پس همان نور قدسی را در عقول مستعده او به و فطرت ودیعت
نهاده اند پس آن قطره نور حق بمشابه نور بصر است که در مجمع النور
کامن است و چنانچه سبب ابصار فی الحقیقت همان نور
است و همان پرده های چشم بلکه خود جرم چشم توابع آن
و همان انوار ظاهره مثل نور چراغ و شمع و نور آفتاب و ماهتاب از
مویدات آن چرا که آن نور بصری را در مجمع النور ودیعت نهاده
همراه آن شخص در زمره کوران معدود می شود و کوران از جرم
چشم و از انوار ظاهره هیچ منفعتی نیست پس اگرچه عوام الناس
و بادی النظر چنان خیال میکنند که باعث چشم یا سبب نور

۱۹۴

آفتاب و ماهتاب می بینیم اما اگر در حقیقت کار تأمل کنند البته دریابند
که آلهٔ ابصار فی الحقیقه همون نور بصر است اما چون آن نور از دیدهٔ
چشم می برآید بسبب دیدن چشم هم نسبت میتوان کرد همچون انوار
ظاهره موید همچون نور بصر است بانجهت این انوار را هم اسباب
ابصار میتوان گفت حالانکه خود ادراک این انوار بواسطهٔ همان
نور است تا چه جای ادراک امور دیگر همچنین آلهٔ ادراک ذات بحت
و سبب توجه الی الله همین فطرهٔ نور قدسی است که در اوایل ظهور
ارواح مقدسهٔ اهل سعادت کرده و بعد از خلقت اشباح در ته
لطیفهٔ عقل مکنون شده و شعاع او در لطائف باطنهٔ انسانیه بانواع
رنگارنگ والوان گوناگون ظهور فرموده مثل ظهور شعاع بسیط
آفتاب در شیشهای مختلفة الالوان والاشکال و بانوار قاهرهٔ غیبیه
مثل نزول کتب سماویه و وجود انبیای کرام و علمای ذوالاحترام و اولیای
عظام انبساط و انشراح یافته نه آنکه تحقیق این انوار غیبیه سبب
حدوث آن نور قدسیه در نفس انسانی میشود بلکه آن نور حقیقی
از ازل الآزال در نفوس مودع است و این انوار غیبیه اسباب

انبساط و انشراح آن گردید پس اگر چه شان لکان را داد لا
دلی نمان را نبوت و مساوی احوال چنان خیال نه که ادراک حق
جل و علا بلطیفه قلب یا بلطیفه سر یا بلطیفه خفی یا امثال آن یا را حاصل
شده باشد بسبب نزول کتب سماویه و وجود انبیاء و اولیاء او تو حالی اسد
دست داده اما اگر بحقیقت بی برند البته بدانند که سبب حقیقی
تو تعالی اسد همان نور قدسی است که در ازل الازال نصیبه ایشان
شده و تمامی لطائف باطنه را رونق بخشیده و حقیقت کتب و انبیا
سبب همان نور و در ذهن ایشان قرار کرده لهذا کسیار در
ل الازال ازان نور محروم ماند مثل ابو جهل وابو لهب در حق او
انوار ظاهر و عظیم و لطائف باطنه انسانیه نفعی نمیرساند و مثل
اعمی در عین روز روشن در نهوات دیها لکب می افتد آری انقدر
است که شعاع امان نور قدسی در رنگ لطائف انسانیه ظهور میفرماید
و بحسب اختلاف لطائف تفاوت عظیم دران راهی یابد و در هر لطیفه
نوعی از تو حالی اسد و انکشاف تجلیاتی از تجلیات ربانیه و آثاری از آثار معارف
حضرت حق که مناسب ان لطیفه است می بخشد و در لطیفه دیگر نوعی

۱۹۵

دیگر از ین امور مذکور بر روی کار می آرد و این لطیفه نورانیه را به حجر بهت
ملقب می نمایم پس حجر بهت زاده جگر عقل مثل چراغی که در پرده
شیشهای مختلفة الالوان افروخته باشند تصور باید کرد چون این مقدمه
ذهن نشین شد پس باید دانست که چنانکه انوار اجرام علویه که بوقت
شب نمایان میشود اگرچه همان نور آفتاب است که در اجرام صیقلیه
آن کواکب منعکس شده در الوان مختلفه و البسه گوناگون بر آمده بر نظر
ناظر جلوه گر گردیده اما چون آفتاب از افق طلوع می نماید همه انوار مختلفه
در نور بسیط آفتاب منطمس میشود و چادری نورانی یکرنگ بر تمام
بساط علویات و سفلیات کشیده می گردد و حقیقتش آنست که
مراتب انعکاسیه همان نور آفتاب در مرتبه اصلیه او منطمس میشود
و همگی فرع و اصل یکرنگ می گردد همچنین چون کار نفس کامله با حجر
ت بی پرده می افتد و تمامی البسه لطائف باطنیه خود در او فرو میریزد
شعاعی مقدس از حجر بهت سر بر میزند و تمامی لطائف را
رنگ خود میسازد و تمام باطن آن سالک از سر تا پا حجر بهت میگردد
شابه آنکه در تمام بدن شخص نور بصری سرایت کند و تمامی بدن ...

۱۹۷ کنایش می تواند کرد اما کنه آن مقام وراء الوراء ثم وراء
الوراء باشد * افواج خواطر طالبین راه بوقت سبب
اثبات پیمانی حبیب ایمانی و رسوخ فنای ارادت از نقوش امانی مصفا و مبرا
می گردد بحدیکه طالب هیچ امری جز رضای حضرت حق و رغبت هیچ
نعمتی از نعم کونین در حدیقه قلب ایشان استقرار نمی گیرد و التفاتی
بسوی مرغوبات دنیا و عقبا از صمیم دل ایشان سر نمی زند چنانکه
یکبار اسم پیاز که اسمه که بر زبان او جاری شد اگر بمقابله آن
آلای هر دو جهانی بخشند و بسوی مبادلت این طاعت بی نظیر متمایل
گردند بر غیب نمایند هر آینه در حق او بمثابه سم ناقع خواهد بود
القصه صاحب این حال همه اعمال برای استرضای حضرت ذی
الجلال بجای آرد و بس * والذین یدعون ربهم بالغداة
والعشی یریدون وجهه * بیان شان اوست و چون ارباب
این طریق از مقام سکر محبت تجاوز می نمایند و بمدارج عالیه ترقی
می فرمایند و در مناصب رفیعه قائم می گردند در دل ایشان رغبتی
بسوی امور ملائمه طبیعت از مرغوبات کونین و طالب آنها و کراهتی

از امور ثنائر طبیعت از مکروهات دارین دفرار از آنها عادت متیرّ

لیکن ز باین وجه که بمقابله طاعات خود اسندعای مرغوبی یا ازاله مکروه

نماید حاشا وکلا چه این بزرگواران اعمال خود را از آن خود نمی دانند

حتا که بمقابله آن امید وار جزائی باشند بلکه چنانکه شخصی از رعایای

پادشاه عالیجاه در طلب استرضای او دل هم و صرف کرده باشد

در مناصب جلائل سلطنت مثل سپه گری و صناعت داری واشال

آن انتقالات و تحولات ورزیده و بآخر در مقام قبولیت و رضامندی

سلطانی و کفالت و وکالت شاهی پایه باند یافته و بجایزه خاص ملقب

گردیده پس درین حال او را پایه طلب مرغوبی که زیر حکومت

مولای او موجود و در مملکت او متحقق است حاصل شده و هر چیز

نفیس که در خزائن سلطانی است طلبش می تواند کرد نه باین وجه که

آن چیز را بدل علاقه چیلگی خود داند یا جزای ادای خدمات خود پندارد

چه مثل این طلب در حق او عیبی است بس قبیح که خود را از مرتبه

عالی فرود آورده در زمره اجیران معدود خواهد کرد بلکه باین وجه که مقتضای

این علاقه همین است که جمیع حاجات خود را که از جمله آن طلب

۱۹۷

مرغوبات وقوع از کرامات است استدعا از مولای خود نماید و نفس
بیچون و قتیکه ارباب این کمال باصطفا و اجتبا و مقبولیت و محبوبیت
فائز میشوند و قدم راسخ در مقعد صدق نصیبهٔ ایشان می گردد و بلحوق
رفیق اعلی فائز می گردند و بهبندهٔ خاص و عبد با اختصاص ملقب میشوند
البته میلانی بسوی امور مرغوبه دارین نباید و حصول آن امور در خزائن
مولای خود دانند و انجام آنها از طلب امری از امور اگر چه بنفس رفیع و
بدیع باشد بسبب رسوخ قدم عزت در مقام قبولیت در دل
ایشان حادث میشود بر وجهی که آن امور را بجز جزای اعمال خود
طلبیت نمایند بلکه توجهی که بمقتضای علاقهٔ عبودیت از ذوق کبر و لهذا
طالبت حظوظ نفسانیه در حق ایشان موجب ازدیاد و قرب میباشد
صورت بعد * نظم * موسی اندر درخت آتش دید * سبز تر می شد آن
درخت از نار * شهوت و حرص مرد صاحب دل * اینچنین دان
و این چنین انگار * القصه چون ارباب این کمال باین مقام و حال
می رسند بسبب اختلاف استعدادات جبلیه سه فرق میگردند قومی
بسبب کمال علو منصب خود و شهادت رسوخ قدم عزت در مقام

بسبب حصر مرغوبات و مکروهات کونین را از مصائب و مشکلات دارین،
و از امور حسیه دنیه دانسته التفاتی بسوی طلب مرغوب و فرار
ز مکروه و ازالهٔ مصائب و استحلال مشکلات از صمیم قلب ایشان
صبر بر تمیز نه بسبب لزوم سکر محبت و عدم تمیز در آئین مکروه و
مرغوب بلکه بسبب کمال علو مناصب ایشان و دنو این امور
مذکوره الحق که پایهٔ ایشان بس بلند است از آنکه باشغال این امور
در قلوب ایشان التفاتی بهم رسد و سر در ابتهاج شان مناصب
اعلی است از آنکه فرحتی دیگر طلب نماید اگرچه او را پایهٔ عرض حاجات
بهم رسیده است بدیکه نیز ز عنایات ربانی و کفالت یزدانی دعای
او واجب الاجابت و شفوذ او واجب القبول گردیده و قومی دیگر در عرض
حاجات و استحلال مشکلات و طلب مرغوبات و استرداد مکروهات
و سعی در شفاعات بنابر استحکام علاقهٔ عبودیت و اظهار حاجت
که شعار بندگی است و بنابر رحمت بر اهل اضطراب ذوالحاجات،
چنانکه دهر کرم میباشند و قدمی دیگر هم مشرب فریق ثانی می باشند
که در دل ایشان اقتضای طلب مرغوبات و استحلال مشکلات.

۱۹۸ و شفاعت ذوی الحاجات حادث می شود لیکن بسبب کمال نادنیت
و غایت اعتماد بر کفالت حضرت حق با وجود کمال اعتقاد احاطه علم
ازلی بسرائر اشیا و بواطن امور باین حال اکتفا کرده زبان
قال را در اکثر احوال بعمل نمی آرند که حَسْبِی سُؤَالِی عِلْمُهُ بِحَالِی
بیان شان امثال این اعیان است وحق جل وعلا البته دعای حالی ایشان
قبول می فرماید وحوایج قلبیه ایشان را انجاح مینماید بانوجه که مقتضای
قلبی ایشان از خود بلا تقریب بر روی کار می آرد و ایشان را
بلکه سائر حظهای مخافل قرب را مطلع میسازد که ایجاد این امر محض
برای استرضای ایشان وتنفیذ اقتضای قلبی ایشان متحقق
گردیده و این امر باعث مزید اعتبار وموروث کمال افتخار ایشان
می گردد و ایشان را وجاهتی بشکل رفیعه بسبب این معامله
در امثال واقران خود بدست می آید * فائده * اگرچه تفصیل یک
فرقه ازین فرق ثلثه بر فرقتین اخریین من جمیع الوجوه غلط محض وخطا
صریح است * ع * هر گلی را رنگ و بوئی دیگر است * لیکن قوم
ثالث را بنظر ازدیاد اعتبار وجاه در ملأ اعلی بر قوم ثانی تفضیلی که هست

بر ایشان هیچ یکی از اهل ظلمات پوشیده نیست و همچنین قوم ثانی را مظهر
ظهور مقتضیات علم خود دیده و حصول مقام رسالت فهمایند
ارباب فاقه و درد و منزل فیوض تعبیه جمهور ناس بهشت معنی
ایشان در شفاعات بر قوم اول نصیبانی که هست بر ایشان هیچ یکی از عقلا
پوشیده نیست والعلم عند الله فاتمه نحو اربعین پاره از واردات
و معاملات که حضرت ایشان را در اثنای سلوک بهر دو طریق پیش
آمده اگرچه تقریر این کمالات بهایت آیات که این کتاب مستطاب
بران مشتمل است به حقیقت حجت قاطع و برهان ساطع است
لیکن از بسکه درین جزو زمان اکثر ناس قال را بر حال می
شناسند و رجال را بقال یعنی نزد ایشان علو و اعتبار کلام بسبب
اعتقادی که در حق متکلم آن کلام بقلبه ایشان رسیده دارند می باشد
حالانکه اهل دانش را اعتقاد متکلم بسبب کلام بهم رسد لهذا
این کتاب مستطاب را مبنا از کلام که مبین فاید مضامین از
باشد بدل کردن عمر در افاده ناظران این مضامین را بسبب
اطلاع بر احوال آن که حضرت ایشان این مضامین را از کجا آنها

بیر سد و الا در جوہر نفس او کامن می ماند و این امر را در عرف قوم ۱۹۹
نسبت می گویند مثالش آنکه شخصی که مزاولت کتب دانش
مندی یا صنائع دیگر مثل موسیقی یا مداومت با ریاضت می کند
البته در نفس آن شخص بعد مدتی یک امری مستتر حادث می شود که
اسم الملکة الصناعة می گویند و آن ملکه دائما در نفس ان شخص مستتر
می ماند خواه ان شخص بسوی آن ملکه التفات کند یا نکند آری چون
این شخص بان ملکه التفات می کند و در ابرروی کار می آرد آثار ان
بر منصه ظهور می رسد و الا در پرده کمون مختفی می ماند چون این مقدمه
ممهد شد پس باید دانست که اگرچه عادة الله برین قانون جاری
شده که نسبت بعد تحصیل مبادی آن از مجاهدات و ریاضات و
اذکار و اشغال و مراقبات بدست می آید اما بطریق خرق عادت
بعضی نفوس کامله را اولا نسبت حاصل می شود و بعد از ان مبادی
ان لیکن عادة الله بر همین قانون جاری شده است که مضامین
بیانات و سنت بعد تحصیل کتب عربیه و فنون ادبیه بدست
می آید اما بعضی نفوس کامله بطریق خرق عادت اول بهمان مضامین

لطیف الاطلاع می‌گشتند و آن را در اصطلاح قوم علم لدنی می‌خوانند و آن
فنون او بسعت ایشان تا نمی‌آید مگر احیانا در تحصیل مبادی
ناسپانده این فنون محتاج می‌شوند مثل اصناف مبتدیان دیگر بلکه احیانا
از مساوی عادی می‌آمدند القصه حضرت ایشان را نسبت طرق ثلثه
یعنی قادریه و چشتیه و نقشبندیه قبل از مبادی حاصل شده اما
نسبت قادریه و نقشبندیه پس بیانش آنکه نسبت
برکت بیعت و بیمن توجهات آنجناب به اینست ماست
روح مقدس جناب حضرت غوث الثقلین و جناب حضرت خواجه
بهاء الدین نقشبند متوجه حال حضرت ایشان گردیدند تا قریب یکماه
فی الجمله تنازعی در میان روحین مقدستین در حق حضرت ایشان
ماند و هر یک میخواهد از بن هر دو تا تمام تقاضای طرف حضرت ایشان
تمام بسوی خود مبذول نماید بعد انقراض زمانه تنازع و توزیع
مصالحت بر شرکت روزی هر دو روح مقدس بر حضرت ایشان
جلوه گر شدند تا قریب یکپاس هر دو امام بر نفس نفیس حضرت ایشان
توجه قوی و تاثیر زور آور مبذول میدند تا آنکه در همان یکپاس حصول نسبت

۲۰۰ ناظر و طریقہ نقشبندیہ حضرت ایشان کردید و اما نسبت چشتیہ پس
بیانش آنکہ روزی حضرت ایشان بسوی مرقد منور حضرت خواجہ
خواجگان خواجہ قطب الاقطاب بختیار کاکی قدس سرہ العزیز تشریف
فرما شدند و بر مرقد مبارک ایشان مراقب نشستند درین اثنا بروح
پر فتوح ایشان ملاقات متحقق شد و آن جناب بر حضرت ایشان
توجہی بس قوی فرمودند کہ بسبب آن توجہ ابتدای حصول نسبت
چشتیہ متحقق شد بعد مرور کمی ازین واقعہ روزی در مسجد اکبرآبادی
واقعہ بلدہ دہلی حرسہا اللہ تعالی عن آفات الزمان در جماعت از
مستفیدان خود نشستہ بودند چنانچہ کاتب الحروف ہم در سلک
عتبہ بوسان آن محفل و اہل منزل نشستہ بود ہمہ حضار آن محفل
ہمہ بجیب مراقبہ فرو بردہ بودند و حضرت ایشان بر ہمہ مستفیدان
توجہ میفرمودند بعد انقراض آن مجلس بالکمال انس بکاتب الحروف
متوجہ شدہ فرمودند کہ امروز حق جل و علا محض بعنایت خود بلا توسط احدی
ختام نسبت چشتیہ با ارزانی داشت من بعد آن در تلقین و تعلیم
طریقہ چشتیہ بازوی دست کشادند و تجدید اشغال تا الیکہ این کتاب مستطاب

هر آن مجتوی گردیده و فرمودند اینست طریقه استفاده نسبت ثلثه وا
استفاده شان نسبت شان بصحبت مجدد و شاه کبیر و امثال آن پس
باید دانست که کمالات راه نبوت دیده بصیرت ارباب کمال را کحل
کحل قدسی میگردانند و بسبب کحل قدسی نور بصیرت ایشان حدت
و تیزی می پذیرد و روح قدسی ایشان مثل چشم و آئینه گردد تا که ایشان
بهر چیز که التفات کنند و توجه ورزند تا توت آن چیز کما حقه فراخور استعداد
خود دریابند پس گویا که جمیع نسبت ولایت در کمال سالک راه نبوت
مکالمه مندرج می باشد و مثل که او تاب التفات بسوی چیزی متحقق شد
حقیقت آن چیز بنابر امر ج و بسط خود پیش وی بعیرانه عر
گردیدند لیکن مقصود ازین کلام تفضیل سالک راه نبوت است
بر ائمه طرق ولایت بلکه مقصود ازین کلام اینست که در نفس سالک
راه نبوت نور قدسی حادث میشود که بسبب آن نور ادراک
نسبت هر صاحب نسبت که کرا فضل و اعلی باشد می توان کرد
چنانکه در مجمع النور قوت باصره نهاده اند که بسبب آن قوت ادراک
هر جسم مشرق بقدر لطافت و ضخامت خود میکند الی چراغ آن

کرده ازکه استعداد فرموده اند اطمینان حاصل شود لهٰذا باید دانست
که حضرت ایشان از بدو فطرت بر کمالات طریق نبوت اجمالا
مجبول بودند و آثار این طریق از وجدان حلاوت مناجات لاسیما
در نماز و تعظیم شرع شریف و وفور رغبت در اتباع سنت و کمال
نفرت از تلوث بدعت و میلان طبعی بسوی طاعات و کراهیت
جبلیه از معاصی و سیئات در خرد سالی بر ایشان ظاهر و باهر بود
القصه آثار طهارت جبلیه در جذر طبیعت ایشان پیدا و انوار
سعادت ازلیه بر جبین مبارک ایشان هویدا بود تا آنکه مفتاح کنوز
سعادات که ابواب سابقه هردو طریق یعنی طریق نبوت و طریق ولایت
باعانت آن کشاده گردد حضرت ایشان را بدست آمد و آن حصول
ملازمت جناب هدایت مآب قدوه ارباب صدق و صفا زبده اصحاب
فنا و بقا سید العلما و سند الاولیا حجت الله علی العالمین
وارث الانبیاء والمرسلین مرجع کل ذلیل و عزیز مولانا و مرشدنا الشیخ
عبد العزیز متع الله المسلمین بطول بقایه و اعزنا و سائر المسلمین
بمحامد عالیه انفسیه و حضرت ایشان از جناب ایشان در طریقه

نقشبندیه شرف بیعت حاصل شد و ازپس حصول بیعت برکت
توجهات آنجناب بکمالات پس شگرف رونمود که بسبب آن
وقایع عجیبه کمالات طریق نبوت که مجملا ورود و فطرت مندرج بود به تفصیل
وشرح انجامید و مقامات طریق ولایت را بأحسن وجوه جلوه گر گردید
اول واقعات آن کمالات اینست که حضرت ایشان جناب
رسالت مآب را صلوات الله وسلامه علیه در منام دیدند و آنجناب سر
خرما به دست مبارک خود حضرت ایشان خورانیدند و قطعه یک
خرما بدست مبارک خود گرفته در دهن حضرت ایشان می نهادند و
بعد از آنکه بیدار شدند در نفس خود اثری از آن رویای حقه ظاهر و باهر
یافتند و پس واقعه ابتدای سعادت که طریق نبوت حاصل شد بعد از آن
روزی جناب ولایت مآب علی مرتضی کرم الله وجهه و جناب سیدة
النساء فاطمة الزهرا رضی الله تعالی عنهما بخواب دیدند پس
جناب علی مرتضی حضرت ایشان را بدست مبارک خود غسل دادند
بدن ایشان را خوب شستند و شو کردند مثل شستن و شو کردن اما
مر اطفال خود را و جناب حضرت فاطمة الزهرا لباسی بس فاخره بدست

مبارک خود ایشان از ایشان شنیدند پس بسبب همین واقعه کمالات
طریق نبوت نهایت جاده گر گردید و اجتبای ازلی که در ازل الازال
مکنون بود بر منصهٔ ظهور رسید و عنایت رحمانی و تربیت یزدانی بلا
واسطهٔ احدی متکفل حال ایشان شد و معاملات متواتره و وقایع متکاثره
پی در پی بوقوع آمد تا اینکه روزی حضرت جل و علا دست راست ایشان را
بدست قدرت خاص خود گرفته چیزی را از امور قدسیه که نفیس
رفیع و بدیع بود پیش روی حضرت ایشان کرد و فرمود که ترا این چنین
داده ام و چیزهای دیگر خواهم داد و تا اینکه شخصی بجناب حضرت
ایشان استدعای بیعت نمود حضرت دران ایام علی العموم
اخذ بیعت نمی کردند بنا بر آن ملتمس آن شخص را بهم قبول نفرمودند
آن شخص بیش از بیش الحاح کرد حضرت ایشان بآن شخص
فرمودند که یک دو روز توقف باید کرد بعد ازان هرچه مناسب وقت
خواهد شد همان بعمل خواهد آمد باز حضرت ایشان بنا بر استفسار و
استیذان بجناب حضرت حق متوجه شدند و عرض نمودند که بندهٔ از
بندگان تو استدعا می کند که بیعت بمن نماید و تو دست مرا گرفته و هر که

جسم اعلی واوی از نور مصری باشد واللہ اعلم ٭ واما اخذ مبادی ۳
پس باید دانست کہ تعیین اشغال واذکار ومجاہدات ومراقبات
فی الحقیقت ظل تشریع است وکسیکہ درمقام قرب الفرائض
قائم می شود اگر آن عزیز از قسم انبیاءی باشد لابد کہ صاحب شریعت
مبدءمی شود والاتعین او ضاع طرق موصلہ الی اللہ از جدر طبیعت
او فوارہ صفت می جوشد و دران تعلیم وتعلم را گنجایش نیست .
٭ فائدہ ٭ درین کلماتی چند کہ مشتمل بر اشارت اجمالیہ معاملات
حضرت ایشان است فوائدیست بس جلیلہ ومنافعیست بس
عظیمہ از ان جملہ است آنچہ در صدر کلام مرقوم شد واز ان جملہ تحدیث
بہ نعمت اللہ است کہ امتثال امر وَاَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ از ان صورت
می بندد واز ان جملہ ایقاظ غافلین است کہ ہر کسیکہ طالب حق جل و
علا باشد وطالب صادق حضرت حق از دل او سر بر آوردہ او را براہی
بسوی بمقام مطلب یابی خود متحقق گردد واز ان جملہ تنبیہ جہلہ اہل
زمان است کہ ولایت را از ممتنعات عقلیہ شمردہ ومنحصر بر اوائل
این امت دانستہ قائل بانقطاع آن مثل انقطاع نبوت شدہ اند

والسلام علی من اتبع الهدی والحمد لله اولاً وآخراً وظاهراً

وباطناً وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله وصحبه وسلم

الحمد لله تعالی که طبع کتاب مستطاب صراط المستقیم

پانزدهم محرم سنه یک هزار و دو صد و سی و

هشت هجری مقدس بتصحیح بندهٔ عبد الرحیم صفی

پوری و محمد علی رامپوری در دار الاماره کلکته

طبع شیخ هدایت الله صورت اختتام

پذیرفت ربنا آتنا من لدنک رحمة

وهیئ لنا من امرنا رشدا وصلی

علی سیدنا المصطفی وآله و